فضائل ائمه اطهار

(امامان شیعه علیهم السلام)

از دیدگاه اهل سنت

مجمع جهانی شیعه شناسی

قربانعلی محقق ارزگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

فضایل ائمه اطهار علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

قربانعلی محقق ارزگانی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فضایل ائمه اطهار علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : محقق ارزگانی، قربانعلی،۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور : فضایل ائمه اطهار علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت/ نویسنده قربانعلی محقق ارزگانی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲]

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۲۷۹ ص.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۵-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان " امامان شیعه علیهم السلام (اهل بیت علیهم السلام) از دیدگاه اهل سنت" توسط مجمع جهانی شیعه شناسی، در سال۱۳۸۶ منتشر شده است..

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : عنوان روی جلد: فضایل ائمه اطهار (امامان شیعه علیهم السلام) از دیدگاه اهل سنت.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۷۱]- ۲۷۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : امامان شیعه علیهم السلام (اهل بیت علیهم السلام) از دیدگاه اهل سنت

موضوع : ائمه اثناعشر -- نظراهل سنت

موضوع : Imams (Shiites) -- *Views of Sunnites

موضوع : ائمه اثنا عشر -- فضایل-- احادیث اهل سنت

موضوع : Imams (Shiites) -- *Virtues -- Hadiths (Sunnite)

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۳۶/۵/م۳الف۸ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۶۶۵۵۸

ص: ۱

اشاره

عکس

ص: ۴

فهرست مطالب

ص: ۵

ص: ۸

ابوحنیفه؛ نعمان بن ثابت کوفی (۸۰-۱۵۰ ه- ق) ۱۷۳

عبدالکریم بن ابی العوجاء (مقتول ۱۵۵) ۱۷۵

عمرو بن ابی المقدام ۱۷۵

سفیان بن سعید الثوری (متوفی ۹۱۶۱ ه-) ۱۷۶

ابن حجر عسقلانی (۷۳۳-۸۸۲ ه-) ۱۷۶

منصور دوانیقی ۱۷۷

ص: ۹

مقدمه ناشر

الحمد لله رب العالمین والصلوه والسلام علی اشرف الانبیاء واعظم المرسلین ابی القاسم محمد وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین علیهم السلام .

شناخت کامل از پیامبر اعظم اسلام۶ و اهل بیت علیهم السلام موهبتی الهی و جاودان است. این موهبت الهی و عنایت خاص حضرت حق شامل کسانی می شود که اندیشه های ناب و معلومات وسیع و عمیق نسبت به عظمت نبوت رسول الله۶ و اصالت وصایت و ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند.

منابع متقن روائی و حدیثی فریقین اعم از قدما، متأخرین و معاصرین مملو از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت ولایت و خلافت بعد از رسول الله۶ برای اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند.

در دنیای امروز که به دهکده جهانی معروف و مجهز به فن آوری های پیشرفته اطلاع رسانی گردیده، پژوهشگر منصف قادر است، حتی بدون تتبع وسیع و تحقیقات عمیق به واقعیت مذهب الله اهل بیت علیهم السلام واقف گشته و به تقویت باورها و اعتقادات خویش و دیگر مسلمانان بپردازد.

البته شناخت و معرفت ائمه معصومین علیهم السلام و شناساندن این رهبران بزرگ الهی به امت اسلام، موهبتی خدائی، توفیقی بزرگ و گامی سترگ در راستای اعتلای کلمه الله جل جلاله و گسترش اسلام اصیل و بی انحراف است.

حدوث اسلام و بعثت آن نیازمند وجود پیامبر اعظم۶ و دوام و بقاء آن نیازمند هدایت ائمه معصومین از اهل بیت علیهم السلام است.

ص: ۱۴

درک این حقیقت که عامل محدثه اسلام پیامبر اعظم۶ و عامل مبقیه اسلام اهل بیت علیهم السلام هستند، نیازمند معرفت تام و کامل از ائمه معصومین علیهم السلام است که حضرتشان نیز بر آن تأکید ورزیده اند.

قال رسول الله: «من منّ الله علیه بمعرفه اهل بیتی و ولایتهم فقد جمع الله له الخیر کلّه»(۱)؛ «کسی که خداوند بر او منت گذاشته، معرفت وولایت اهل بیت علیهم السلام مرا به او عنایت کند، تمام خوبی ها را برای او جمع نموده است».

امیر مؤمنان حضرت علی۷ در مورد اهل بیت علیهم السلام فرمود: «راز پیامبر به آنها سپرده است، هر که به آنان پناه آورد به حق راه برده است، مخزن علم پیامبرند، بیانگر احکام شریعت و قرآن و سنت نزد آنان در امان است؛ چون کوه افراشته، دین را نگهبان، پشت اسلام به آنها راست، ثابت و پابرجاست».(۲)

«زرعه» به امام صادق۷ عرض کرد: بعد از معرفت پروردگار کدام عمل از میان اعمال برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی بعد از معرفت همپایه نماز نیست، بعد از معرفت و نماز هیچ عملی به پایه زکات نمی رسد، بعد از اینها هیچ عملی مانند روزه گرفتن نیست، بعد از این ها ارزش حج بیش از سایر اعمال است، «فاتحه ذلک کله معرفتنا وخاتمته معرفتنا»؛ «ابتدای همه این اعمال معرفت ما و انتهای همه آن اعمال نیز معرفت ماست».(۳)

پیروان مکتب خلفا (اهل سنت) در کتب تفسیری، صحاح سته و دیگر منابع

۱- . بشاره المصطفی، ص ۱۷۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳- . شیخ طوسی، امالی، ص ۶۹۴.

معتبر خویش، اعم از کتب قدما متأخرین و معاصرین، مطالب و احادیث فراوانی را در لزوم تبعیت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام آورده اند که مقابله و مخالفت علمی و عملی آنان با این همه مستندات، بهت آور و حیرت انگیز است.

به عنوان نمونه به این حدیث در مورد خلافت بلافصل علی - که بیش از هفتاد منبع اهل سنت آن را ذکر کرده اند - دقت بفرمایید:

قال رسول الله۶: «انّ علیاً منّی وأنا منه وهو ولی کلّ مؤمن بعدی»(1)؛ «به

ص: ۱۶

۱- . متقی هندی، کنزل العمال، ج۱۱، ص۶۰۸ وج ۱۳، ص ۱۴۲، چاپ بیروت وج ۶، صص ۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۵۹، چاپ قدیم؛ سنن بیهقی، ج۸، ص۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۲۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۹؛ بغوی در معجم الصحابه، ص ۲۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج۱۲، ص ۱۰۸؛ مسند طیالسی، ص ۸۲۹؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج۹، ص ۴۷۰، ابن الشجری در الامالی، ج۱، ص ۱۳۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج۲، ص ۵۰۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۹۲؛ محب الدین طبری، بشاره المصطفی، ص۴۴؛ ترمذی، سنن، ج۵، ص۵۹۱؛ حاکم، مستدرک، ج۳، ص۱۰۰؛ ابن حبان، صحیح، ح۲۲۰۳؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ج۱۲، ص۷۹؛ تاریخ خطیب بغدادی، ج۳، ص۳۳۹، چاپ بیروت؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص۶۸؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج۳، ص۱۱۱، چاپ بیروت؛ علامه کشفی، مناقب مرتضویه، ص ۷۴؛ جمال الدین زرندی حنفی، نظم درر السمطین، ص ۹۸؛ شیخ منصور علی ناصف، التّاج، ج۳، ص۳۳۵، چاپ بیروت؛ علامه ابن حجر مکی، صواعق المحرقه، ص ۱۲۴، چاپ مصر؛ علامه بیهقی، سنن الکبری، ج۸، ص۵؛ علامه عینی، مناقب سیدنا علی۷، ص۲۸، چاپ حیدرآباد؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صواعق المحرقه، ج۳، ص۲۲۹، چاپ بیروت؛ ابو داود، مسند، ج۳، ص۱۱۱؛ علامه سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۱۵۹؛ نسائی، خصائص، ص۹۳؛ احمد بن حنبل، مناقب، ج۱، ص۲۱۵، چاپ بیروت؛ علامه دهلوی، اشعه اللّمعات، ج۴، ص۶۶۵؛ علامه ابن طلحه شافعی، مطالب السئول، ص۴۵؛ شهاب الدین حسینی شافعی، توضیح الدلائل، ص۳۵۱؛ علامه ابن مغازلی، مناقب، ص۲۲۴؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۱۱۵؛ حافظ ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، سنن، ج۵، ص۶۳۲؛ علامه امر تسری، ارجح المطالب، ص۴۵۲؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج۷، ص۳۴۳؛ شیخ الاسلام جوین، فرائد السمطین، ج۱، ص۵۶، چاپ بیروت؛ ابن عساکر، ترجمه الامام علی۷، ج۱، ص۳۷۹، چاپ بیروت؛ علامه بدخشی، مفتاح النجاه، ص۵۹؛ شیخ محمد صبان مصری، اسعاف الراغبین، ص ۱۷۷، چاپ مصر؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ج۱، ص۵۲ وج۲، ص۳۱ و۱۰۸، چاپ بیروت؛ علامه شافعی یمانی، شرح الارجوزه، ص ۲۹۳؛ علامه مناوی، کنوز الحقایق، ص ۳۷ و ۴۱؛ علامه ابن اثیر، اسد الغابه، ج۴، ص ۲۷؛ امام احمد حنبل، مسند، ج۳، ص ۳۳۷ و ج۴، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ علامه بدخشی، نزل الابرار، ص ۲۲؛ حافظ ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج۶، ص ۲۹۴؛ علامه بدخشی، تحفه المحبین، ص۱۶۸؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنز العمال، ج۵، ص ۳۰، وج۴، ص ۶۴۰، بیروت.

درستی که علی ازمن است و من از او هستم و او امام و سرپرست تمام مؤمنان بعد از من است.»

مخالفت عملی آنان با آیات قرآن نیز شگفت آور است. برخی آیاتی را که اهل سنت در بیشتر تفاسیرشان اذعان دارند، درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است عبارتند از: مودت(۱)، ولایت(۲)، اصطفاء(۳)، وراثه الکتاب(۴)، اهل الذکر(۵)، الراسخون فی العلم(۶)، هل اتی، مباهله(۷) و... .

ابن عباس معتقد است، یک سوم قرآن درباره اهل بیت پیامبر۶ نازل شده است.

مسلم در کتاب صحیحین نقل می کند که من است و من از او هستم و او امام و سرپرست تمام مؤمنان بعد از من است.»

مخالفت عملی آنان با آیات قرآن نیز شگفت آور است. برخی آیاتی را که اهل سنت در بیشتر تفاسیرشان اذعان دارند، درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است عبارتند از: مودت(۸)، ولایت(۹)، اصطفاء(۱۰)، وراثه الکتاب(۱۱)، اهل الذکر(۱۲)، الراسخون فی العلم(۱۳)، هل اتی، مباهله(۱۴) و... .

ابن عباس معتقد است، یک سوم قرآن درباره اهل بیت پیامبر۶ نازل شده است.

مسلم در کتاب صحیحین نقل می کند که پیامبر۶ فرمود:

«اما بعد، هان! ای مردم، من هم یک نفر از افراد بشر هستم و ممکن است به زودی فرستاده پروردگار (عزرائیل) بیاید و من دعوت او را اجابت کنم، همانا من

ص: ۱۷

۱- . شوری: ۲۳.

۲- . مائده: ۵۵.

۳- . آل عمران: ۳۳.

۴- . فاطر: ۳۲.

۵- . انبیاء: ۷؛ و نحل: ۴۳.

۶- . آل عمران: ۷.

۷- . آل عمران: ۶۱.

۸- . شوری: ۲۳.

۹- . مائده: ۵۵.

۱۰- . آل عمران: ۳۳.

۱۱- . فاطر: ۳۲.

۱۲- . انبیاء: ۷؛ و نحل: ۴۳.

۱۳- . آل عمران: ۷.

۱۴- . آل عمران: ۶۱.

در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، اوّل کتاب خدا که هدایت و نور است، پس کتاب خدا را در بر گیرید و به آن چنگ زنید و دوم اهل بیتم، شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید، شما را به خدا اهل بیتم را فراموش نکنید، شما را خدا اهل بیتم را متذکر شوید.(۱)

همچنین بخاری نیز در صحیحش از پیامبر اسلام۶ نقل می کند، که فرمود: «یا علی منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.(۲)احمد بن حنبل نیز در مسند خویش از پیامبر اسلام۶ نقل می کند که فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم، کتاب خدا و عترتم، پس اگر به این دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید.»(۳)

حاکم نیز در مستدرک نقل می کند پیامبر اسلام۶ فرمود: «به تحقیق که مثل اهل بیتم در میان شما، مانند کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود، رستگار شده، هر کس از آن دوری جوید، غرق و هلاک خواهد شد.»(۴)

دانشمند معروف اهل سنت، علامه خطیب خوارزمی حنفی در مورد سرچشمه زلال و نورانی اهل بیت علیهم السلام ، حضرت علی۷ می نویسد: «اوست امیرالمؤمنین، قطب دایره مردانگی، دارای میراث علم نبوت، بیناتر از همه صحابه

۱- . مسلم، صحیح مسلم، ج۴، باب فضائل علی۷، ص ۱۸۷۳، ح ۲۴۰۷.
۲- . بخاری، صحیح بخاری، ج۶، کتاب المغازی، ص۳، باب غزوة تبوک؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷۳، ح۲۴۰۴.
۳- . احمد، مسند احمد، ج۳، ص۲۶؛ احقاق الحق، ج۱۸، ص۲۶۱.
۴- . حاکم، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۵۱.

در قضاوت، قلعه استوار، خلیفه امین، داناتر از هر کس که روی این صفحه خاکی و زیر این آسمان هویداست، برادر رسول خدا۶ و پسر عموی او، برطرف کننده غم و اندوهش، فرزندش فرزند پیغمبر، خونش خون پیغمبر، گوشتش گوشت پیغمبر، استخوانش استخوان پیغمبر، دانشش دانش پیغمبر، صلح با او صلح با پیامبر است، جنگ با او جنگ با پیامبر۶ است، جویباران فضایل در دنیا، از دریاهای فضایل اوست. گلزارهای توحید و عدل، در باغستان سخنان و نوشته های اوست، اوست قطب دایره هدایت، چراغ تاریکی های ضلالت، حقیقت خردها ... از سر تا قدمش را، سروش غیبی (جبرئیل امین) ستوده و گواه فضایلش بوده است.»(۱)

سخن ارزنده دیگری از بزرگان اهل سنت، سخنی که علاوه بر اعتراف به خلافت بلافصل علی معرّف به حقانیت اهل بیت علیهم السلام و وجود مقدس حضرت صاحب الزمان(عج) است.

حمّویی: سپاس خدایی راست که نبوّت و رسالت

را به محمد مصطفی۶ پیامبر امّی صاحب مقام امن و امانت پایان داد، و از برادرش شاخه همرسته پدرش، ولایت را آغاز نمود؛ آن که برای محمد در مرتبه هارون است برای موسی جز در فضیلت نبوت، یعنی وصی پسندیده برگزیده اش علی۷، باب شهر دانش نهان، مشعل بخشش و احسان، مرکز پخش حکمت و عرفان، واقف بر دقایق اسرار قرآن، مطلع بر لطایف معانی قرآن از علوم نهانی و حکمت های پنهانی آگاه ... سپس ختم ولایت نمود به فرزند شایسته ره برده اش، حجت به

۱- . سراج، محمد ابراهیم، اما علی۷ خورشیدی بی غروب، ص ۲۷۶.

حق قائم، ... .»(۱)

امام شافعی – رهبر فرقه شافعیه از اهل سنت – می گوید:

«اگر مرتضی علی حقیقت حال و باطن امر خویش را ظاهر سازد، مردم کافر می شوند؛ زیرا همه به شبه خدایی نزد او به سجده می افتند، از فضل و منقبت او همین بس که درباره او بعضی شک کرده اند که آیا ازخداست یا از خلق»؟(۲)

بنابراین معرفت حقیقی نسبت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام از ضروریات و مبانی اعتقادی اسلام است. مسلمانان در شناخت و معرفت اهل بیت علیهم السلام به سه طریق ره پیموده اند؛

اوّل: عده ای که از تمامی مسائل مربوط به ائمه مطلع هستند، به حقانیت و عظمت آنان از طریق صحیح واقف گردیده اند. حالات پنهانی و مقامات باطنی آنان را درک نموده اند. به نقش اساسی اهل بیت علیهم السلام در رهبری و هدایت انسان ها در تمامی اعصار، اعتقاد دارند، راه اعتدال در پیش گرفته و به این سخن پیامبر اسلام۶ جان و دل سپرده اند که فرمود: «در میان هر نسل از امتم، مردانی عادل از اهل بیتم وجود دارند که تحریف های گمراهان کژ روی های باطل روان و تأویل جاهلان را از دین دور می سازند. هان! امامان شما، رسولان شما به سوی خدایند، پس دقت کنید، چه کسانی را رسولان خود قرار می دهید.»

اینان که چنین اعتقاد و باور دارند و به آن عمل می نمایند، شیعیان و پیروان واقعی و رهروان رهبری الهی و مشروع اهل بیت علیهم السلام هستند؛ «کثر الله امثالهم».

۱- . جوینی، فرائد السمطین، ج۱، ص۱۲.

۲- . سراج محمد ابراهیم، امام علی۷ خورشید بی غروب، ص ۲۷۰.

دوّم: برخی در معرفت اهل بیت علیهم السلام زیاده روی نموده، راه افراط پیموده و گرفتار غلو گردیده اند. اینان شأن بشری برخی از ائمه معصومین علیهم السلام را فراموش کرده و مقام آنان را در حد الوهیت بالا برده اند، مکتب تشیع چنین کسانی را جزء غلات دانسته و آنان را خارج از اسلام، و به شدت از آنان بیزاری و برائت می جوید.

سوّم: گروهی نیز در شناخت و معرفت حقیقی و کامل ائمه معصومین علیهم السلام و اهل بیت پیامبر۶ کوتاهی کرده و مقام آنان را تنزل داده اند. نسبت آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم۶، اجتهاد در مقابل نص می نمایند. با انحراف در دین از اصل مسلم امامت و ولایت عقب افتاده اند، احادیث متعدد و متکثر پیامبر اعظم اعم از، منزلت، ثقلین، غدیر، ولایت و... را اعتنایی نکرده، لیاقت و مقام والای اهل بیت پیامبر۶ را نادیده گرفته اند.(۱)

با مقدم داشتن مفضول بر افضل از ولایت خدا و رسول و جانشینان واقعی آن دور مانده اند. شهر پیامبر را به غیر از درب واقعی و راه اصلی وارد شده اند و پس از پدید آمدن فتنه بزرگ از اسلام راستین و ناب محمدی فاصله گرفته و... .

اما در میان اینان کسانی نیز دیده می شوند که، تنگ نظر نبوده، با دیده ای باز و بدون تعصب و لجاجت نسبت به بیان حقیقت اعتراف نموده اند.

آنان به میزانی که از عقلانیت، پاکی وجدان، روشن اندیشی و شخصیت مشروع برخوردار بوده و بهره برده اند، به فروتنی در برابر حق و معرفت نسبت به ائمه و اهل

بیت علیهم السلام ، همت گمارده و به عظمت آنان نیز معترف گردیده اند.

۱- . ابن حجر شافعی، الصواعق المحرقه، ص ۱۵۰.

البته اگر به اقتضای عقل و منطق، مبانی اعتقادی اسلام اصیل به خصوص در موضوع امامت را - به دور از احساسات، تعصبات و گرایش های اموی - با استدلال برهانی منطبق با معارف وحیانی بدست آورده و عمل نمایند، انوار تابناک حقانیت اهل بیت علیهم السلام در وجود آنان تحولی شگرف به وجود می آورد؛ تحولی که دارای بصیرت واقعی و عشق پاک به رهبری اهل بیت علیهم السلام بوده و سعادت جاودان دنیا و آخرت را تضمین می نماید.

تمامی ادیان بزرگ الهی پیام آورد و آموزنده توحید و نبوت و عدل و معاد بوده اند، اما ویژگی منحصر به فرد، مکتب بزرگ اسلام خاتمیت نبوت و استمرار حرکت انبیاء توسط اصل ولایت و امامت و از طریق اهل بیت اطهر پیامبر اعظم۶ بوده است که متأسفانه عده کثیری از مسلمانان، از این اصل مهم غافل مانده اند.

معرفت کامل به مقام رفیع ائمه معصومین و اهل بیت علیهم السلام ، منشأ آثار فراوان و با عظمت ترین مسئله و موضوع در جهان اسلام است. انجام این مهم با تحقیقات وسیع و گسترده، دلایل روشن و براهین مستند و مستدل، ولو در منابع اهل سنت وظیفه ای عظیم بر عهده اندیشمندان و علمای دین است.

در همین راستا، این کتاب ارزشمند و گران سنگ با تلاش بی دریغ، اندیشمند توانا، عالم عامل حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ قربانعلی محقق ارزگانی زید عزه به رشته تحریر در آمده است. امام صادق۷ فرمود: زکات دست بذل، عطا و بخشش از نعمت هایی است که خدا به تو ارزانی داشته و تلاش در نگارش دانش ها و بهره هایی که مسلمانان از آن در راه

ص: ۲۲

فرمانبری خدای بزرگ بهره مند شوند.(۱) ناگفته پیداست که ایشان (مؤلف محترم کتاب) مشمول نعمت الهی، تلاش در راه اطاعت از خداوند بزرگ و دفاع از مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام گردیده است.

مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۳

۱- . سفینه البحار، ج۲، ص۴۶۱، قال الصادق۷: زکوه الیـد البـذل والعطاء والرخاء بما انعم الله علیک به وتحریکها بکتبه العلوم ومنافع ینتفع بها المسلمون فی طاعه الله تعالی.

مقدمه مؤلف

اساسی ترین مشکل جوامع بشری، عدم شناخت انسان است. در حقیقت می توان گفت: انسان نه تنها در عصر حاضر بلکه در تمام اعصار، غریب و ناشناخته باقی مانده است؛ زیرا هر دین و مکتبی انسان را بر اساس جهان بینی خود می شناسد؛ یکی انسان را «حیوان و موجودی مادی» و دیگری «روح خدایی» را در او می نگرد، هر کدام صفت یا اوصافی را برای او بیان می کند. مانند، ناطق، اقتصادی، ابزار ساز، ایده آل، بی ماهیت، متمدن، خودآگاه و... .

در نتیجه انسان هایی که به عنوان «ایده آل» در مکتب های مختلف معرّفی می شوند ارزش های انسانی آنها مثل خود مکتب ها، متفاوت هستند و به اصطلاح «ابر مرد» هر مکتب تجسّم عینی همان مکتب است. بی آن که تعصّب دینی یا «ضد» دینی ما را از دید صحیح باز دارد،

چهره های بی نظیری که در اسلام به عنوان «انسان کامل»، «انسان نمونه»، «الگو» و «سرمشق» معرّفی شده اند در غیر از دین اسلام، تاکنون به هیچ چشمی نیامده است و هیچ دین و آیینی چنین تصویر زیبایی از «انسان کامل» ارائه نداده است. در مکتب اسلام، انسان ایده آل جانشین خدا و دارای سه ویژگی «حقیقت»، «نیکی» و «زیبایی» می باشد. در تعالیم اسلام، تمام معیارهای ثابت و قراردادی در ارزش های انسانی نفی شده و تنها یک معیار مدّ نظر گرفته است؛ «تخلقوا باخلاق الله».

در قرآن کریم تمام پیامبران الهی و مردان و زنان پاک، تجسّم عینی «انسان

کامل» و «الگوی کامل انسانیت» معرّفی شده اند.

از تربیت یافتگان اسلام، که قرآن و حدیث، طهارت و عصمت آنان را بیان کرده است؛ «اهل بیت» پیامبر اکرم۶ می باشد.

این خانواده آشکارترین «حقیقت» و مترقی ترین مکتبی است که در شکل موجودات انسانی تجسم یافته اند و سیرت آنان همان سیرت رسول خدا۶ می باشد و آنان از هر نوع پلیدی پاک شده اند و نیروی عصمت از آنان نگهبانی می کند؛ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً).

آنان دارای مقام عصمت و طهارت می باشند. به اصطلاح، آنان شکوه رسالت، وقار بعثت، جاذبه عصمت، کمال، شجاعت، موهبت، پایمردی و عظمتی آسمانی دارند و به مقتضای این مقام هرگز گناه و نافرمانی از آنان سر نمی زند.

بر اهل بصیرت پوشیده نیست که فضایل و مناقب امامان معصوم، در هیچ بیان، زبان، قلم، دفتر و کتاب نگنجد و در حقیقت شمردن فضایل آنان همانند پیمانه کردن آبهای اقیانوس است.

در حدیث آمده است: «ما کلمات پروردگاریم که فضایل ما را نمی توان شمارش کرد»؛ (ولو انّ ما فی الأرض من شجره اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعه البحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم)(۱)؛ «اگر همه درختان روی زمین قلم گردد، دریا مرکب گردد و هفت دریاچه بر آن افزوده شود و همه آنها تمام شود؛ کلمات خدا پایان نمی گیرد و خداوند عزیز و حکیم است». اگر کسی با دید انصاف و دور از تعصّب، امامان دوازده گانه شیعه را با سایر رهبران مذاهب

۱- . لقمان: ۲۷.

مختلف اسلامی مقایسه کند، به یقین خواهد دانست که تاریخ اسلام، امامانی چون امامان معصوم شیعه به خود ندیده و نخواهد دید و فرزندان تیزهوش آدم سخنانی چون سخنان گوهربار آنان را هرگز نخواهند شنید. به اعتراف اکثر علما و دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی، امامان معصوم شیعه به هیچ وجه با سایر رهبران قابل مقایسه نیستند. گرچه این بزرگواران در طول تاریخ از بدگویی و اتّهام حسودان و مزدوران و کوته نظران مصون نمانده اند، ولی با وجود این حسادت ها، فضل، عظمت و بزرگی اعجاب انگیزشان در نظر افراد بی غرض دست خوش شک و تردید قرار نگرفته است و کتاب های أهل تسنّن از فضایل و مناقب آنان انباشته است. اشعار زیبا و تعابیر دقیق و پر معنایی در ستایش آنان بسیار گفته اند و گاهی آن چنان با صداقت اظهار ارادت و محبّت به خاندان رسالت کرده اند که خود را تا مرز تشیع رسانده اند و این نشانه بزرگی و عظمت امامان ماست! نگارنده در این کتاب سعی دارد فضایل و مناقب ائمه اثنی عشر را از دیدگاه علما و بزرگان أهل تسنّن بررسی نماید و آنچه بزرگان أهل سنت درباره امامان گفته اند، بازگو کند. آنان نه تنها منکر فضایل و مناقب ائمه ی اطهار نیستند بلکه با صراحت تمام به بزرگی و عظمت آنان اعتراف کرده اند.

پس جا دارد که شیعیان دوازده امامی به امامان معصوم شان افتخار کنند و به تمام ملت ها بگویند: اینها امامان ما هستند که همه به بزرگی و عظمت آنان اعتراف دارند. آیا شما رهبرانی همانند آنان را می توانیدنشان دهید؟! و چون کسی نمی تواند نشان دهد به ناچار باید اعتراف نماید. به همین جهت ما در اینجا نمونه هایی از اعترافات برخی از صحابه و تابعین و محدثین و بزرگان أهل سنت را که درباره

فضایل خانـدان رسالت ابراز داشـته اند، ذکر می کنیم. غالب مطالب این کتاب از منابع معتبر أهل سـنت گرفته شده و بیشتر هم همراه با متن عربی آن درج شده است تا مراجعه أهل نظر به آن آسان باشد. بنده حقیر با توکل بر خداوند و توسل به أهل بیت و حضرت معصومه علیهم السلام نوشتن این کتاب را آغاز کردم.

امیـد است که این خـدمت ناچیز ان شاء الله مورد قبول حضـرت احـدیت و باعث خشـنودی خاندان رسالت و ائمه اطهار علیهم السـلام به خصوص حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان(عج) واقع شود. ضمن پوزش از خوانندگان محترم خواهشمندم چنان چه سهو و اشتباهی در تدوین این کتاب صورت گرفته باشد به بزرگواری خود مورد عفو و بخشش قرار دهند و اشتباهات نگارنده راتذکر دهند.

در پایان اجر معنوی این کتاب را به ارواح طیبه حضرات معصومین علیهم السلام شهدا و مراجع گذشته و روح مطهر و ملکوتی حضرت امام خمینی(ره) و روح پاک پدرم که با ایثار زندگی خود در راه تربیت فرزندانشان از کمترین محبت در حق ما دریغ نکرده و ما را با مکتب اهل بیت علیهم السلام آشنا کردند، تقدیم می نمایم.

ومن الله التّوفیق

تابستان ۱۳۸۵، مطابق با ۱۳ رجب ۱۴۲۷

قربانعلی محقق (ارزگانی)

ص: ۲۷

بخش اول: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

ص: ۲۸

فصل اول :شناخت مختصر از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: علی علیه السلام ، حیدر

لقب معروف: امیر مؤمنان، امام المتّقین، یعسوب الدّین و...

کنیه: ابوالحسن، ابو تراب و...

پدر و مادر: ابوطالب و فاطمه بنت اسد(س)

زمان تولد: سیزده رجب (ده سال قبل از بعثت پیامبر۶)

محل تولد: داخل خانه خدا

دوران خلافت: از سال ۳۶ تا ۴۰ هجری قمری (حدود چهار سال و نه ماه).

مدت امامت: ۳۰ سال

زمان شهادت: ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری، توسط ابن ملجم مرادی.

محل شهادت: مسجد کوفه

مدت زندگانی: ۶۳ سال

مرقد شریف: نجف اشرف

دوران زندگانی: دوران کودکی حدود ده سال، همراه با پیامبر حدود ۲۳ سال، دوران کناره گیری از خلافت و خانه نشینی حدود ۲۵ سال، دوران خلافت حدود ۴ سال و نه ماه.

ص: ۲۹

ولادت شگفت

آن حضرت بنا بر مشهور در سیزدهم ماه رجب، سی سال پس از عام الفیل، در مکه معظمه به دنیا آمد. پدرش، ابوطالب، پسر عبدالمطلب، با عبدالله، پدر رسول اکرم۶ برادر اعیانی بود و مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف نام داشت. حضرت علی۷ از طرف پدر و مادر هاشمی بوده است.

در کیفیت ولادت آن حضرت روایات زیادی آمده است؛ اما روایت معتبر، روایتی است. از ابن عباس که می گوید: روزی با یزید بن قعنب و گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله «بنی العزی» در کنار خانه کعبه نشسته بودیم. ناگهان فاطمه بنت اسد وارد مسجد الحرام شد. در مقابل خانه کعبه ایستاد و نظری به جانب آسمان افکند و گفت:

«اللّهم انّی امنت بک وبکل کتاب انزلت ...»؛ «پروردگارا «من» ایمان آوردم به «تو» و هر پیامبر و رسولی که فرستادی و به هر «کتاب» که نازل کردی و تصدیق کردم گفته های جدم ابراهیم خلیل را که خانه کعبه را بنا کرده است. به حق این کودک که در شکم «من» است و با «من» سخن می گوید و با «من» انس گرفته است، یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت توست، آسان گردان بر من ولادت «او» را.

ابن عباس و یزید بن قعنب می گویند: چون فاطمه از دعا فارغ شد، دیدم دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون خانه رفت و دوباره آن رخنه و شکاف به هم پیوست و «ما» خواستیم «دَرِ» خانه کعبه را بگشاییم، دیدیم در بسته است و دانستیم این امر از جانب خدا بوده است.

فاطمه بنت اسد سه روز در داخل خانه کعبه ماند و روز چهارم دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که فرزند خردسالش اسد الله الغالب علی بن ابی

طالب را بر روی دست گرفته بود، بیرون آمد و فرمود:

«مردم! خداوند مرا از میان خلق برگزیده و بر جمیع زنان عالم فضیلت داده است. خداوند آسیه زن فرعون را برگزید؛ زیرا او، در مخفی گاه، خداوند را عبادت می کرد و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت عیسی را بر او آسان گردانید و در بیابان از درخت خشک، رطب تازه ای برای او آفرید.

خداوند

«مرا» بر هر دو فضیلت داده است؛ زیرا من و فرزندم در درون خانه کعبه سه روز ماندیم و از میوه ها و غذاهای بهشتی تناول کردیم و چون خواستم بیرون بیایم، در حالی که نوزادم روی دست من بود، هاتفی از غیب ندا داد که این فرزند بزرگوار را «علی» نام کن؛ زیرا من علی اعلی را آفریدم و از قدرت و جلال خود بهره کامل به او بخشیدم و امور خود را بر او تفویض نمودم و او را بر علوم پنهانی خود آگاه کردم.

او اول کسی است که اذان خواهد گفت و بر روی خانه کعبه بالا خواهد رفت و بت های خانه کعبه را خواهد شکست؛ او امام و پیشوای بعد از حبیب «من» محمد۶ و وصی او خواهد بود. خوشا به حال کسی که او را یاری کند و «بدا» به حال کسی که او را یاری نکند.(۱)

۱- . کشف الغمه فی معرفته الائمه علی بن عیسی اربیلی، ج۱، ص۶۰، امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۷، ص۸۱؛ منتهی الامال، ج۱، ص۱۷۱.

فصل دوم:فضایل علی(ع) از دیدگاه اهل سنت

۱ – علی(ع) از دیدگاه ابوبکر

۱ – رأی ابوبکر علیاً۷ فقال: «من سرّه أن ینظر الی أعظم النّاس منزله من رسول الله۶ وأقربه قرابه وأعظم غناء عن نبیه، فلینظر الی هذا (علی)(۱)؛ «روزی ابوبکر، علی۷ را دیـد و گفت: هر کس دوست دارد به مردی بنگرد که نزد رسـول خـدا از عظیم ترین منزلت برخـوردار است، و از نظر قرابت به آن جنـاب از همه نزدیـک تر و در بر طرف کردن حوائـج و رفع نیازمنـدی مردم از پیامبر۶ بیشتر بود به این مرد نگاه کند.»

۲ – جـاء ابوبکر و علی۷ یزوران قبر النّبی۶ بعد وفاته بستّه ایام قال علی۷ لأبی بکر؛ تقـدم؛ فقال ابوبکر: ما کنت لا تقـدم رجلاً سمعت رسول الله یقول: «علی منّی بمنزلتی من ربّی»(۲)؛ «ابوبکر و علی۷ شش روز پس از رحلت پیامبر۶ به زیارت آن حضرت آمدند. علی۷ به ابـوبکر فرمـود: «جلـو بیفت». ابـوبکر گفت: من هرگز از مردی که از رسول خـدا۶ درباره اش شـنیدم که می فرمود: «علی نسبت به من به منزله من است نسبت به خدا، جلوتر نمی افتم.»

۱- . کنز العمال، ج۶، ص۳۳؛ الریاض، ج۲، ص۱۶۳؛ صواعق، ص۱۰۶؛ المناقب للخوارزمی، ص۱۶۱، ترجمه امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج۳، ص۷۰.

۲- . ریاض النضره، ج۲، ص ۱۶۳، ذخایر العقبی، ص ۶۴، الصواعق المحرقه، ص ۱۷۵.

۳ – عن انس بن مالـک قـال: لمّا حضـرت وفاه أبی بکر ... الی ان قال، قال ابوبکر: سـمعت رسول الله۶ یقول: «انّ علی الصّراط لعقبهً لا ـ یجوزهـا احـدٌ الاّ ـ بجواز من علی بن ابی طالب۷»(۱)؛ انس بن مالـك روایت کرده است؛ ابـوبکر در واپسـین لحظـات زنـدگی خود گفت: از رسول خدا۶ شـنیدم که می فرمود: «از صـراط، عقبه ای (گردنه) است که کسـی از آن نمی تواند عبور کند مگر این که از علی بن ابی طالب۷ جواز عبور داشته باشد.»

۴ – عن عـائشه قـالت: رأیتُ ابـابکر یکـثر النّظر الی وجه علی. فقلت: یـا أبت رائیتـک تکـثر النّظر الی وجه علی۷. فقال سمعت رسول الله۶ یقـول: «النّظر الی وجه علی عبـاده(۲)؛ عـایشه گفت: ابـوبکر را می دیـدم که زیـاد به صورت علی۷ نگـاه می کنی. گفت: از رسول خدا۶ شنیدم که می فرمود: «نگاه کردن به صورت علی۷ عبادت است.»

۲ – علی(ع) از دیدگاه عمر بن الخطاب

۱ – عن عمر بن الخطاب انّه قال: أشهد علی رسول الله۶ لسمعته وهو یقول: «لو انّ السّماوات السّبع وضعت فی کفّه ووضع ایمان علی فی کفّه لرجح ایمان علی۷»(۳).

ترجمه: «عمر بن خطاب از رسول خدا۶ نقل می کند که فرمود: «اگر

۱- . مناوی کنوز الحقائق، ص ۴۲، تاریخ بغدادی، ج ۱۰، ص ۳۵۷، ذخائر العقبی، ص ۷۱.

۲- . المعجم الکـبیر، ج۱۸، ص ۱۱۰، المستدرک، ج۳، ص ۱۴۱، منـاقب علی بن ابی طالب۷ ابن مغـازلی، ص۲۰۶، رقم ۲۴۴، تاریخ بغداد، ج۲، ص ۵۱، المناقب للخوارزمی، ص ۳۶۱.

۳- . ریـاض النضره، ج۲، ص ۲۲۶، منـاقب علی بـن ابی طـالب ابـن مغـازلی، ص ۲۸۹، المنـاقب للخوارزمی، ص ۱۳۱، کفایه الطالب، ص ۲۵۸، موده القربی، ص ۲۵۴.

تمامی آسمان ها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی۷ در کفه دیگر آن قرار گیرد ایمان علی سنگینی می کند.»

۲ – وعن عمر انّه قال: علی مولی من کان رسول الله۶ مولاه(۱)

از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: «علی مولای هر کسی است که رسول خدا۶ مولای او بود.»

۳ – عن سالم قیل لعمر: انّک تصنع بعلی شیئاً ما تصنعه بأحد من اصحاب رسول الله. قال انّه مولایی(۲)

۴ – عن أبی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشره: من ذی الحجه، کتب له صیام ستین شهراً وهو یوم غدیر «خم» لمّا أخذ النّبی۶ بید علی بن ابی طالب۷ فقال: «ألست ولی ولی المؤمنین؟»

قالوا: بلی، یا رسول الله. قال۶: «من کنت مولاه، فعلی مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخٍّ بخٍّ لک یابن أبی طالب اصبحت مولای و مولی کلّ مسلم «فأنزل الله الیوم أکملت لکم دینکم(۳)»

ترجمه: «از ابوهریره روایت شده است که گفت: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد ثواب شش ماه روز برای او می نویسند و آن روز همان روز غدیر است که رسول خدا ۶ دست علی ۷ را گرفت و فرمود: «آیا من ولی و

۱- . ریاض النضره، ج۲، ص ۲۲۶، مناقب علی بن ابی طالب ابن مغازلی، ص ۲۸۹، المناقب للخوارزمی، ص ۱۳۱، کفایه الطالب، ص ۲۵۸، موده القربی، ص ۲۵۴.

۲- . الریاض النضره، ج۲، ص ۱۷۰.

۳- . ابن مغازلی، مناقب علی بن ابیطالب، ص ۱۸، رقم ۲۴ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۰ – المناقب للخوارزمی، ص ۱۵۶ – تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

صاحب مؤمنان نیستم؟»

گفتند: بلی! یا رسول الله!

رسول خدا فرمود: «هر که من مولای اویم علی۷ نیز مولای اوست».

عمر بن خطابن علی گفت: به به ای پسر أبی طالب! برای همیشه مولای «من» و مولای هر مسلمانی شدی.

سپس خدا در این رابطه این این آیه ای را نازل کرد؛ «الیوم اکملت لکم دینکم..».

۵. قال عمر بن الخطاب: لقد أعطی علی بن ابیطالب ثالث خصال الأن تکون لی خصله منها أحبّ الی من أن اعطی حمر النّعم. قیل ما هنّ یا أمیرالمؤمنین. قال: تزویجه فاطمه بنت رسول الله ۶ و سکناه المسجد مع رسول الله ۶ یحلّ فیه ما یحلّ له و الرّأیه یوم خیبر(۱)

ترجمه: «عمر بن خطاب گفت: سه امتیاز به علی بن ابیطالب اعطا شده است که یکی از آنها برای «من» از تمامی نعمتهای ارزنده عالم گرانبهاتر است. پرسیدند آن سه امتیاز چیست؟ گفت: ازدواج او با فاطمه دختر رسول خدا ۶ و سکونت او در مسجد که در آن هر چه برای پیامبر حلال بود، برای او نیز حلال بود، حمل پرچم لشکر اسلام در روز خیبر».

لو لا علی لهلک عمر(۲)

۱- . تاریخ اصبهانی، ج ۱، ص ۲۷۶ - المختصر من المختصر، ج ۲، ۳۳۲ - المناقب للخوارزمی، ص ۵۵.
۲- . الصواعق المحرقه، ص ۷۶ - الاستعاب، ج ۳، ص ۳۸.

مراجعه عمر در حل مشکلات دینی به علی ۷ و این سخن او مورد اتفاق همگان است که گفت:

اگر علی ۷ نمی بود، عمر هلاک می شد.

۷. اعوذ بالله من معضله لیس لها ابوالحسن(۱).

ترجمه: «به خدا پناه می برم از مشکلی که در حل آن علی نباشد».

۸. عن عمر قال: کنت أنا و ابوعبیده و ابوبکر و جماعه من اصحابه اذ ضرب رسول الله ۶ منکب علی ۷ فقال: یا علی أنت اوّل المؤمنین ایماناً و اوّل المسلمین اسلاماً و أنت منّی بمنزله هارون من موسی.(۲)

ترجمه: «عمر گفت: روزی «من» و ابوعبیده و ابوبکر و جمعی از صحابه نزد رسول خدا بودیم. او دست به شانه علی ۷ زد و فرمود: «ای علی! تو اول مؤمن و اول مسلمانی، تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی».

۳. علی(ع) از دیدگاه عثمان بن عفّان

۱. عن محمّد بن یحیی بن حبان قال: کانت عند جدی حبان امرأتان، هاشمیه و الانصاریه؛ فطلق الانصاریه و هی ترضع فمرّت بها سنه ثمّ هلک عنها و لم تحضن فقالت: أنا أرثه لم احض فاختصمنا الی «عثمان بن عفان» فقضی لها بالمیراث فلامت الهاشمیه عثمان فقال: هذا عمل ابن عمّک هو اشار علیاً بهذا؛ یعنی علی بن ابیطالب ۷(۳)

ص: ۳۶

۱- . الفصول المهمة، ص ۱۸ - تهذیب التهذیب، ص ۳۳۸ - اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۲.
۲- . الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۴.
۳- . موطاء امام مالک بن انس فی طلاق المریض، ص ۳۶ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۱۹ - ابن حجر الاصابة، ج ۸، قسم اول، ص ۲۰۴ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۶۴.

ترجمه: «محمّد بن یحیی بن حبان گفت: جدم دو زن داشت. یکی هاشمی و دیگری انصاری؛ زن انصاری را طلاق داد، در حالی که بچه شیر می داد. یکسال گذشت؛ جدم فوت کرد. زن نامبرده مدعی شد که من هنوز همسر اویم، چون تا کنون حیض ندیده ام. این دو زن شکایت خود را نزد عثمان بردند. او حکم به نفع زن انصاری داد و زن هاشمی، عثمان راسرزنش کرد و او (عثمان) در جواب گفت: من از پسر عمویت علی نظر خواستم. به اشارت او چنین حکم کردم».

محبّ طبری در ذیل همین روایت آورده است:

فارتفعوا الی عثمان فقال: هذا لیس لی به علم فارتفعوا الی علم ۷ فقال علی ۷ تحلفین عند منبر النّبی ۶ انّک لم تحیض ثلاث حیضات و لک المیراث، فحلفت فاشرکت فی الارث(۱)

ترجمه: «عثمان گفت: من حکم این مسئله را نمی دانم. شکایت خود را پیش سوگند یاد کنی در این مدت سه بار حیض ندیده ای مستحق ارث خواهی بود. زن سوگند خورد و در ارث شریک شد».

۴. علی (ع) از دیدگاه معاویه بن ابی سفیان

۱. عن ابی حازم قال: جاء رجلٌ الی معاویه فسئاله عن مسأله فقال: سل عنها علی بن ابیطالب، فهو أعلم قال: یا امیرالمؤمنین جوابک فیها أحبّ الی من جواب علی ۷. قال بئسما قلت: لقد کرهت رجلًا کان رسول الله ۶ یغرزه بالعلم غرزاً و لقد قال له: أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی و

۱- . الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷.

كان عمر اذا أشكل عليه شيء أخذ منه(۱)

ترجمه: «از ابی حازم روایت شده است که مردی نزد معاویه آمد و از او مسأله ای پرسید. معاویه گفت: از علی بپرس. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! جواب تو را بیشتر از جواب علی دوست می دارم. معاویه گفت: چه بد گفتی. از مردی کراهت ورزیدی که رسول خدا او را با علم بار آورده و درباره او فرمود: «نسبت تو به من به منزله هارون به موسی است جز این که پیامبر بعد از من نخواهد بود». برای عمر نیز هر وقت امری مشکل می شد از علی ۷ کمک می گرفت.

۲. و كان معاويه يكتب فيما ينزل به ليسأل له على بن ابيطالب، فلمّا بلغه قتله؛ قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابى طالب. فقال له اخوه عتبه: لايسمع هذا منك أهل الشّام. فقال له: دعنى عنك(۲).

ترجمه: «معاویه مسائلی که برایش پیش می آمد می نوشت تا از علی ۷ بپرسد و چون شنید که او را کشتند، گفت: فقه و علم با مرگ پسر ابوطالب از میان رفت. برادرش عتبه به او گفت: اهل شام این حرف را از تو نشنوند؛ گفت: «رهایم کن».

۳. قال معاويه بن ابى سفيان و هو الّذى كان يكنس بيوت الاموال و يصلّى فيها و هو الّذى قال يا صفرا و يا بيضاء غرّى غيرى و هو الّذى لم يخلّف ميراثاً و كانت الدّنيا كلّها بيده الا ما كان من الشّام(۳).

۱- . الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- . الاستيعاب، ج ۲، ص ۴۶۳.

۳- . ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

ترجمه: «معاویه گفت: علی کسی بود که انبار بیت المال را جارو می کرد و پس از تقسیم آن در آن نماز می خواند. او کسی بود که خطاب به زر و سیم گفت: غیر مرا فریب دهید. او کسی بود که میراثی از خود باقی نگذاشت با این که تمام دنیای اسلام جز شام در دست او بود.»

۵. علی (ع) از دیدگاه سعد بن ابی وقاص

۱. عن عامر بن سعد ابی وقاص عن ابیه قال: أمر معاویه بن ابی سفیان سعداً فقال: ما منعک أن تسبّ اباتراب؟ فقال: اما ماذکرت ثلاثاً فألهن رسول الله ۶ فلن اسبّه لان تکون لی واحده منهنّ احبّ الی من حمرالنّعم، سمت رسول الله ۶ یقول له: و قد خلفه فی بعض مغازیه(۱)

ترجمه: «عامر، پسر سعد بن ابی وقاص از پدرش سعد روایت کرده که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چرا به ابوتراب ناسزا نمی گویی؟ گفت: مادام که سه خبر را به یاد می آورم، که رسول خدا ۶ درباره او فرموده، دشمنانش نمی دهم. سه چیزی که اگر یکی از آنها درباره من فرموده بود از تمامی نعمت های دنیا بیشتر ارزشش می دادم:

الف. هنگامی که در یکی از غزوات او را جانشین خود کرده بود، فرمود: آیا راضی نیستی نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد»؟

ب. در روز خیبر فرمود: فردا حتماً پرچم را به دست مردی می دهم که خدا

۱- . صحیح مسلم، کتاب فضائل الهمابه؛ سنن ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۰۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵؛ حصائص نسایی، ص ۴ - مروج الذهب، ج ۳.

و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و چون فردا شد من گردن کشیدم که شاید آن مرد من باشم. ناگهان فرمود: علی را نزد من بخوانید و چون او را آوردند آب دهان در چشم او انداخت و پرچم را به دست او داد و خداوند قلعه را برای او گشود.

ج. وقتی آیه «... قل تعالوا ابنائنا و ابناء کم...» نازل شد، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد و فرمود: «بار الها! اینان أهل بیت من هستند.»

عسقلانی بعد از نقل این داستان از «مسلم» و «ترمذی» چنین می نویسد:

و این روایت از «ابی یعلی» به وجهی دیگرنقل شده که «سعد» به معاویه گفت: اگر ارّه دو سره ای را بر سرم بگذارید که علی ۷ را سبّ کنم، هرگز این عمل را مرتکب نمی شوم».(۱)

۲. عن سعد بن ابی وقّاص قال: عدم معاویه فی بعض حاجاته فدخل علیه سعد فذکروا علیاً فنال منه، فغضب سعد و قال: تقول هذا الرجل سمعت رسول الله ۶ یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و سمعته یقول: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی» و سمعته یقول: «لاعطین الرّأیه الیوم رجلًا یحبّ الله و رسوله(۲)».

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که معاویه در بعضی از سفرهای حج خود به مدینه آمد و سعد از او دیدن کرد. در آن جا صحبت از علی

۱- . عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۷۶ - ترجمۀ امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۷۱ رقم ۱۱۰۲ - المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۴ حیاة الصحابۀ، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲- . ابن ماجه، صحیح، باب فضل اصحاب رسول الله، ص ۱۲ - خصایص نسایی، ص ۴، با کمی تفاوت.

۷ به میان آمد و معاویه از او بدگویی کرد. سعد خشمگین شد و گفت: درباره

کسی حرف می زنی که من از رسول خدا ۶ شنیدم که می فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» و شنیدم که می فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون برای موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد».

در جنگ خیبر شنیدم که می فرمود: «امروز پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد.»

۶. علی (ع) از دیدگاه عمرو بن العاص

۱. عن عمرو بن العاص قال: لما قدمت من غزوه ذات السلاسل و کنت أظن انّ لیس أحد أحبّ الی رسول الله ۶ منی فقلت: یا رسول الله ای النّاس أحبّ الیک؟ فذکر فی کنز العمال اناساً (ای ان قال) عمرو بن العاص قلت: یا رسول الله فأین علی؟ فالتفت الی اصحابه فقال: انّ هذا لیسألنی عن النّفس(۱).

ترجمه: «از عمرو بن عاص روایت شده که گفت: وقتی از غزوه «ذات السلاسل» برگشتم باخود می اندیشم که کسی نزد رسول خدا محبوبتر از «من» نیست. عرض کردم یا رسول الله چه کسی نزد شما از همه محبوبتر است.

در کنز العمال افرادی را نام برده تا آنجا که عمرو بن عاص می گوید: یا رسول الله چرا درباره علی حرف نمی زنی؟

رسول خدا رو به اصحاب کرد و فرمود: «این مرد را ببینید از جان من می پرسد؟»

۱- . کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۰.

۷. علی(ع) از دیدگاه انس بن مالک

۱. عن انس بن مالك قال: صعد رسول الله ۶ المنبر فذكر قولاً ـ كثيرا ثمّ قال: «اين على بن ابيطالب؟» فوثب اليه فقال: ها اناذا يا رسول الله. فضمّه الى صدره و قبّل بين عينيه و قال يا على وصته معاشر المسلمين هذا اخى و ابن عمى و ختنى هذا لحمى و دمى و شعرى هذا ابو السبطين الحسن و الحسين سيدى شبابا أهل الجنه(۱).

ترجمه: «انس بن مالک گفت: رسول خدا ۶ بالای منبر رفت و سخنان زیادی گفت، و سپس فرمود: «علی بن ابیطالب کجاست؟ علی از جا برخاست و عرض کرد من اینجا هستم یا رسول الله ۶. پیامبر او را به سینه خود چسباند و میانه دو چشم او را بوسید و با صدای بلند فرمود: مسلمانان! این برادر من، پسر عمّ من و داماد من است. این گوشت من و خون و موی من است. این پدر دو سبط من حسن و حسین است که سید و آقای جوانان اهل بهشتند».

۲. عن انس بن مالک قال: كنت عند النّبى ۶ فرأ علياً مقبلاً ـ فقال: يا أنس قلت: لبيك قال: هذا المقبل حجتى على امتى يوم القيامه(۲).

ترجمه: «انس بن مالک می گفت: روزی در محضر پیامبر ۶ بودم، همین که مشاهده کرد علی می آید، فرمود: «این شخصی که می آید در روز قیامت حجّت «من» بر امّت من است».

ص: ۴۲

۱- . ذخائر العقبى، ص ۹۲.

۲- . ذخائر العقبى، ص ۷۷ - تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸ - مودّة القربى، ص ۲۴۸.

۸. علی(ع) از دیدگاه عبدالله بن عمر

عن ابن عمر قال: انّ رسول الله ۶ اخی بین اصحابه. فاخی بین ابوبکر و عمر و بین طلحه و الزّبیر و بین عثمان بن عفّان و عبدالرّحمن بن عوف، فقال علی ۷: «یا رسول الله انّک قد اخیت بین اصحابک فمن اخی؟» قال رسول الله ۶: «اما ترضی یا علی أن أکون اخاک؟». قال ابن عمر و کان علی جلداً شجاعاً فقال علی ۷ بلی یا رسول الله ۶ فقال رسول الله ۶: انت اخی فی الدّنیا و الاخره(۱).

ترجمه: «ابن عمر روایت کرده است: رسول خدا در بین اصحابش پیمان برادری برقرار می کرد. عمر را با ابوبکر و طلحه را با زبیر و عثمان را عبدالرحمن برادر کرد. علی ۷ عرض کرد: «ای رسول خدا! میان اصحاب خود برادری برقرار کردی. پس برادر من کیست؟»

فرمود: «یا علی یا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟». پس عمر گفت: علی مردی جِدّ و شجاع بود. او گفت: بلی! ای رسول خدا۶. حضرت فرمود: «پس تو در دنیا و آخرت برادرمن هستی».

۲. عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله۶ فی حجه الوداع و هو علی ناقته فضرب علی منکب علی۷ و هو یقول: اللهم اشهد اللهم قد بلغت هذا اخی و ابن عمی و صهری و ابو ولدی اللهم کب من عاداه فی النّار(۲).

ترجمه: «از پسر عمر روایت شده که گفت: رسول خدا در حجه الوداع، در

۱- . مستدرک الصحیحین، ح ۳، ص ۱۴ - الرّیاض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۷.
۲- . کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۱ - ج ۶، ص ۱۵۴.

حالی که بر ناقه ای سوار بود، به شانه علی زد و چنین فرمود: «بار الها! گواه باش من آنچه را که بر ذمّه خود داشتم ابلاغ کردم، این برادر من، پسر عم و داماد و پدر فرزندان من است. خدایا دشمنانش را به رو در آتش افکن».

۹. علی(ع) از دیدگاه زبیر بن العوام

ابوالاسود دوئلی می گوید: وقتی علی۷ با سپاهیانش به سپاه طلحه و زبیر نزدیک شد در آن هنگام «دو صف» در مقابل هم قرار گرفتند. علی ۷ سوار بر استر؛ پیش روی لشکر دشمن ایستاد و فرمود: «بگوئید زبیر نزد من

آید».

زبیر را صدا زدند. نزدیک علی ۷ شد. حضرت فرمود: «ای زبیر! تو را به خدا سوگند می دهم هیچ یاد می آوردی آن روزی را که من و تو در فلان محل بودیم. رسول خدا ۶ از ما دو نفر گذشت و به تو فرمود: «ای زبیر! آیا علی را دوست داری؟» و تو گفتی: آیا پسرخاله و پسر عمه ام و کسی را که در دین من است دوست ندارم؟! آن گاه رو به من کرد و فرمود: «یا علی! آیا زبیر را دوست داری؟» عرض کردم: ای رسول خدا ۶ «آیا پسر عمه ام و کسی را که بر دین من است دوست ندارم؟». پس رو به تو کرد و فرمود: «آگاه باش ای زبیر! به خدا سوگند تو روزی بر روی علی شمشیر می کشی و در آن روز تو تجاوز کار و بر وی ستم خواهی داشت؟»

زبیر گفت: آری! به خدا سوگند یادم آمد و از آن روزی که از رسول خدا ۶ این سخن را شنیدم تا امروز فراموشم شده بود و به خدا سوگند با تو جنگ نمی کنم.

پس زبیر به لشکرگاه خود برگشت. پسرش گفت چه خبر است؟ گفت: علی

۷ حدیثی را که «او» و «من» از رسول خدا ۶ شنیده بودیم به یادم آورد. از رسول خدا ۶ شنیده بودم که فرمود: «به خدا تو با او جنگ می کنی در حالی که ظالم بر او باشی» و اینک من از جنگ با او منصرف شده ام. عبدالله به پدرش گفت: آخر تو برای جنگ آمده ای؟ گفت: نه، من آمده ام میان مردم اصلاح کنم. اینک تو این کار را بکن. بگذار خداوند به دست تو مردم را اصلاح کند.

عبدالله گفت: حالا که سوگند خورده ای با او قتال نکنی، غلام خود را به عنوان کفاره آزاد کن و همین جا بمان تا اصلاح در میان امّت به دست تو فراهم شود. همین که آتش شعله ور شد طرف اسب خود رفت و سوار بر آن شده و از معرکه قتال دور شد(۱).

۱۰. علی(ع) از دیدگاه ابوهریره

۱. عن داود بن یزید الاودی عن ابیه قال: دخل ابوهریره المسجد فاجتمع الیه النّاس فقام الیه شابّ فقال: انشدک بالله سمعت رسول خدا ۶ یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» قال. فقال: انی اشهد انی سمعت رسول الله ۶ یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه(۲)».

ترجمه: «داود بن یزید از پدرش روایت کرده که گفت: ابو هریره داخل مسجد شد. مردم دورش را گرفتند آن وقت جوانی برخاست و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا ۶ شنیده اید که می فرماید: «هر که من

۱- . کنزالعمال، ج ۶، ص ۸۲ - مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۶۶ - اسدالغابة، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲- . هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵.

مولای او هستم علی هم مولای اوست. بار الها! دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن داشته باشد.» ابوهریره گفت: شهادت می دهم که از رسول خدا ۶ شنیدم که می فرمود: «من

کنت مولاه فعلی مولاه».

۲. عن ابی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشره من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر خم لما اخذ النّبی ۶ بید علی بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه...(۱)».

ترجمه: «ابو هریره گفت: هر کس روز هجدم ذی الحجه را که همان روز غدیر «خم» است، روزه بگیرد، ثواب ۶۰ ماه روزه برایش می نویسد. رسول خدا ۶ در همان روز دست علی ۷ را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟» گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود: «هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست».

۲. عن ابی هریره قال: سمعت رسول الله ۶ یقول: «النظر الی وجه علی عباده(۲)»

ترجمه: «ابوهریره گفت: از رسول خدا ۶ شنیدم که می فرمود: «نگاه به صورت علی عبادت است.»

۱۱. علی(ع) از دیدگاه عایشه؛ دختر ابوبکر

۱. اخرج الدیلمی عن عایشه انّ النّبی ۶ قال: «خیر اخوتی علی و خیر

۱- . تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲- . تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۱.

اعمامی حمزه و ذکر علی عباده»(۱).

ترجمه: «دیلمی از عایشه روایت کرده که رسول خدا فرمود: «بهترین برادرانم علی است و بهترین عموهایم حمزه و یاد علی عبادت است».

۲. عن عروه عن عایشه قال: قال رسول الله ۶ النّظر الی وجه علی عباده(۲).

ترجمه: «عروه از عایشه روایت می کند که پیامبر فرمود: «نگاه کردن به صورت علی عبادت است».

۳. ابن ابی شیبه به سند بسیار خوب و صحیح از عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده که گفت: عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی در روزجمل خود را به «عایشه» رسانید، در حالی که عایشه هنوز در هودجش بود و به او گفت:

«یا امّ المؤمنین! آیا یادت هست که من بعد از قتل عثمان نزد تو آمدم و از تو پرسیدم بعد از عثمان به خلافت و امامت چه کسی تن در دهم؟ تو گفتی دست از علی ۷ برمدار.»

عایشه سکوت کرد و چیزی نگفت. پس با برادرش «محمد» شترش را بند نهاده و پیاده اش کرده و او را نزد علی ۷ بردیم: «آن حضرت دستور داد خانه ای برایش اختصاص دهید(۳).»

۴. و قالت عایشه: «لما بلغها قتل علی ۷ لتصنع العرب ما شاءت فلیس لها

۱- . الصواعق المحرقه، ص ۷۴، کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۲، الاصابهٔ، ج ۴.

۲- . حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- . المعجم الکبیر، ج ۱۶، ص ۱۱۰، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱.

احد ینهاها»(۱)

ترجمه: «هنگامی که خبر قتل علی ۷ به عایشه رسید گفت: حالا دیگر عرب هر کاری که می خواهد بکند؛ چون دیگر کسی نیست که جلوآنها را بگیرد».

۵. عن عایشه قالت: قال رسول الله ۶ لما حضرته الوفاء ادعوا الی حبیبی فدعوا له ابابکر فنظر الیه ثمّ وضع رأسه ثمّ قال: «ادعوا الی حبیبی فدعوا له عمر فلما نظر الیه وضع رأسه ثمّ قال: ادعوا لی حبیبی دعوا له علیاً فلما رأه ادخله معه فی الثوب الّذی کان علیه فلم یزل یحتضنه حتی قبض ویده علیه»(۲)

ترجمه: «عایشه گفت: هنگامی که رسول خدا ۶ آخرین نفس هایش را می کشید، فرمود: «حبیب مرا نزد من بخوانید، رفتند ابوبکر را صدا زدند. رسول خدا ۶ سر برداشت همین که او را دید، سر بنهاد و فرمود: حبیب مرا نزد من بخوانید. رفتند عمر را صدا زدند. باز رسول خدا ۶ با دیدن او سر بنهاد و فرمود: حبیبم را نزد من بخوانید.

رفتند علی ۷ را صدا زدند. رسول خدا همین که او را دید داخل بستر خود کرد و لحاف روی او انداخت و او را در آغوش گرفت؛ در حالی که دست به گردن علی داشت از دنیا رفت».

۶. عن عایشه، سألت ای النّاس احبّ الی رسول الله ۶ قالت: فاطمه. فقیل

۱- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲- . ذخایر العقبی، ص ۷۲، الریاض النضرة، ح ۲، ص ۱۸۰.

من الرّجال قال: زوجها ان كان ما علمت صواما قواماً(۱)

ترجمه: «از عایشه سؤال شد محبوب ترین مردم نزد رسول خدا ۶ چه کسی بود؟ گفت: فاطمه. گفتند: از مردان چه کسی؟

گفت: شوهرش. تا آن جا که می دانم او همواره روزه دار بود و به نماز مداومت داشت».

۷. و عنها و قد ذکر عندها علی فقالت: «ما رأیت رجلًا احبّ الی رسول الله ۶ منه و لا امرأه احبّ الی رسول الله من امرأته»(۲)

ترجمه: «پیش عایشه صحبت از علی ۷ شد. گفت: من هیچ مردی محبوب تر از علی و هیچ زنی محبوب تر از همسرش فاطمه در نزد رسول خدا ۶ ندیدم».

۱۲. علی(ع) از نظر عمر بن عبدالعزیز أموی (متوفی ۱۰۱ ه.ق)

ابوالفرج اصفهانی به سند خود از عیسی بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن علی از یزید بن عیسی مورق روایت کرده است:

«در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در شام بودم. در آن هنگام عمر در «خناصره» اقامت داشت و به غیر بومیها دویست درهم می داد. پیش او رفتم. دیدم، در حالی که عبایی از پشم بر دوش و لنگی بر پا دارد، بر مسند تکیه زده است، از من پرسید: تو اهل کجائی؟ گفتم: اهل حجاز هستم. پرسید از کجای حجاز؟ گفتم: از مدینه. پرسید: از کدام قبیله مدینه هستی؟ گفتم: قریش. گفت: از

۱- . اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۲، الصواعق، ص ۷۲، الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۱۵.
۲- . الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۰۲.

کدام شاخه قریش؟ گفتم: از بنی هاشم. گفت: از کدام خانواده بنی هاشم. گفتم: «مولای من علی ۷ است» گفت: علی کیست؟! سکوت اختیار کردم دوباره پرسید: علی کیست؟! گفتم: پسر ابوطالب. در این هنگام عبا را کنار گذاشت

و نشست. سپس دست بر سینه اش گذاشت و گفت:

«انا و الله مولی علی» ثمّ قال: اشهد علی عدد ممن ادرک النّبی ۶ یقول: «قال رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه»

ترجمه: «به خدا قسم من هم از موالیان علی هستم و افزود خدا را گواه می گیرم که از جماعتی از صحابه شنیدم می گفتند: رسول خدا ۶ فرمود: «هر که من مولای اویم علی نیز مولای اوست».

سپس صدا زد: «مزاحم» مأمور پرداخت کجاست؟ و از وی پرسید به امثال ایشان چند درهم می دهی؟ گفت: دویست درهم. دستور داد به او ۵۰ دینار به خاطر ولایتش علاوه بر دویست درهم به علی ۷ بدهد. پس از من پرسید آیا مقرری داری؟ گفتم: نه؛ دستور داد نام او را در لیست مقرری بگیرها ثبت کنید...(۱)

۱۳. علی(ع) در کلام احمد بن حنبل (۱۶۲-۲۴۱ ه.ق)

احمد بن حنبل، چهارمین مؤسس مذهب أهل

سنت، در بغداد چشم به جهان گشود و در همان شهر فوت کرده است.(۲)

۱. روی بسنده عن محمّد بن منصور الطوسی، یقول: سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لأحد من اصحاب رسول الله ۶ من الفضائل ما جاء لعلی بن

ص: ۵۰

۱- . ابن منظور، مختصر تاریخ دمشقی، ج ۲۷، ص ۳۸۶، الاغانی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- . ابوزهرهٔ، محمّد، تاریخ المذاهب الاسلامیهٔ، ص ۱۶۰.

ابیطالب(۱)

ترجمه: «حاکم به سند خود از محمّد بن منصور طوسی روایت کرد که می گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: هرگز احادیثی در فضل هیچ یک از اصحاب رسول خدا ۶ به مثابه فضل علی۷ وارد نشده است.»

۲. عن عبدالله بن احمد بن حنبل قال: کنت بین یدی ابی جالساً ذات یوم فجائت طائفه من الکرخیین فذکروا خلافه أبی بکر و خلافه عمر بن الخطاب و خلافه عثمان بن عفان، فأکثروا و ذکروا خلافه علی بن ابیطالب ۷ و زادوا و طالوا فوضع ابی رائسه الیهم فقال: یا هؤلاء قد اکثرتم

القول فی علی ۷ و الخلافه و الخلافه و علی ان الخلافه لم تزین علیاً بل علی زین الخلافه(۲)

ترجمه: «خطیب بغدادی به سند خود از عبدالله بن احمد حنبل نقل می کند که می گفت: روزی در مجلس پدرم بودم که جمعی از مردم کرخ نزدش آمده درباره خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی و حوادث و صحبت های بسیار طولانی به میان آوردند.

در پایان پدرم سرش را بلند کرد و گفت: درباره خلافت علی ۷ زیاد حرف زدید و آنچه مسلم است آن است که آن سه نفر با احراز پست خلافت آبرو برای خود کسب کردند؛ ولی علی با خلیفه شدنش به خلافت آبرو داد».

خطیب بعد از نقل این جریان می نویسد: سیاری گفت: هنگامی که این حدیث را به یکی از شعیان گفتم در جواب گفت: نصف عداوتی که نسبت به

۱- . مستدرک الصحیحین، ح ۳، ص ۱۰۷.

۲- . بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵.

احمد بن حنبل داشتم به خاطر این حرفی که زده شد، از قلبم زدوده شد.

۱۴. علی(ع) در کلام حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۳ ه.ق)

محمّـد بن عبـدالله نیشـابوری مکنّی به ابو عبـدالله معروف به ابن البیع؛ فقیه، قاضـی، محـدث حافظ از بزرگـان فقها و محـدثین نیشابور است که در عصر خود امام أهل حدیث و تألیفاتش به تصدیق أهل فنّ در موضوع خود بی نظیر بود و او نخستین کسی است که علم درایه را وضع نموده است.(۱)

قال الحاکم فقد تواترت الاخبار انّ فاطمه بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فی جوف الکعبه(۲)

ترجمه: «حاکم گفت: به موجب اخبار متواتره فاطمه بنت اسد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را در داخل کعبه به دنیا آورد».

۱۵. علی (ع) در نگاه امام محمّد غزالی (۴۵۰-۵۰۵

قال المناوی فی فیض القدیر: ما هذا الفظه؛ قال الغزالی: قد علم الاوّلون و الآخرون انّ فهم کتاب الله منحصـر الی علم علی و من جهل ذلک فقد ضلّ عن الباب الّذی من ورائه یرفع الله عن القلوب الحجاب حتی تحقق الیقین الّذی لایتغیر بکشف الغطاء(۳)».

ترجمه: «مناوی در فیض القـدیر می نویسـد: غزالی گفت: متقدمین و متأخرین همه می دانند که فهم کتاب خدا منحصـر به علم علی ۷ است و اگر کسی این

۱- . ابن خلکان، تاریخ، ج ۲، ص ۵۹ - ریحانهٔ الادب، ج ۷، ص ۴۲۷.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹ - ریحانهٔ الادب، ج ۷، ص ۴۲۷.

۳- . فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۶.

حقیقت را نفهمیده باشد درِ خانه ای را که خدا از آن در پرده ها را از روی دلها بر می دارد، گم کرده است».

۱۶. علی(ع) در نگاه زمخشری؛ محمود بن عمر بن احمد (۴۶۷–۵۳۸ ه–.ق)

زمخشری از فحول علمای اهل سنت در فقه، حدیث، تفسیر، نحو، لغت و همچنین در علم بیان، بلاغت و ادبیات عرب استاد کلّ و مرجع فاضل بوده و او را فخر خوارزم می گفتند.

ایشان تألیفات زیادی دارد که هر یک از آنها در اثبات تبحر علمی او، برهان قاطعی است و از همه مشهورتر تفسیر «الکشاف عن حقایق التنزیل» است که از شهرت جهانی برخوردار و مرجع استفاده فحول است(۱).

قال الزمخشری فی الکشاف فی ذیل تفسیر آیه المباهله فی سوره آل عمران:

«فأتوا رسول الله ۶ و قد غدا محتضناً الحسین ۷ آخراً بید الحسن ۷ و فاطمه یمشی خلفه، و علی خلفها و هو یقول اذاً أنا دعوت فآمنوا». فقال اسقف نجران: یا معشرالنّصاری انّی لأری وجوهاً لو شاءو ان یزیل الله جبلًا من مکانه لا زاله فلا تباهلوا فتهلکوا.

ترجمه: «زمخشری در کشاف در ذیل آیه مباهله در سوره آل عمران می نویسد:

رسول خدا ۶ در روز مباهله، در حالی که امام حسن و را در بغل و دست امام حسین را گرفته بود و حضرت فاطمه به دنبال او، وعلی پشت سر فاطمه

۱- . ریحانهٔ الادب، ج ۲، ص ۳۷۹.

حرکت می کردند، هنگامی که به قرار گاه مباهله نزدیک می شدند، رسول خدا به ایشان فرمود:

«هرگاه من دعا کردم شما آمین بگوئید».

اسقف نجران همین که این وضع را دید گفت: ای نصارای نجران! من صورتها، و سیماهایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای خود برکند، این کار را نیز انجام می دهند. پس با آنان مباهله نکنید که هلاک می شوید.

زمخشری بعد از نقل این حدیث می نویسد:

«و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و فقه برهان واضح علی صحّه نبوه النّبی لانّه لم یرو أحد من موافق و لا مخالف انّهم اجابوا الی ذلک».(۱)

ترجمه: «این آیه دلیل محکمی است بر فضیلت اصحاب کساء که هیچ دلیلی از چنین قوت برخوردار نیست و نیز دلالت واضحی بر ضحت نبوت رسول خدا ۶ دارد؛ چون احدی، ازمخالف و موافق، روایت نکرده است که مسیحیان نجران مباهله را پذیرفته باشند.

۱۷. علی(ع) در کلام فخر رازی (متوفی ۶۰۶)

۱. فی ذیل تفسیر قوله تعالی: «أم حسبت أنّ أصحب الکهف و الرّقیم کانوا من آیتنا عجباً» قال و أما علی کرّم الله وجهه فیروی ان واحداً من محبّیه سرق و کان عبداً اسود فأتی به الی علی فقال له: أسرقت؟ قال: نعم، فقطع یده. فانصرف

۱- . تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۳۴.

من عنـد علی ۷ فلقیه سـلمان الفارسـی و ابن الکواء فقال ابن الکواء: من قطع یـدک؟ فقال: امیرالمؤمنین و یعسوب المسـلمین و ختن الرسول و زوج البتول.

فقال: قطع یدک و تمدحه؟! فقال: و لم لا امدحه و قد قطع یدی بحق و خلّصنی من النّار...».(۱)

ترجمه: «فخر رازی در ذیل آیه نهم سوره کهف می نویسد:

اما درباره علی «کرم الله وجهه» روایت شده است که یکی از دوسـتدارانش که مرد سیاه چهره ای بود دزدی کرده بود. وقتی او را به حضورش آوردند پرسید: آیا دزدی کرده ای؟

گفت: آری! حضـرت دستش را قطع کرد و آن مرد هنگام برگشت به سلمان فارسی و ابن الکوا خارجی و آشوب گر برخورد کرد. ابن الکوا پرسید: چه کسی دستت را برید؟

گفت: امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمین، داماد رسول خدا و همسر فاطمه زهرا۳.

گفت: وای بر تو! دستت را قطع کرده است و این چنین به مدح و ثنایش پرداخته ای؟

گفت: چرا مدحش نگویم که او دست مرا به حق بریده و از آتش نجاتم داد.

هنگامی که سلمان این جریان را به علی ۷ گزارش داد، حضرت دستور داد و آن مرد سیاه را آوردند، حضرت دست خود را بر ساعد او گذاشت و با دستمالی دست و ساعد، او را بست و دعا خواند. بعد صدائی از آسمان شنیدم که

۱- . التفسیر الکبیر فخر رازی، ذیل آیهٔ ۹: سورهٔ کهف (أم حسبت ان...).

دستمال را از روی دست او بردارید. همین که دستمال را برداشتیم، دیدیم دستش به اذن خدا بهبود یافته است.

۲. الفخر رازی فی تفسیر الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی: «تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض...» فی سوره البقره قال: روی انّه قال (یعنی النّبی ۶) بعد محاربه علی ۷ لعمرو بن عبدود، کیف وجدت نفسک یا علی؟ قال: وجدتها لو کان کلّ اهل المدینه فی جانب لقدرت علیهم...(۱)

ترجمه: «فخر رازی در تفسیر کبیر در سوره بقره آیه «تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض...» روایت کرده که رسول خدا ۶ از علی ۷، بعد از کشتن عمرو بن عبدود پرسید، یا علی در هنگام مبارزه با عمرو خود را چگونه دیدی؟

عرض کرد: در آن لحظه از چنان قدرتی برخوردار بودم که اگر تمامی اهل مدینه می خواستند با من درگیر شوند، بر همه آنها غالب می آمدم»

۳. در تفسیر کبیر ذیل سوره کهف آیه «أم حسبت أنّ أصحب الکهف و الرّقیم کانوا من ءایتنا عجباً» ضمن بر شمردن دلایل امکان وقوع کرامات می نویسد:

به همین جهت می بینم هر کس علم به احوال عالم غیب بیشتر دارد، قلبی قوی تر و اعصابی شکننده تر ادرد و لذا علی بن ابی طالب «کرم الله وجهه» را می بینم که می فرماید: «به خدا سوگند درب خیبر را در آن حال با نیروی جسمانی از جایش بر نکندم بلکه با نیروی ربانی این کار را به انجام رساندم».

این قدرت و توان بدان جهت است که علی «کرم الله وجهه» در آن حال به

۱- . تفسیر فخر رازی، ذیل سورهٔ بقره، آیه ۲۵۳.

کلی از عالم ماده و جسم منقطع شده بود و ملائکه نور عالم کبریایی را بر دلش تابانده و در نتیجه روح وی روحی قوی شبیه به ارواح ملکی شد و أشعه عالم قدس و عظمت در دلش تلألؤ کرد و قدرتی یافت که دیگران هرگز به چنین قدرتی دسترسی پیدا نمی کنند.

۴. فخر رازی در تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) ضمن سوره فاتحه در جهر واخفات «بسم الله الرحمن الرحیم» جهر را اختیار کرده و چند دلیل نیز بر آن اقامه کرده است: السابع ان الدلائل العقلیه موافقه لنا و عمل علی بن ابی طالب معنا و من اتّخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروه الوثقی فی دینه و نفسه».

ترجمه: «هفتم این که دلایل عقلی موافق ماست و عمل علی بن ابی طالب ۷ هم موید ما است؛ هر کس در دینش «علی» را امام خویش قرار دهد به دست آویز استوار محکمی چنگ زده است».

۱۸. علی(ع) در نگاه ابن ابی الحدید (۵۸۵-۶۵۶)؛ شارح نهج البلاغه

ابو حامد هبه الله بن محمّد بن أبی الحدید مدائینی از بزرگان علمای اهل سنت است. به طوری که معروف است در اصول مذهب اعتدال را برگزید و در فروع شافعی مذهب بوده است.

شرح نهج البلاغه او حاکی از موالات وی نسبت به مولای متقیان علی ۷ و خاندان رسالت است؛ به ویژه هزار فقره از احادیث و کلمات قصار علویه که بر شرح خود افزوده است، مؤید دیگر این قضیه است و برتر از همه قصائد، سبع علویه اوست که در فضایل و مدائح آن حضرت سروده است اما اگر بخواهیم همه قصائد و سخنانی را که ابن ابی الحدید در مدح مولای متقیان آورده است

ص: ۵۷

بیاوریم سخن به درازا می کشد و از تناسب بحث، که بنا بر اختصار است، خارج می شود.

به همین دلیل چند جمله از کلام او را در اینجا می آوریم:

فأمّا فضائله فانّه قد بلغت من العظم و الجلاله و الانتشار و الاستشهار مبلغاً یسمج معه التعرض لذکرها و التّصدی لتفصیلها فصارت کما قال ابو العینا لعبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر المتوکل و المعتمد رائیتنی فیما اتعاطی من وصف فضلک کالمخبر عن ضوء النّهار الباهر و القمر الزاهر الّذی لا یخفی علی النّاظر فایقنت انّی حیث انتهی بی القول منسوب الی العجز مقصرّ عن الغابه فانصرفت

عن الثناء علیک الی الدعاء لک، و وکّلت الاخبار عنک الی علم الناس بک.

و ما اقول فی رجل اقرّ له اعداؤه و خصومه بالفضل و لم یمکنهم جحد مناقبه و لا کتمان فضائله فقد علمت انّه استولی بنو امیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و اجتهدوا بکلّ حیله فی اطفاء نوره و التحریض علیه و وضع المعایب و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدّوا مادحیه بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایه حدیث یتضمن له فضیله او یرفع له ذکراً حتی حظروا ان یسمی احد باسمه فما زاده ذلک الا رفعه و سمّو او کان کالمسک کلما ستر انتشر عرفه و کلما کتم تضوع نشره و کالشمس لاتستر بالراح و کضوء النّهار ان حجبت عنه عین واحده ادرکته عیون کثیره»

ترجمه: «می گوید: چه گویم درباره مردی که دشمنانش به فضل او اقرار کردند و نتوانستند فضایل و مناقب او را کتمان کنند و معلوم است که بنی امیه با آن که مالک

شرق و غرب عالم شدند و نهایت سعی و مکر در خاموش کردن

نور او نمودند و احادیث بسیاری در مثالیب و معایب او و نزدیکان او وضع کردند و بر منابر سبّ و لعن او نمودند و مداحان و شیعیانش را زندانی و قتل و غارت نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند اکیداً منع کردند تا آنجا که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان برانند آنان هر چه بیشتر در این زمینه از خود سماجت نشان دادند همان اندازه نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد. مانند مشک که هر قدر آن را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که به کفت دست پوشیده نشود و مانند روز روشن که اگر یک چشم آن را نبیند، چشمان زیادی آن را خواهد دید».

و قد عرفت ان اشرف العلوم هو العلم الالهی لانّ شرف العلم بشرف المعلوم و معلومه أشرف الموجودات فکان هو أشرف العلوم و من کلامه اقتبس و عنه نقل و الیه انتهی و منه ابتداء...

ترجمه: «و تو می دانی که اشرف علوم علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و چراغ هدایت از بیان او افروخته و راه خداشناسی به شمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور در دلهای علما سرشته است.

معتزله، که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد جهانیانند، شاگردان او هستند و اشاعره نیز معلومات خود را از آن حضرت کسب نموده اند.

استاد مشایخ اشاعره و معتزله آن حضرت است و انتساب امامیه و زیدیه به آن حضرت ظاهر است».

و من العلوم: علم الفقه و هو اصله و اساسه و کل فقیه فی الاسلام فهو عیال

علیه و مستفید من فقهه.

ترجمه: «از جمله علوم علم فقه است که آن حضرت اصل و اساس آن بوده و هر فقهی در اسلام عیال او بوده و از فقه او استفاده کرده است».

اما پیروان ابوحنیفه مانند؛ ابو یوسف و محمّد و غیر اینها همه علم را از ابوحنیفه کسب کرده اند؛ اما شافعی فقه را از محمّد بن حسن آموخته و فقه او نیز به ابوحنیفه بر می گردد.

احمد بن حنبل نیز فقه را نزد شافعی فرا گرفته است که در نتیجه فقه او نیز به ابوحنیفه بر می گردد و ابوحنیفه فقه را از جعفر بن محمد ۷ آموخته است که جعفر بن محمد ۷ از پدرش. پس همه علوم به علی بر می گردد.

اما مالک بن انس، فقه را از ربیعه فراگرفته و ربیعه از عکرمه و عکرمه از عبدالله بن عباس و ابن عباس نیز از علی ۷ آموخته است.

فقه شافعی را از طریق مالک نیز می توان به علی ۷ برگرداند؛ بدین ترتیب که فقه فقهای چهارگانه اهل سنت به علی منتهی می گردد؛ اما فقه شیعه که رجوع آن به علی روشن است. همچنین فقهای صحابه، مانند عمر بن خطاب و عبدالله بن عباس که مراجعاتشان به علی ۷ بسیار معروف است، از علی ۷ اخذ کرده اند اما منشأ علم ابن عباس که علی بوده بسیار روشن است؛ منشأ علم عمر، علم «علی» است؛ چون رجوع مکرّر عمر به علی ۷

در بسیاری از مسائل مشکلی که در نزد همگان معروف است و اعتراف خودش که به طور مکرر می گوید: «لو لا علی لهلک عمر» و «لابقیت لمعظله لیس لها ابوالحسن» و «لایفتینّ أحد فی المجسد و علی حاضر»؛ روشن می کند که علم فقه به طور کلی به امام علی ۷

ص: ۶۰

منتهی می شود.

از طریق عامه و خاصّه وارد شـده است که پیامبر ۶ فرمود: «اقضاکم علی(۱)» منظور از «قضـا» همان علم فقه است. بنابراین علی ۷ فقیه ترین صحابه هست.

باز هم روایت کرده اند؛ موقعی که پیامبر اکرم ۶ «علی» را برای قضاوت به یمن اعزام فرمود او را دعا کرد و گفت:

«اللهم اهد قلبه و ثبّت لسانه»؛

ترجمه: «خدایا! قلبش را هدایت و زبانش را ثابت گردان».

علی ۷ فرمود: «فما شـککت بعـدها فی قضـاء بین اثنین»؛ «پس از دعـای پیـامبر در داوری میـان دو نفر هرگز به شـک و تردید روبرو نشدم».

و من العلوم: علم تفسیر القرآن؛ و عنه أخـذ و منه فرع و اذا رجعت الی کتب التّفسـیر علمت صـحه ذلـک لانّ اکثره عنه و عن عبـدالله بن عبـاس و قـد علم النّـاس حال ابن عباس فی ملازمته له و انقطاعه الیه و انّه تلمیـذه و خریجه و قیل له: این علمک من علم ابی عمّک؟ فقال: کنسبه قطره من المطر الی البحر المحیط.

ترجمه: «از جمله علوم، تفسیر قرآن است که به تمامی از علی ۷ مأخوذ است؛ چون ابن عباس، اسـتاد مفسرین، اکثر این علم را از او گرفته است.

او شاگرد علی ۷ بوده است و از ابن عباس پرسـیدند که علم تو با علم ابن عمت چه نسـبتی دارد؟ گفت: مثل قطره باران نسبت به دریای بی کران است».

و من العلوم: علم النّحو و العربیه و قـد علم النّـاس کـافه أنّه هو الّـذی ابتـدعه و أنشاه و املی علی ابی الاسود الـدوئلی جوامعه و اصوله من جملتها: الکلام کلّه

ص: ۶۱

۱- . سیوطی، جامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۸.

ثلاثه اشیاء؛ «اسم» و «فعل» و «حرف».

و من جملتها تقسیم الکلمه الی «معرفه» و «نکره» و تقسیم الاعراب الی «الرفع» و «النصب» و «الجر» و «الجزم»(1) و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لان القوه البشریه لا تفی بهذالحصر و لاتنحض بهذا الاستنباط»

ترجمه: «از جمله علوم؛ علم نحو و ادبیات عرب است که همه می دانند، این علم را علی ٧ اختراع کرده است و ابوالاسود دوئلی آن را تدوین کرده است و اصول و قواعد آن را علی ٧ بیان فرموده است؛ از جمله کلام را بر سه

نوع به عنوان «اسم» و «فعل» و «حرف» همچنان کلمه را به «معرفه» و «نکره» تقسیم نموده است و نیز اعراب را منحصر در «رفع» و «نصب» و «جر» و «جزم» دانسته است که این ابداع و ابتکار، بدون تردید، نوعی معجزه شناخته می شود؛ زیرا قدرت فکری بشر از تنظیم و ترتیب این امور عاجز است.

ابن ابی الحدید سپس راجع به کمالات و فضایل انسانی حضرت مانند شجاعت، سخاوت، عدالت، حلم، عفو، حسن خُلق، زهد، تقوا، عبادت، فصاحت و بیان آن امام سخن به میان آورده و راجع به هر کدام نمونه هایی ذکر کرده و سرانجام می نویسد:

«چه بگویم!! در شأن مردی که در هدایت از همه مردم سبقت گرفته و زمانی که او به خدا ایمان آورده، همگان مشغول عبادت سنگها بوده اند و هیچ کس بر او در توحید سبقت نداشته، مگر رسول خدا ۶ که رایت سبقت در عالم افراشته.»

ص: ۶۲

۱- . معجم الادبا، ج ۱۴، ص ۴۲-۵۰.

اکثر أهل حـدیث بر آنند که او در متابعت از رسول خدا ۶ از همه مقـدم است و به او ایمان آورده است چنان که علی ۷ خود فرموده است:

«انا الصدّیق الاکبر و أنا الفاروق الأوّل أسلمت قبل الاسلام النّاس و صلّیت قبل صلاتهم».

آنچه بیان شد، گوشه ای از فضایل آن حضرت اسم که اگر بخواهیم مناقب او را به تفضیل بیان کنیم، به کتاب ها و زمان های طولانی نیاز داریم.(۱)

۱۹. علی(ع) در نگاه احمد شهاب الدین

احمد شـهاب الدین، مؤلف کتاب «توضـیح الدلائل علی ترجیح الفضایل»، در این که علی در جمیع صـفات شبیه و مانند پیامبر بوده می نویسد:

و لا‌یخفی ان مولانا امیرالمؤمنین ۷ قـد شابه النّبی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضـیه و الافعال الزکیه و عاداته و عباداته و احواله العلیه و قـد صحّ ذلک له بالاخبار الصـحیحه و الاثار الصـریحه ولایحتاج الی اقامه الدلیل و البرهان و لایفتقر الی الیضاح حجه و بیانا و قد عد بعض العلما بعض الخصال لامیر المؤمنین علی ۷ التی هو فیها نظیر سید نا النّبی الامّی.

ترجمه: «مخفی نمانـد که مولاـی مـا امیرالمؤمنین ۷ در بیشتر اوصـاف پسـندیده و کردار پـاک، عـادات و عبـادت و حالات به رسول اکرم ۶ شباهت دارد و این مطلب احتیاجی به دلیل و برهان و حجت و بیان ندارد».

برخی از آن خصال را که در آن شبیه پیامبر است را به اختصار می آوریم:

۱- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶-۳۰.

۱. نسب: در نسب علی مانند پیامبر است.

۲. طهارت:

نظیره فی الطهاره بدلیل قوله تعالی: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّر کم تطهیراً»

یعنی علی ۷ در طهارت و پاکی نظیر پیامبر است به دلیل آیه تطهیر که درباره پنج تن آل عبا نازل گردیده است».

۳. ولایت:

و نظیره فی الولایه بدلیل قوله «انّما ولیکم الله و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوه و یؤتون الزّکاه و هم راکعون»

ترجمه: «نظیر آن حضرت است در آیه مزبور از حیث ولایت بر امّت به دلیل «انما ولیکم الله» به اتفاق فریقین درباره علی ۷ نازل گردید است».

۴. نشر احکام:

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحی الوارد علیه یوم اعطاء سوره برائت لغیره فنزل جبرئیل و قال لایؤدیها الا انت او هو منک فستعادها منه فاداها علی (رض) فی الموسم»

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در اداء رسالت و تبلیغ دین به دلیل سوره برائت و نزول آن بر پیامبر خاتم.

حضرت آیه را به ابوبکر داد تا در موسم حج برای اهل مکه قرائت کند جبرئیل نازل شدو عرض کرد: او اداء رسالت نتواند مگر خودت یا کسی که از تو باشد. پس حضرت آیات سوره برائت را، به امر خدا، از ابوبکر گرفت و به

علی داد تا در موسم اداء نماید».

۵. پیشوا:

نظیره فی کونه مولی الامّه بدلیل قوله ۶: «من کنت مولاء فهذا علی مولاه».

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در ولایت بر امّت به دلیل فرموده پیامبر اکرم ۶: «هر که من مولای او هستم علی هم مولای اوست».

۶. روح:

نظیره فی مماثله نفسیهما و ان نفسه قامت مقام نفسه و ان الله تعالی اجری نفس عجلی مجری نفس النّبی ۶ فقال: «و من حاجک فیه من بعد ماجائک من العلم...»

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در همسان بودن نفس آن دو، و این که نفس علی ۶ قائم مقام نفس رسول خدا ۶ است، چنان چه در آیه مباهله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است».

۷. شرافت و مقام:

و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله ۶ علی السواء.

ترجمه: «و نظیره آن حضرت است در فتح باب او به مسجد، مثل فتح باب رسول خدا و جواز عبور و مرور او از مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا ۶».

۲۰. علی(ع) از نگاه دکتر محمّد حسین ذهبی:

اشاره

دکتر ذهبی، استاد دانشگاه الازهر و مؤلف کتاب التفسیر و المفسرون، در

معرّفی شخصیت علمی امام شیعیان امیر مؤمنان علی ۷ می گوید:

کـان رضـی الله عنه بحراً فی العلوم کـان قوی الحجه، سیلم الاسـتنباط اوتی الحـظّ الاوفر من الفصاحه و الشـعر، و کان ذا عقل، قضائی ناضج و بصیره نافذه الی بواطن الامور. کثیرا ما کان یرجع الیه الصحابه فی فهم ما خفی و استجلاء ما اشکل(۱).

ترجمه: «علی دریای علم و اسـتدلالش قوی و اسـتنباطش درست و از فصاحت، خطابه و شعر بهره فراوان داشت. عقل قضائیش کامل بود و بصیرت نافذ به بواطن امور داشت و در موارد زیادی صحابه برای حل مشکل خود به او مراجعه می کردند».

علی(ع) از دیدگاه دیگر صحابه در کتب اهل تسنن

۱. علی(ع) از دیدگاه عبدالله بن عباس

عبـدالله بن عباس بن عبدالمطلب، بکنی به «ابوالعباس» معروف به «ابن عباس» بنابر مشـهور از اکابر صـحابه و جد اعلای خلفای بنی عباس (متوفی ۶۸ ه.ق) است.

پیامبر اکرم ۶ درباره اش چنین دعا کرد:

«اللهم فقّهه الدّین و علّمه التّأویل».(۲)

و نیز در حق او گفت: «اللهم اعط ابن عباس الحکمه و فی علّمه التّأویل».(۳)

ص: ۶۶

۱- . ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۸۹.

۲- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳- . همان.

۱. اخرج ابن عساکر عن ابن عباس قال:

«مانزل فی أحد من کتاب الله تعالی مانزل فی علی ۷(۱)».

۲. اخرج الطبرانی و ابن ابی حاتم عن ابن عباس:

«ما نزل الله «یا ایها الّذین آمنوا» الّا و علی امیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمّد فی غیر مکان و ما ذکر علیاً الا بخیر(۲)».

ترجمه: «خداوند در هیچ جای قرآن مجید مؤمنان را با «یا ایها الّذین آمنوا» مورد خطاب قرار نداده مگر این که امیر و شریف آنها علی ۷ است؛ یعنی فرد کامل، کسانی اند که ایمان به علی ۷ آورده اند.

خداوند در قرآن به طور مکرّر و در موقعیت های مختلف اصحاب پیامبر را مورد عتاب و سرزنش قرار داده ولی در همه جا از علی ۷ به خیر و نیکی یاد کرده است».

۳. سیوطی در درّالمنثور در ذیل آیه «یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصّادقین» می نویسد:

اخرج ابن مردویه عن ابن عباس فی قوله تعالی: «اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین» قال: مع علی بن ابیطالب ۷(۳)

ترجمه: «ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است که او گفت: در این آیه، منظور از «صادقین» علی بن ابیطالب ۷ است».

ص: ۶۷

۱- . سیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۱۷۱ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۱۱.
۲- . همان - المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۶۴ - المناقب للخوارزمی، ص ۲۶۶ - ذخائر العقبی، ص ۸۹.
۳- . سیوطی، تفسیر الدرالمنثور، ج ۳، ص ۲۹۰.

روی بسنده عن ابن عباس قال: قال ابوموسی الاشعری انّ علی اوّل من أسلم مع رسول الله ۶.(۱)

۵. عن ابن عباس انّ رسول الله ۶ قال: من اراد أن ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمته و الی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب ۷(۲).

ترجمه: «ابن عباس می گوید: رسول خدا فرمود: هر که می خواهد به حلم ابراهیم، حکمت نوح و جمال یوسف بنگرد، علی بن ابی طالب را بنگرد».

۶. لو انّ الشجر اقلام و البحور مداداً و الانس کتّاب و الجنّ کتابٌ ما احصوا فضایل امیرالمؤمنین علی ۷(۳).

۷. «و کان اوّل من أسم من النّاس بعد خدیجه»؛ «او (علی) بعد از خدیجه اولین کسی بود که ایمان آورد».

۸. رسول خدا ۶ جامعه خود را روی علی، فاطمه و حسنین انداخت و فرمود: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا».

۹. قال ابن عباس، قال رسول الله ۶:

«من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّن فقد سبّ الله و من سبّ الله عزّوجلّ أکبّه الله علی منخره».(۴)

ترجمه: «هر کس علی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته، و هر کس مرا ناسزا

۱- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۶۵.
۲- . ریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۸.
۳- . المناقب للخوارزمی، ص ۳۲ - کفایة الطالب، ص ۲۵۲ - مودة القربی، ص ۲۴۹.
۴- . مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۳۲۳.

بگوید خدا را ناسزا گفته؛ و هر کس خدا را ناسزابگوید خدا او را در آتش دوزخ معذّب خواهد کرد».

۲. علی(ع) از دیدگاه ابوایوب انصاری

۱. عن علقمه و الاسود قالا: آتینا با ایوب الانصاری عند منصرفه من صفین فقلنا له: یا ابا ایوب انّ الله اکرمک بنزول محمّد ۶ و بمجئی ناقته تفضّلا من الله و اکراماً حتی اناخت ببابک دون النّاس ثمّ جئت بسیفک علی عاتقک تضرب به أهل لا اله الا الله؟ فقال: یا هذا انّ الرّائد لایکذب أهله و انّ رسول الله ۶ امرنا بقتال ثلاثه مع علی ۷ بقتال النّاکثین و القاسطین و المارقین فاما الناکثون فقد قابلنا هم اهل الجمل طلحه و الزبیر و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندم یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون منهم أهل الطرقات و أهل السعیفات و أهل النخیلات و أهل النهروانات و الله ما ادری این هم ولکن لابد من قتالهم ان شاءالله قال: و سمعت رسول الله ۶ یقول لعمار: «یا عمّار تقتلک الفئه الباغیه و انت اذ ذلک مع الحق و الحق معک یا عمّار بن یاسران رأیت علیاً قد سلک وادیاً سلک الناس وادیاً غیره فاسلک مع علی فانه لن یدلیک فی ردی و لن یخرجک من هدی، یا عمّار من تقلد سیفاً اعان به علیاً علی عدوه قلده الله یوم القیامه و شاحین من در، و من تقلد سیفاً اعان به عدو علی علیه قلده الله یوم القیامه و شاحین من نار قلنا یا هذا حسبک رحمک الله حسبک رحمک الله.(۱)

ترجمه: «علقمه و اسود گفتند: بعد از آن که ابو ایوب انصاری از جنگ

۱- . تاریخ بغداد، ج ۱۳ت، ص ۱۸۷ - کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۵ - اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۲.

صفین برگشت و به دیـدنش رفتیم و گفتیم: ابو ایوب! خـدا تو را با سـکونت رسول خـدا در خانه ات، هنگامی که وارد مـدینه شد و به زانو زدن شتر ایشان بر در خانه ات، تو را گرامی داشت. اکنون شمشیرت را بر دوش گرفته و آمده ای و «اهل لا اله الا الله» را آماج ضربات خود ساخته ای؟

ابو ایوب انصاری گفت: یک رهبر هرگز به پیروان خود دروغ نمی گویـد؛ رسول خدا ۶ مارا مأمور کرد با سه طائفه در رکاب علی ۷ بجنگیم:

ناکثین، قاسطین و مارقین.

اما ناکثان عبارت بودند از لشکر طلحه و زبیر که بیعت با علی را شکستند و جنگ جمل را راه انداختند.

قاسطین همین ها هستند که اینک از جنگ آنها بر می گردیم.

مـارقین به خـدا هنوز نمی دانم چه کسـانی هسـتند و چه وقت بـا آنان خواهیم جنگیـد ولی نبرد با آنان نیز روزی اتفاق خواهد افتاد.

آنگاه گفت: من از رسول خدا ۶ شـنیدم که به عمّار می فرمود: «ای عمّار! تو به دست جمعی یاغی و سرکش و ستمکار کشته می شوی و آن روز «حق» با «تو» و تو با حق خواهی بود.

ای عمّـار! هر گاه علی ۷ را دیـدی که به راهی می رود، و تمـام مردم به راهی دیگری، تـو راه علی را بگیر که تـو را به سـوی هلاکت راهنمایی و از هدایت خارج نمی کند.

ای عمّار! هر کس به قصد یاری کردن علی در مقابل دشمنانش شمشیر حمایل کند، خدا در روز قیامت دو شمشیر از دُرـ به او حمایل می کند و کسی که

شمشیری بر ضد علی ۷ حمایل کند، خداوند در قیامت شمشیر از آتش به او حمایل می کند.

گفتیم: ابو ایوب! همین قدر کافی است. خدا تو را رحمت کند.»

۲. فقیه شافعی (ابن مغازلی) در کتاب «مناقب» از ابو ایوب انصاری چنین روایت می کند:

رسول خدا مریض بود و فاطمه برای عیادت بر او وارد شد و او را در نهایت ضعف و ناتوانی دید و گریه سر داده و شک به رخسارش روان گردید.

پیامبر وقتی فاطمه را چنین دید دلداری داد و فرمود:

«یا فاطمه انّ الله أطلع الی الارض اطلاعه فاختار منها آباک فبعثه نبیاً ثمّ اطلع الیها ثانیه فاختار منها بعلک فاوحی الی

فانکحته ایاک و اتخذته وصیاً اما علمت انّ لکرامه الله ایاک زوجک اعظهم حلماً و اقدمهم سلماً و اعلمهم علماً فسرّت بذلک فاطمه و استبشرت».(۱)

ترجمه: «ای فاطمه ۳! خدای تعالی نظری به سوی زمین انداخت پدر تو را برگزید و او را پیامبر خود قرار داد، دوباره بر زمین نظری انداخت شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به عقد او در آورم و او را وصی خود گردانیدم.

آیا نمی دانی که برای کرامت تو است که خدای تعالی تو را با عظیم ترین امت از نظر حلم و با سابقه ترین آنان از نظر اسلام و داناترین آنان از نظر علم تزویج کرد. با شنیدم سخنان پیامبر آثار سرور و خوشحالی در چهره فاطمه ۳

۱- . خوارزمی، مناقب، ص ۶۳؛ مناقب ابی المغازلی، ص ۱۰۱.

آشکار شد».

۳. علی(ع) از نگاه ابوذر غفاری

۱. عن ابی ذر قال: قال رسول الله ۶ من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی(۱)

۲. و عن ابی ذر قال: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الآ بثلاث:

بتکذیبهم الله و رسوله و التّخلف عن الصلوه و بغضهم علی بن ابیطالب(۲)

ترجمه: «ابوذر غفاری گفت: در زمان رسول اکرم منافقان را به سه چیز می شناختم:

۱. با تکذیب خدا و رسولش.

۲. تخلف از نماز.

۳. عداوت با علی ۷.

۴. علی(ع) از نگاه سلمان فارسی

۱. قال رجل لسلمان: ما أشدّ حبّک لعلی ۷: قال: سمعت رسول الله ۶ یقول:

«من أحب علیاً فقد احبّنی و من ابغض علیاً فقد ابغضنی(۳)».

ترجمه: «مردی به سلمان فارسی گفت: این همه علی را دوست می داری؟

۱- . حاکم، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲- . الریاض، النظرهٔ، ج ۳، ص ۱۹۰ - مودهٔ القربی، ص ۲۵۷ - تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱.

۳- . هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.

فرمود: از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست نداشته، و هر کس علی را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

۵. علی(ع) از نگاه ابوسعید خُدری

۱. عن ابی سعید خُدری قال: لما نصب رسول الله ۶ علیاً یوم «غدیر خم» فنادری له بالولایه، هبط جبرئیل علیه بهذه الآیه: «الیوم أکملت لکم دینکم(۱)».

ترجمه: «ابو سعید خُدری گفت: وقتی رسول خدا در روز غدیر «خم» علی را به مقام ولایت نصب فرمود، جبرئیل از آسمان فرود آمد و این آیه را با خود آورد؛

«الیوم أکملت لکم دینکم...».

۶. علی(ع) از نگاه عمّار بن یاسر

۱. عن عمّار بن یاسر یقول: سمعت رسول الله ۶

یقول لعلی ۷: «یا علی طوبی لمن احبّک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک(۲)»

ترجمه: عمّار یاسر می گوید: از رسول خدا شنیدم که به علی ۷ می فرمود:

«یا علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و نسبت به تو صداقت پیشه کند. وای به حال کسی که تو را دشمن داشته و نسبت به تو نفاق بورزد».

۱- . سیوطی، الدر المنثور، ذیل آیه.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۱۵.

۷. علی(ع) از نگاه جابر بن عبدالله انصاری

۱. عن جابر بن عبدالله قال: کنّا عند النّبی ۶ فأقبل علی ۷ فقال النّبی ۶: «و الّذی نفسی بیده انّ هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه» فنزلت: «انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئک هم خیر البریه». فکان اصحاب النّبی اذا أقبل علی ۷ قالوا: جاء خیر البشر (۱)

ترجمه: «ابن عساکر از جابر بن عبدالله

روایت کرده است:

در محضر رسول خدا ۶ بودیم که علی ۷ از راه رسید، رسول خدا ۶ فرمود: «[قسم به] آن خدایی که جانم در دست اوست، تنها این مرد و شیعیانش در روز قیامت رستگارند».

به همین جهت اصحاب رسول خدا ۶ هر وقت علی ۷ را می دیدند به یکدیگر می گفتند: «خیر البریه» آمد.

۲. عن جابر بن عبدالله قال: انّ علیاً حمل باب خیبر یوم افتتحها و انّهم جربوه بعد ذلک فلم یحمله الا اربعون رجلاً(۲)

ترجمه: «جابر بن عبدالله گفت: «علی ۷ در جریان جنگ خیبر همان روزی که دژ محکم آن را گشود و درب خیبر را از جا بلند کرد و پس از آن سنگینی آن «در» را سنجیدند کمتر از چهل نفر نتوانستند آن را از زمین حرکت دهند».

۸. علی(ع) از نگاه عبدالله بن مسعود

۱. عن عبدالله بن مسعود قال قلت یا رسول الله الا تستخلف ابابکر فأعرض

ص: ۷۴

۱- . سیوطی الدر المنثور، ذیل آیه کنوز الحقائق، ص ۹۲.

۲- . تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۲۴، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۸.

عنی فرأیت انّه لم یوافقه فقلت: یا رسول الله ۶ ألا_ تستخلف عمر؟ فاعرض عنی فرأیت انّه لم یوافقه فقلت: یا رسول الله الا تستخلف علیاً؟ قال: «ذلک و الّذی لا اله الا هو أن بایعتموه و اطعتموه ادخلکم الجنه» (قال رواه الطبرانی(۱))

ترجمه: «عبدالله بن مسعود در آخر روایتی که در آن اسلام آوردن جنیان را ذکر می کند، می گوید: رسول خدا ۶ ضمن سخنانش به من فرمود: «أجل من نزدیک شده».

عرض کردم: این رسول خدا ۶ آیا ابوبکر را خلیفه خود نمی کنی؟ از من روی برگردانید. فهمیدم که با این امر موافقت ندارد. عرض کردم عمر چطور؟ باز از من روی برگرداند.

پرسیدم: ای رسول خدا ۶ علی ۷ را جای خود نمی نشانی؟ فرمود: «به خدایی که معبودی جز

او نیست خلافت حق اوست اگر با او بیعت نموده و اطاعتش کنید همه شما را داخل بهشت می کند».

۲. عن ابن مسعود قال: قرأت علی رسول الله ۶ سبعین سوره و ختمت القرآن علی خیر النّاس علی بن ابی طالب۷(۲).

ترجمه: «ابن مسعود گفت: هفتاد سوره از قرآن را نزد رسول خدا ۶ خواندم و حفظ کردم و بقیه را نزد بهترین مردم «علی» بن ابی طالب ۷ به پایان بردم».

۳. ابونعیم عن ابن مسعود قال: انّ القرآن أنزل علی سبعه أحرف؛ منها حرف

۱- . هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۱۴، هیثمی این روایت را به طبری نسبت داده است.

۲- . همان.

الّا و له ظهر و بطن وان علی بن ابی طالب عنده منه الظاهر و الباطن(۱).

ترجمه: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر کدام از آنان ظاهر و باطن است و علم ظاهر و باطن تمامی آنها پیش علی بن ابی طالب است».

۹. علی(ع) از نگاه ابوالطفیل عامر بن واثله

عن ابی الطفیل قال: شهدت علیاً یخطب و هو یقول: «سلونی فوالله لا تسائلونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و أنا اعلم أبلیل نزلت أم بالنّهار، ام فی سهل ام فی جبل»(۲)

ترجمه: «ابو طفیل گفت: علی را دیدم که سخنرانی می کرد و می گفت: «از من بپرسید. پس به خدا سوگند که چیزی من نمی پرسیدی مگر این که درباره آن به شما خبر دهم و از من درباره کتاب خدا سوال کنید که به خدا سوگند هیچ آیه ای نازل نشده مگر این که من می دانم در شب نازل شده یا در روز، در بیابان فرود آمده یا در کوه.»

۱۰. علی(ع) از نگاه ام سلمه

۱. عن امّ سلمه قالت: اشهد انی سمعت من رسول الله ۶ یقول: «من احبّ علیاً فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ الله و من ابغض علیاً فقدابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله(۳)»

۱- . ترجمهٔ الاتقان، ج ۲، ص ۵۸۹، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۹۰.

۲- . ترجمهٔ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۸۹، التفسیر و المفسرون، دکتر محمّد ذهبی، ج ۱.

۳- . الجوهرهٔ فی نسب علی، ص ۶۶، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۹، الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۲۲.

ترجمـه: «ام سـلمه گفـت: خـدا را گـواه می گیرم که از رسـول خـدا شـنیدم، که فرمـود: «هر کس علی ۷ را دوست بـدارد در حقیقت خدا را دوست داشـته و هر کسـی علی ۷ را دشـمن بدارد مرا دشـمن داشـته و هر کس مرا دشـمن بدارد خدا را دشمن داشته است».

۲. عن مولی ابی ذر قال: دخلت علی ام سـلمه فراءیتها تبکی و تذکر علیاً ۷ و قالت: سمعت رسول الله ۶ یقول: «علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه(۱)»

ترجمه: «ابن ثابت، مولای ابوذر، گفت: برام سلمه وارد شدم و دیدم گریه می کند و نام علی ۷ را بر زبان می راند.

و می گویـد: از رسول خدا ۶ شـنیدم که می فرمود: «علی بـا حق است و حق بـا علی است و آن دو یک لحظه از هم جـدا نمی شود تا درحوض کوثر به من ملحق شوند.»

۱- . تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

بخش دوم :حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

اشاره

ص: ۷۸

فصل اول: آشنایی مختصری با زندگی آن حضرت

اشاره

نام: حضرت فاطمه ۳

لقب: زهرا

کنیه: امّ الائمه

نام پدر: محمّد ۶

نام مادر: خدیجه کبرا

تولد: حضرت فاطمه ۳ در روز جمعه ۲۰ جمادی الثّانی، سال پنجم بعثت، در مکه متولد شد و ۱۸ سال بیشتر عمر نکرد.

شهادت: ایشان در سیزدهم جمادی الاول یا سوم جمادی الثّانی سال ۱۱ هجری به شهادت رسید.

قاتل: قنفذ و همراهان که با قرار دادن آن حضرت در میان دَرْ و دیوار و ضربات تازیانه و ضَرْبِ لگد او را شهید نمودند.

محل دفن: مدینه منوره و تعداد فرزندان آن حضرت ۳ پسر و ۲ دختر است.

حضرت فاطمه قبل از تولد

در کتاب معانی الاخبار به سند معتبر از امام صادق ۷ روایت کرده است که حضرت رسول ۶ فرمود: «حق تعالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آن که بیافریند آسمانها و زمین ها را».

ص: ۷۹

بعضی از مردم گفتند: یا رسول الله مگر او جزء انسان ها نیست؟

حضرت فرمود: «فاطمه ۳ در باطن، حوریه و به ظاهر انسیه است».

گفتند: یا رسول الله، حقیقت این سخن را برای ما تبیین فرما؟

حضرت فرمود: «حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید، پیش از این که آدم را خلق کند و هنگامی که ارواح خلایق را آفرید چون حق تعالی آدم را خلق کرد، نور فاطمه را بر آدم عرضه کرد.

صحابه گفتند: یا رسول الله! پیش از آفریدن آدم؛ نور فاطمه در کجا بود؟

فرمود: «بین حُقّه ای و در زیر ساق عرش قرار داشت».

گفتند: یا رسول الله! خوراک او چه بوده است؟

فرمود: «طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود؛ زیرا حق تعالی آدم۷ را خلق کرد و مرا از صُلب او بیرون آورد و خواست فاطمه را از صُلب «من» بیرون آورد، نور فاطمه را سیبی گردانید که در بهشت، جبرئیل آن را برای من آورد و گفت:

«السلام علیك و رحمه الله و برکاته؛ یا محمد!»

گفتم: علیکم السّلام و رحمه الله ای حبیب من جبرئیل!»

جبرئیل گفت: ای محمّد! پروردگارت سلام می رساند.

جبرئیل گفت: یا محمّد، این سیبی است که حق تعالی برای تو از بهشت هدیه فرستاده است، من آن سیب را گرفتم به سینه خود چسبانیدم.

جبرئیل گفت: ای محمّد! خداوند جلیل می فرماید: این سیب را بخور؛ چون سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من از آن نور هراسان شدم.

ص: ۸۰

جبرئیل گفت: چرا تناول نمی کنی، بخور و نترس! به درستی که این نور کسی است که نام او، در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است.

گفتم: ای حبیب من جبرئیل! چرا در آسمان او را «منصوره» گویند و در زمین «فاطمه»؟

جبرئیل گفت: او را در زمین «فاطمه» می گویند؛ زیرا شیعیانش را از آتش جهنم نجات می دهد و دشمنانش از محبّت او نصیبی نیست، در آسمان «منصوره» نامیده شده است؛ محبانش را نصرت و یاری می کند، چنان که حق تعالی می فرماید: «یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء»(۱)

تکلم در رحم مادر

ابن بابویه به سند معتبر از مفضّل بن عمر، روایت کرده است که گفت:

از امام صادق ۷ سؤال کردم که چگونه بود ولادت فاطمه ۷؟ حضرت امام صادق ۷ فرمود: «چون خدیجه ۳ اختیار مزاوجت با رسول الله نمود، زنان مکه از عداوتی که به آن حضرت داشتند از او دوری می نمودند، بر او سلام نمی کرد و با او قطع رابطه کردند. پس خدیجه را به این سبب وحشتی عظیم عارض شد. امّا عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول ۶ بود که مبادا از شدت عداوت آنان آسیبی به آن حضرت برسد؛ چون به فاطمه ۳ حامله شد. فاطمه در شکمش با او سخن می گفت و مونس او بود و خدیجه ۳ این حالت را از حضرت رسول ۶ پنهان می داشت؛ روزی حضرت داخل شد و شنید که

۱- . روم / ۴ و ۵ - نقل از معانی الاخبار، ص ۳۹۶.

خدیجه با شخصی سخن می گوید و کسی را نزد او ندید و فرمود:

ای خدیجه با که سخن می گویی؟

حضرت خدیجه عرض کرد: فرزندی در شکم دارم که با من سخن می گوید و مونس من است.

رسول الله ۶ فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می دهد که این فرزند دختر است؛ او و نسل اوطاهر، با میمنت و با برکت است و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین به وجود خواهد آمد. حق تعالی بعد از انقضای وحی؛ آنان را در زمین خلیفه های خود خواهد گردانید.(۱)

حضرت زهرا (ع) بعد از تولد

و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا آن که ولادت با سعادت فاطمه ۳ نزدیک شد. چون درد زایمان را در خود احساس کرد، کسی را به سوی زنان قریش فرستاد که بیایند قابله گری کنند لکن آنان در جواب گفتند که از اول فرمان نبردی و قول ما را قبول نکردی و با یتیم عبدالله، که فقیر است و هیچ چیزی هم ندارد، ازدواج نمودی. پس به این سبب است که ما به خانه تو نمی آییم و متوجه امور تو نمی شویم!

خدیجه چون پیغام آنان را شنید، بسیار اندوهناک گردید. در این حالت ناگهان دیدکه چهار زن گندم گون و بلند بالا، که به زنان بنی هاشم شبیه بودند،

۱- . تاریخ چهارده معصوم، ص ۱۵۹.

نزد او حاضـر شدنـد. هنگامی که حضـرت خدیجه از دیدن آنها وحشت کرد یکی از آنها گفت: نترس ای خدیجه! ما رسولان پروردگاریم و به سوی تو آمده ایم.

یکی گفت: من ساره؛ زوجه ابراهیم خلیل هستم.

دومی گفت: من آسیه، دختر مزاحم هستم

سومی گفت: من مریم؛ دختر عمرانم.

چهارمی گفت: من کلثوم خواهر موسـی بن عمرانم که حق تعالی ما را فرسـتاده است تا در وقت ولادت نزد تو باشـیم. ناراحت مباش زنان قریش قابلیت نداشتند که قابله تو باشند؛ زیرا این فرزند تو «فاطمه» است.

آن وقت یکی در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ، و سومی در پیش رو و چهارمی در پشت سر.

بدین صورت فاطمه ۳ در بیسـتم جمادی الثّانی، سال پنجم بعثت، در مکّه مکرمه متولـد شد. چون به زمین آمد نور او، به گونه ای ساطع گردید که خانه های مکّه را روشن گردانید و ده نفر حور العین وارد آن خانه شدند و هر یک تشتی بهشتی در دست داشـتند که پر از آب کوثر بود. آن زن که در پیش او قرار گرفته بود، فـاطمه ۳ را برداشت و بـا آب کوثر غسل داد و در جامه سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود، پیچید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید و او، را به سخن در آورد.

فاطمه فرمود: «اشهد انّ لا اله الّا الله و أن أبی رسول الله سید الانبیاء و انّ بَعْلِی سید الاوصیا و ولدی ساده الاسباط؛

ترجمه: «گواهی می دهم به یگانگی خدا و به آن که پدرم رسول خدا بهترین

پیغبران است و شوهرم بهترین اوصیای پیامبران است و فرزندانم بهترین فرزند زاده های پیامبرانند».

پس به هر یـک از آنـان سـلام کرد و هر یک را به نام شان خوانـد و آن زنان شادی کردنـد وحوریان بهشتی خنـدان شدنـد و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند به ولادت آن سیده زنان عالمیان و در آسمان نوری روشن و هویدا شد که پیش تر چنان نوری را ندیده بودند. پس آن زنان مقدسه به خدیجه خطاب کردند و گفتند:

«بگیر! این دختر را که طـاهره، مطهره، پاکیزه و با برکت است. حضـرت خـدیجه او را گرفت؛ شاد و خوشـحال پسـتانش را در دهانِ او گذاشت.(۱)

نام، کنیه و القاب فاطمه زهرا (س)

وجه تسمیه فاطمه

پیامبر اکرم ۶ به حضرت فاطمه ۳ فرمود: آیا می دانی چرا اسم تو را فاطمه نهاده اند؟

علی ۷ عرض کرد: خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست؟

پیامبر اکرم ۶ فرمود: سـبب آن این است که خـدای تعـالی فـاطمه و شـیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگه داشـته است.(۲)

ص: ۸۴

۱- . شیخ صدوق، امالی، ۴۷۵.

۲- . فاطمه زهرا (س)، ص ۲۵۱.

وجه تسمیه زهرا

روایتی که جابر از قول حضرت صادق ۷ نقل کرده و می گوید:

به حضرت عرض کردم به چه مناسبت حضرت زهرا را «زهرا» نامیده اند؟

حضرت امام صادق ۷ فرمود: بدان جهت که خداوند آن حضرت را از عظمت خود آفرید؛ هنگامی که درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شد و دیدگان ملائکه را به هم آورد و همه در مقابل عظمت خدا به سجده افتادند و گفتند: ای خدا! این نور چیست؟

خداوند به آنان وحی فرستاد و فرمود: این نور، از نور من است و آن را در آسمان خود جای داده ام؛ و او را از عظمت خود آفریده ام، و از صُلب یکی از پیامبرانم بیرون آورده ام؛ و از آن نور، امامان را بیرون می آورم که امر امر بر پا دارند و به

حق من هدایت کنند و آنان را پس از پایان یافتن وحی خود جانشینان خویش در روی زمینم قرار می دهم».(۱)

وجه تسمیه محدثه

امام صادق ۷ فرمود: فاطمه ۳ را محدثه می گویند: زیرا فرشته ها از آسمان پایین می آمدند و به او ندا می دادند همان گونه که به مریم دختر عمران ندا داده می شد؛

«یا فاطمه انّ الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین».

ترجمه: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک گردانید و [از میان] زنان

ص: ۸۵

۱- . فاطمهٔ زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۱۳۴.

جهانیان [تو را] برگزید.

پس فاطمه ۳ با فرشته ها سخن می گفت و آنها با او سخن می گفتند».(۱)

القاب زهرا ۳(س)

لقب های حضرت زهرا ۳، که در روایات وکلمات دانشمندان آمده، بسیار زیاد است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

زهراء، زُهْره، طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه، حوریه، محدّثه، عَذرا، کریمه، رحیمه، عفیفه، شریفه، صابره، مکرّمه، صفیه، عالمه، معصومه، مغصوبه، مظلومه، فهیمه و...

فصل دوّم: فضایل زهرا ۳ از دیدگاه اهل سنت

اشاره

عن عایشه قالت: قال رسول الله ۶: «لما أسری بی الی السّماء و ادخلت الجنّه فوقفتُ علی شجره من اشجار الجنّه لم أر فی الجنّه أحسن منها و لا ابیض ورقاً و لا اطیب ثمره، فتناولت ثمره من ثمرتها فأکلتها فصارت نطفه فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجه، فحملت بفاطمه فاذا انا اشتقت الی ریح الجنّه شممت ریح فاطمه»(۲)

سیوطی در ذیل آیه معراج، از طبرانی، ازعایشه روایت کرده است:

رسول خدا ۶ فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند و وارد بهشت شدم، پای

ص: ۸۶

۱- . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸.

۲- . تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷ - مناقب علی بن ابی طالب؛ ابی المغازلی، ص ۳۵۸ - مقتل الحسین، ج ۱، ص ۶۴ - الدر المنثور، ذیل تفسیر آیهٔ سبحان الذی أسری بعبده - المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶.

درختی از درختان بهشت ایستادم که هرگز چنان درخت زیبا و چنان برگ های سفید و چنان میوه های پاکیزه ندیده بودم. یکی از میوه های آن را چیدم و خوردم و آن میوه در صلب من تبدیل به نطفه شد و هنگام بازگشت با خدیجه نزدیکی نمودم. آنگاه به فاطمه حامله شد. به همین دلیل هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم، فاطمه را می بویم».

در «ذخائر عقبی»(۱) آمده است که عایشه به رسول خدا ۶ اعتراض می کرد؛ چرا این قدر فاطمه را می بوسی؟

در پاسخ علت آن را داستان معراج و بوی بهشت اعلام نموده است.

شب معراج به عایشه فرمود:

«و هی حوراء أنسیه، کلما اشتقت الی الجنّه قَبِلْتُها(۲)»؛

ترجمه: «فاطمه حوریه ای است به صورت انسان، هر وقت مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم».

خطیب بغدادی در روایت دیگر از ابن عباس نقل کرده که پیامبر فرمود:

«ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث و انما سّماها فاطمه لِأن الله فطمها و محبّیها عن النّار(۳)».

ترجمه: «فاطمه حوریه ای از جنس بنی آدم است که هرگز حیض نمی بیند و استحاضه نمی شود و نامگذاری فاطمه از جانب خداوند برای آن است که او و

۱- . ذخایر عقبی، ص ۳۶.
۲- . تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷.
۳- . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

دوستدارانش را از آتش دوزخ بریده است».

عن عایشه امّ المؤمنین قالت: مارایت أحداً أشبه سمتاً و دلاً و هدیاً برسول الله ٣ فی قیامها و قعودها من فاطمه بنت رسول الله.

قالت: و کانت اذا دخلت علی النّبی یقوم الیها، فَقَبَلها و اجلسها فی مجلسه و کان النّبی ۶ اذا دخل علیها قامت من مجالسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها(۱)»

ترجمه: «عایشه می گوید: هیچ کس را در مقام، مرتبه، راهنمایی، هدایت، سکنیت و وقار، در نشست و برخاست شبیه تر از فاطمه به رسول خدا ندیدم. او هر وقت بر پیامبر وارد می شد، پیامبر او را استقبال کرده و می بوسید و در جای خود می نشانید و اگر پیامبر وارد مجلس فاطمه می شد، فاطمه از جای خود بر می خاست و پیامبر را می بوسید و در جای خود می نشانید».

عن عایشه قالت: اقبلت فاطمه تمشی و کانت مشیتها مشیه رسول الله ۶. فقال: «مرحبا بابنتی، ثم اجلسها عن یمینه او عن شماله ثم أسر الیها حدیثنا فبکت؛ ثم اسر الیها حدیثاً فضحکت؛ فقلت: ما رأیت کالیوم فرحاً اقرب من حزن. فسألتها عما قال.

فقالت: ما کنت لا فشی سرّ رسول الله ۶، فلما قبض سألتها فأخبرتنی أنّه اسر الی.

فقال: انّ جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کلّ سنه مره و انّه عارضنی العام مرتین و ما أراه الا و قد حضر اجلی وانک اوّل اهلی لحوقاً بی و نعم السلف أنا

ص: ۸۸

۱- . صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹ – السنن الکبیر، ج ۷، ص ۱۰۱ – الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۶۶.

لک فبکیتُ. فقال الا ترضین أن تکونی سیده نساء العالمین؟(۱)

ترجمه: «عایشه گفت: فاطمه به حضور پیامبر آمد، راه رفتن او مانند راه رفتن پیامبر بود. پیامبر فرمود: آفرین بر دخترم. و او را به سمت راست یا سمت چپ خود می نشانید و سپس در گوش وی سخن می گفت. فاطمه گریست. بعد سخن دیگر گفت. فاطمه خوشحال و خندان شد. گفتم! ای دختر رسول خدا! من تا به امروز خوشحالی که اینقدر به حزن و اندوه نزدیک باشد، ندیده ام. از علت آن پرسیدم. فرمود: من هرگز «راز» رسول خدا را فاش نمی کنم ولی بعد از وفات پیامبر وقتی که علت گریه و خنده فاطمه را پرسیدم.

فرمود: پدرم برای من پرده از «سِرّی» برداشت و فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را به من عرضه می کرد ولی امسال دو بار عرضه کرده است، تصور می کنم که أجل «من» نزدیک شده است.

از شنیدن این سخن گریه کردم.

بعد فرمود: تو اوّل کسی، از خاندانم، خواهی بود که به من محلق می شوی؛ خندیدم.

سپس فرمود: آیا راضی نیستی سیده زنان عالم باشی؟

«قالت عایشه لفاطمه بنت رسول الله الا أبشرک انی سمعت رسول الله یقول:

«سیدات نساء أهل الجنّه أربع: مریم بنت عمران و فاطمه بنت رسول الله و خدیجه بنت خُویلد و آسیه»؟(۲)

۱- . اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۲.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۵.

ترجمه: «عـایشه گفت: به فاطمه، دختر رسول خـدا ۶، گفتم: مژده می دهم تـو را که از رسول خـدا ۶ شـنیدم می فرمود: سرور زنان اهل بهشت چهار نفرند؛ مریم دختر عمران؛ دختر رسول خدا؛ خدیجه دختر خویلد و آسیه همسر فرعون.

عن عایشه مارأیت قطّ احداً افضل من فاطمه غیر أبیها(۱)

ترجمه: «عایشه گفت: من کسی را با فضیلت تر از فاطمه ندیدم جز پدرش».

عن عایشه: مارأیت احداً کان اصدق لهجه منها(۲)

ترجمه: «عایشه گفت: ندیدم کسی را که راستگوتر از فاطمه باشد».

عن ابی هریره قال؛ قال رسول الله ۶: اوّل شخص یدخل الجنّه فاطمه(۳).

ترجمه: «ابو هریره گفت: رسول خدا فرمود: نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه زهرا است».

عن عاشیه قالت: کانت فاطمه احبّ النساء الی رسول الله و زوجها أحبّ الرجال الیه(۴)

ترجمه: «محبوب ترین زنان نزد پیامبر فاطمه و از مردان علی ۷ بود».

محمّد بن طلحه شافعی، بعد از نقل اخباری در این مورد، چنین اظهار نظر می کند:

فثبت بهذه الاحادیث الصـحیحه و الاخبار الصـریحه انّ فاطمه کانت احب الی رسول الله من غیرها و أنها سیده نساء أهل الجنّه و انّها سیده النساء هذه الامه و

۱- . الاصابهٔ، ج ۸، ص ۱۵۸.
۲- . الاستیعاب ج ۴، ص ۳۶۶ – تلخیص مستدراک، ج ۳، ص ۱۶۰، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.
۳- . میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۳۱؛ دلائل النّبوهٔ ابونعیم، ص ۲۹۰.
۴- . مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴.

سیده النّساء اهل المدینه(۱)

ترجمه: «پس بـا این احادیث صـحیح و اخبار صـریح ثابت می شود که فاطمه محبوب ترین زنان نزد رسول خـدا ۶ بود؛ زیرا او سیده زنان اهل بهشت و سیده زنان این امت و سیده زنان اهل مدینه بوده است».

فاطمه (س) از دیدگاه پیامبر (ص) و اصحاب

در حدیث قدسی آمده است:

عن علی ۷ انّ النّبی ۶ قال لفاطمه: «انّ الله یغضب لغضبک ویرضا لرضاک(۲)

ترجمه: «علی ۷ روایت کرده است که پیامبر فرمود: خـدا بر اساس غضب فاطمه غضب می کنـد و بر اساس رضای او خوشـنود می گردد».

عن ابن عباس عن النّبی ۶ قال: اربع نسوه سیدات عالمهنّ: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ۶ و افضلهنّ عالماً فاطمه(۳)

ترجمه: «ابن عباس از پیامبر روایت کرد که پیامبر فرمود: چهار زن هر کـدام در دوران خود سـرور زنان عالم خود بروند؛ مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر حضتر محمّد است و زمان فاطمه از

ص: ۹۱

۱- . مطالب السوول، ص ۸.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳؛ اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۴۱.

۳- . ذخایر العقبی، ص ۴۴.

زمان همه آنها برتر و پیشرفته تر است».

مثل شجره طیبه

پیامبر فرمود: من شجره طیبه ام و فاطمه شاخه آن، علی عامل باروری آن، حسن و حسین میوه و دوستداران آنان از امّتم برگ های آن درخت می باشند.

و آن حضرت فرمود: من شجره، علی شاخه و فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ های آن درخت است. سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرده است اینان در بهشت جاودان خواهند بود».(۱)

مراد از مشکاه

موسی بن قاسم از علی بن جعفر روایت کرده است که از حضرت موسی بن جعفر ۷ درباره این آیه پرسیدم. امام فرمود: مقصود از مشکات «فاطمه» و مصباح «حسن» و زجاجه «حسین» است.

شجره مبارکه، ابراهیم است که نه شرقی است و نه غربی؛ نه یهودی است و نه نصرانی.

روغن چراغ، که نور می دهد، علم است که از وجودش ظاهر می شود و با آن سخن می گوید:

مقصود از «نور علی نور»، همان امامان است که که در وجود حضرت فاطمه هستند و یکی پس از دیگری به وجود می آیند و خداوند به نور آنان هر که را

۱- . ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.

بخواهد، هدایت می کند؛ یعنی به ولایت ما هدایت می کند».(۱)

مراد از طوبی

امام باقر ۷ فرمود: از رسول خدا درباره آیه شریفه «الّذین آمنوا و عملوا صالحات طوبی لهم و حسن ماب» سؤال شد. پیامبر اکرم ۶ فرمود: «طوبی؛ درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه «من» و شاخه اش در بهشت است». گفته شد: یا رسول الله! پیش درباره آن از شما سؤال شد و فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی و فاطمه و شاخه اش در بهشت می باشد».

رسول خدا ۶ فرمود: همانا در قیامت خانه من و خانه علی و فاطمه در یک جاست».(۲)

ص: ۹۳

۱- . ابن مغازلی، مناقب، ص ۳۱۷.

۲- . ینابع المودة، ص ۱۳۱.

بخش سوم:حسن بن علی علیه السلام

اشاره

ص: ۹۴

فصل اول: آشنایی مختصر با زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: امام حسن ۷

تاریخ ولادت: در شب نیمه رمضان سال سوم هجرت

محل ولادت: مدینه

مدت عمر: چهل و هفت سال

مدت امامت: ده (۱۰) سال

تاریخ شهادت: بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاه هجری

قاتل: توسط جُعده (همسرش) مسموم و به شهادت رسید

محن دفن: قبرستان بقیع

دوران زندگی

آن حضرت هفت سال با جد بزرگوارش و سی سال به همراهی پدر زندگی کردند.

وقتی امام حسن متولد شد، رسول خدا ۶ به خانه امیرالمؤمنین و زهرا ۳ آمد تا ولادت سبط اکبر را به علی و زهرا تبریک بگوید. قبل از ورود رسول الله ۶ حضرت زهرا ۳ به علی ۷ فرمود: برای فرزندمان نام انتخاب کن.

امیرالمؤمن ۷ فرمود:من در نامگذاری از رسول الله ۶ سبقت نمی گیرم. وقتی پیامبر آنها وارد شد، تولد آن بزرگوار را تبریک گفت. حضرت امیر از

ص: ۹۵

رسول الله ۶ خواست که نامی برای او انتخاب کند. رسول خدا فرمود: من در نامگذاری این مولود از خدا سبقت نمی گیرم.

در این هنگام جبرئیل از جانب پروردگار عالم به محضر رسول خدا شرفیاب شد و عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی ضمن سلام و تبریک، نام این مولود را «حسن» نهاد.(۱)

امام حسن ۷ نه تنها از آغوش گرم و پرمهر و محبت رسول الله ۶ برخوردار بود بلکه از مکتب تربیتی آن حضرت نیز درس اخلاق و انسانیت آموخت.

امام حسن از برجسته ترین امتیازات خانوادگی و اصالت نَسبی برخوردار است؛ زیرااو در کودکی در دامان پاک علی و زهرا ۷ تربیت شده و تحت تربیت و مراقبت رسول الله بوده است و به همین جهت است که پیامبر فرمود:

«اللهم انّی اِحِبُّ حسناً فأُحِبِّه و احب الله من یحبُّه».(۲)

ترجمه: «خداوندا من حسن را دوست دارم تو هم او را دوست بدار. هر که حسنم را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد».

در جای دیگر فرمود: بأبی أنت و امّی من احبنی فلیحبّ هذا

ترجمه: «پدر و مادرم فدای تو باد هر که مرا دوست دارد، پس حسنم را نیز دوست بدارد».

۱- . بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

۲- . صحیح البخاری فی کتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۳۱ - المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۹ - تذکره الخواص، ص ۱۹۶.

ابنی و ثمره فؤادی من اذی هذا فقد آذانی و من اذانی فقد أذی الله.

ترجمه: «حسن، فرزند و میوه دل من است؛ هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است».

حضرت فاطمه زهرا همواره امام حسن را، که بیش از هفت سال نداشت، به مسجد می فرستاد تا آنچه را که رسول خدا ۶ در میان مسلمین مطرح می کند، به خاطر بسپارد و شنیده های خود را برای مادر بازگو کند.

امام ۷ نیز با کمال نظم و به صورتی شیوا و شیرین گفته های جدش را در خانه برای مادرش بیان می کرد.

در آن روزها، هرگاه امیر مؤمنان ۷ به منزل می آمد با کمال تعجب می دید که حضرت زهرا از آیات تازه قرآن و روایات رسول خدا ۶ آگاه است. پس از او پرسید. این علوم و معارف را چگونه به دست آوردی؟ حضرت زهرا ۳ فرمود: «هر روز فرزندم حسن مرا از آیات و روایات تازه آگاه می کند». در یکی از روزها امیر مؤمنان ۷ در منزل مخفی شد تا سخن گفتن کودک خود را ملاحظه فرماید، امام حسن ۷ طبق معمول وارد خانه شد تا آنچه از پیامبر اکرم ۶ درضمن سخنرانی شنیده بود؛برای مادر بیان نماید؛ ولی این بار و بر خلاف همیشه هنگام تکلّم دچار لکنت می شد و کلمات را به زحمت ادا می کرد. فاطمه ۳ متعجب شد و فرمود: پسرم! چرا امروز در سخن گفتن ناتوان شده ای؟

امام مجتبی ۷ فرمود: یا امّاه! قَلّ بیانی و کلّ لسانی لعلّ سیداً یرعانی

ترجمه: «مادر جان تعجب نکن؛ چرا که گویا شخص بزرگی سخنانم را می شنود، از این رو زبانم لکنت گرفته و بیانم از فصاحت افتاده است».

در این حال امیر مؤمنان علی ۷ از پشت پرده بیرون آمد و فرزندش را در آغوش گرفته و بوسید.(۱)

فصل دوم: فضایل امام حسن مجتبی۷ از دیدگاه اهل سنت

اشاره

عن عقبه بن الحارث قال: صلّی ابوبکر ثمّ خرج یمشی فرأی الحسن ۷ یلعب مع الصبّیان فحمله علی عاتقه و قال: بأبی شبیه بالنّبی لاشبیه بعلی؛ و علی۷ یضحک. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین.(۲)

ترجمه: «عقبه بن حارث گفت: ابوبکر نماز را خواند. سپس از مسجد خارج شد و امام حسن ۷ را دید که با کودکان بازی می کند. او را گرفت و روی شانه خود قرار داد و گفت: پدرم فدای کسی که شبیه پیامبر است، نه شبیه پدرش علی؛ و علی ۷ داشت می خندید. این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است».

صحیح البخاری فی باب مناقب الحسن و الحسین ۷ روی بسنده و عن أنس قال: لم یکن أحدٌ اشبه بالنّبی ۶ من الحسن بن علی ۷(۳)

ترجمه: «بخاری در صحیح خود در باب مناقب الحسن و الحسن ۷ بر سند خود از أنس روایت کرده که گفت: هیچ کسی شباهتش بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا ۶ نبود».

۱- . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.
۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸ - مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸ - تاریخ بغدادی، ج ۱، ص ۱۳۹.
۳- . صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق، ترمذی، ج ۲، ص ۱۳۵ - مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸.

قال ابو هریره فما کان أحدٌ أحب الی من الحسن بن علی بعد ما قال رسول الله ۶: «اللهم انّی أحبه فاحبّه و احبّ من یحبّه.(۱)

ترجمه: «ابو هریره گفت: پیش من کسی محبوبتر از حسن بن علی نبود بعد از آنی که رسول خدا ۶ فرمود: خدایا من حسن را دوست دارم تو هم او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست می دارد».

عن الزبیر: انّ رسول الله ۶ قبّل حسناً و ضمّه الیه و جعل یشمّه و عنده رجل من الانصار فقال الانصاری: انّ لی ابناً قد بلغ ما قبّلته قطّ فقال رسول الله ۶ أرأیت ان کان نزع الرحمه من قبلک فما ذنبی. هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین.(۲)

ترجمه: «زبیر گفت: رسول خدا ۶ حسن را می بوسید و او را به سینه خود می فشرد و می بوئید. در خدمتش مردی از انصار بود که از عمل پیامبر تعجب کرد و گفت: من پسری

دارم که به حد بلوغ رسیده و تا کنون او را نبوسیدم.

پیامبر اکرم ۶ فرمود: این که خداوند رحمت و عاطفه را از دل تو بریده و برگرفته من چه گناهی دارم.

حاکم گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است».

عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله ۶ للحسن: «هذا منی و أنا منه و هو یحرم علیه ما یحرم علی»(۳)

۱- . صحیح البخاری، فی کتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۳۱ - المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۹ - تذکرة الخواص، ص ۱۹۶.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳- . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷، ذخائر العقبی، ص ۱۲۳، کشف الخفا، ج ۱، ص ۲۰۵.

ترجمه: «براء بن عازب گفت: رسول خدا ۶ بـه حسـن فرمـود: حسن از من است و من از حسن و هر چه بر من حرام است بر او نیز حرام است».

عن أبی هریره قـال: قبّـل رسول الله ۶ الحسـن بن علی ۷ و عنـده الاـقرع بن حاسب التمیمی جالساً فقال الاقرع: انّ لی عشـره من الولد ما قبّلت منهم احداً فنظر الیه رسول الله ۶ ثم قال: من لایرحم لایرحم(۱)

ترجمه: «ابوهریره گفت: رسول خـدا ۶ حسن بن علی ۷ را بوسـید و اقرع بن حاسب تمیمی نشسـته بود. حاسب با دیدن این امر خطاب به رسول خدا۶ گفت: من ده فرزند دارم که یکی از آنها را هم نبوسیده ام.

رسول خدا ۶ به او نگاهی کرد و فرمود: کسی که رحم نمی کند، مشمول رحمت خداوند قرار نمی گیرد».

عن عایشه انّ النّبی۶ کان یأخذ حسناً فیضمّه الیه ثم یقول: اللهم انّ هذا ابنی و أنا احبه فأحبه و أحب من یحبه.(۲)

ترجمه: «عایشه گفت: پیامبر اکرم۶ حسن را می گرفت و به سـینه اش می چسباند. سپس می فرمود: خدایا! این پسر من است و من او را دوست می دارم و تو هم او را و کسانی که او را دوست می دارند، دوست بدار».

عن خالـد ابن معـدان قال: وفدالمقدام بن معدی کرب و عمرو بن الاسود الی معاویه فقال معاویه للمقدام: اعلمت ان الحسن بن علی توفی؟ فرجع المقدام فقال له معاویه: أتراها مصیبه؟

۱- . الجوهرهٔ فی سنب علی ۷، ص ۲۳ – الاصابهٔ، ج ۱، ص ۷۴.
۲- . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵ – هیشمی، مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۷۴.

فقال: و لم لا أراها مصیبه و قد وضعه رسول الله فی حجره و قال هذا منی و حسین من علی.(۱)

ترجمه: «خالد بن معدان گفت: مقدام بن معدی کرب و عمرو بن الاسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدام گفت: از فوت حسن بن علی اطلاع داری؟ مقدام گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون» معاویه به او گفت: آیا فوت او را مصیبت می دانی؟

مقدام گفت: چرا آن را مصیبت ندانم؛ زیرا رسول خدا در حالی که او را در دامن خود داشت فرمود: حسن از من است و حسین از علی».

امام حسن مجتبی(ع) از دیدگاه دیگر صحابه

عن ابن عباس قال: ما ندمت علی شی فأتنی فی شبابی الا انّی لم اجح ماشیاً و لقد حج الحسن ابن علی خمساً و عشرین حجه ماشیاً و انّ النّجائب لتقاد معه و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرّات حتی انّه یعطی الخف و یمسک النّعل.(۲)

ترجمه: «ابن عباس گفت: من به هیچ چیز جز به این که در جوانی با پای پیاده به حج نرفتم افسوس نخورده ام و حسن بن علی ۲۵ بار پای پیاده به حج رفت. در حالی که مرکب های خوب در جلو او کشیده می شد و سه بار همه اموالش را با فقراء تقسیم کرد به طوری که یک لنگه را می داد و لنگه دیگر را نگه می داشت».

عن محمّد بن علی قال: قال الحسن انی لاستحی من ربّی ان القاه و لم امش

۱- . مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۲ - فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲- . سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱ - البدایهٔ، ج ۸، ص ۳۷ - تاریخ الخلفا، السیوطی، ص ۱۹۰.

الی بیته. فمشـی عشرین مرّه من المدینه علی رجلیه.(۱)ترجمه: «محمّد بن علی، یعنی امام باقر، گفت: امام حسن فرمود: شـرم از خداوند دارم که او را ملاقات کنم در حالی که به خانه او نرفته ام پس بیست مرتبه پیاده از مدینه به مکّه رفت».

روی عن الحسن بن علی انّه کـان مارّاً فی بعض حیطان المـدینه فرأی اسود بیـده رعیف یأکل لقمه و یطعم الکلب لقمه الی آن شاطره الرغیف فقال له الحسن ما حملک علی أن شاطرته و لم تغابنه فیه بشیء.(۲)

ترجمه: «از حسن بن علی روایت شده است که روزی از بعضی باغات مدینه می گذشت. دید غلام سیاهی گرده نانی به دست گرفته لقمه ای خـود می خـورد و لقمه دیگر به سـگی که در کنـارش نشسـته می دهـد. فرمود: برای چه این کـار را می کنی؟ عرض کرد: از نگاه سگ شرم کردم که خود بخورم و به او ندهم.

امام به او فرمود: غلام چه کسی هستی؟ گفت: غلام ابان بن عثمان. فرمود: این باغ مال کیست؟ گفت: مال ابان بن عثمان. امام حسن به او فرمود: از جایت تکان نخور تا من برگردم. سـپس آن حضـرت تشـریف برد و آن غلام و آن باغ را از أبان خریـد و بعد پیش غلام برگشت و فرمود: ای غلام تو را خریدم. غلام از جای خود برخاست و گفت: شـنیدم ای مولای من! امام فرمود: این باغ را نیز خریدم و تو در راه خدا آزاد هستی و این باغ نیز از آن تو است.

۱- . حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷ - اخبار الدول، ص ۱۰۶.

۲- . تاریخ بغدادی، ج ۶، ص ۳۴ - نور الابصار، ص ۱۱۰.

قـال جويريه: لمّـا مـات الحسن بكى مروان فى جنازته. فقال الحسـين أتبكيه و قـد كنت تجرعه ما تجرعه؟ فقال: انى كنت أفعل ذلك الى احلم من هذا. و اشار بيده الى الجبل(۱)؛ «جويريه گفت: چون امام حسن فوت كرد، مروان در تشييع جنازه او شركت كرده و مى گريست. امام حسـين فرمود: آيا گريه مى كنى در حالى كه دل او را پر از خون نمودى؟ و مدام جرعه هاى غيظ به او خورانيدى؟ مروان در

حالى كه اشاره به كوه مى كرد گفت: من اين را با كسى كردم كه حلم و بردبارى او از اين كوه بيشتر بود».

بخشش هاى بى نظير

دسـتگيرى امام مجتبى ۷ از فقرا و بخشـش هـاى بى سـابقه و انفـاق هاى بسـيار بزرگ آن حضـرت به حـدى بود كه در تاريخ زندگانى هيچ يك از بزرگان به چشم نمى خورد. به گونه اى كه آن حضرت را با لقب «كريم اهل بيت» خوانده و نوشته اند.

امـام حسن در طول عمر خود دو مرتبه تمامى دارايى ها و اموال خويش را در راه خـدا انفاق كرد و سه بار ثروت خود را به دو نيم تقسيم كرد و نيمى از آن را در راه خدا ايثار كرد.(۲)

الحلم الحسنيه

شهر شام؛ مركز حكومت معاويه و كانون تحرّكات، سم پاشى و تبليغات بر

۱- . ترجمه الحسن من تاريخ دمشق، ص ۱۵۶ - البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۸ - الصواعق المحرقه، ص ۱۳۸.
۲- . سبط ابن جوزى، تذكره الخواص، ص ۱۹۶ - تاريخ خلفا، سيوطى، ص ۱۹۰.

ضد اهل بیت رسول خدا ۶ به شمار می رفت.

روزی پیر مردی جاهل از اهالی شام به مدینه آمد. او در مسیر راه امام حسن ۷ را که بر مرکب سوار بود، شناخت و تا توانست از آن حضرت و پدر بزرگوارش امیر المؤمنین ۷ بدگویی کرد و نسبت های ناروا داد.

اصحاب خواستند متعرض او شوند ولی امام مانع شدند و در حال خرسندی به کنار پیر مرد شامی آمد، سلام کرد و فرمود:

ای پیر مرد! گویا غریب می باشی و در مدینه آشنایی نداری و اموری در مورد ما بر تو اشتباه شده است. اگر میل داری، به منزل ما بیایید؛ زیرا که ما منزل وسیع و ثروتی بسیار داریم و محلّی را نیز برای مرکب شما در نظر می گیریم و تا هر وقت که مهمان ما باشید به شما بد نخواهد گذشت.

اگر نیازمند باشی تو را بی نیاز می کنیم و اگر مدیون باشی آن را ادا می نماییم و اگر نیاز به راهنمایی داشته باشی تو راراهنمایی می کنیم.

هنگامی که آن پیرمرد نا آگاه این کلمات پر مهر را از امام شنید، منقلب شد و به گریه افتاد. پس از شترش پیاده و بوسه بر دست آن حضرت زد و گفت:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته»(۱) «خدا بهتر می داند که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد» سپس گفت: آن قدر در شام از بدی های شما و پدر بزرگوارتان شنیده بودم که دلم مملو از بغض و عداوت شما شده بود ولکن اکنون دانستیم که سخن شامیان بر خلاف حقیقت بوده و خدا شاهد است که تا چند لحظه قبل مبغوض ترین افراد در نزد من شما و پدرتان بودید؛ اما اکنون

۱- . انعام / ۱۲۴.

محبوب ترین انسانها در نزد من هستید. سپس او تا مدتی مهمان خانه امام مجتبی بود و چون خواست به طرف شام باز گردد گفت: بهترین سوغات که این سفر نصیبم شد آن بود که دلم از محبت امام خویش سرشار و از بعض و عداوت دشمن اومالامال گشت.(۱)

ص: ۱۰۵

۱- . علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۵.

بخش چهارم:حسین بن علی علیه السلام

اشاره

ص: ۱۰۶

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: حسین ۷

لقب: سید الشهداء

کنیه: ابا عبدالله

نام پدر: علی ۷

نام مادر: فاطمه ۳

تاریخ ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری قمری، در مدینه.

مدّت امامت: ۱۰ سال

مدّت عمر: ۵۷ سال

شهادت: دهم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا.

محل دفن: کربلا

قاتل: شمر بن ذی الجوشن

آن حضرت پس از آن که در أثر جراحات فراوان در میدان نبرد افتادند، شمر با دوازده ضربت سر نازنین آن حضرت را از تن جدا کرد.

اقوال در ولادت آن حضرت

۱. مشهور آن است که ولادت آن حضرت در سوم ماه شعبان سال چهارم هجری بوده است.

ص: ۱۰۷

۲. سید بن طاووس و شیخ مفید در «ارشاد» ولادت آن حضرت را در پنجم شعبان ذکر کرده اند.

۳. شیخ مفید در «مقنعه» و شیخ طوسی در «تهذیب» و شهید اوّل در «دروس» ولادت آن حضرت را در آخر ماه «ربیع الاول» ذکر فرموده اند.

کیفیت ولادت آن حضرت

شیخ طوسی (ره) و عده ای دیگر به سند معتبر از حضرت امام رضا ۷ نقل کرده اند که چون حضرت امام حسین ۷ متولد شد، حضرت رسول ۶ اسماء بنت عمیس را فرمود که «فرزندم را بیاور.» اسماء گفت: آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیده و به خدمت حضرت رسول ۶ بردم و حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش چپش اقامه گفت. آن وقت جبرئیل ۷ نازل شد و گفت: «حق تعالی تو را سلام می رساند ومی فرماید: علی ۷ نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی ۷ پس او را با اسم پسر کوچک هارون که «شبیر» نام دارد، نام کن؛ اما این که لغت (زبان) تو عربی است او را حسین نام کن.

رسول ۶ او را بوسید و در حال گریه فرمود: «تو را مصیبتی عظیم در پیش رو است و خداوند لعنت کند کشنده تو را».

بعد فرمود: «ای اسماء! این خبر را به فاطمه مگو. در روز هفتم رسول ۶ فرمود: فرزندم را بیاورید؛ چون او را به نزد آن حضرت بردم ایشان یک گوسفند سفید و یک گوسفند سیاه آورد که یکی را از برای او عقیقه و دیگری را به قابله داد. سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره صدقه داد و خلوق بر سرش

ص: ۱۰۸

مالید و او را بر دامن خود گذاشت و در حال گریه و ناله فرمود: ای ابا عبدالله! چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو».

اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد!

این چه خبری است که در روز اوّل ولادت گفتی و امروز نیز می فرمایی و گریه می کنی؟

حضرت فرمود: گریه ام برای این مولود است؛ چون گروهی از بنی امیه او را خواهند کشت و خدا آنها را از شفاعت من بهره مند نمی سازد.(۱)

اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران امامت امام حسین ۷

در زمان امام حسین ۷ انحراف از اصول و موازین اسلام، که از سقیفه بنی ساعده شروع شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، به اوج خود رسید.

در آن زمان معاویه، که سالها از سوی خلیفه دوم و سوم به عنوان استاندار در منطقه شام حکومت کرده و موقعیت خود را کاملاً تثبیت کرده بود، به نام خلیفه مسلمین سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفت و حزب ضد اسلامی اموی را بر امّت اسلام مسلّط کرد و به کمک کارگزاران ستمگر ویغماگر خود مانند؛ زیاد بن أبیه، عمرو بن عاص، سمره بن جندب و... یک حکومت سلطنتی و استبدادی تشکیل داده و چهره اسلام را وارونه نشان داد.

معاویه از یک سو فشار سیاسی و اقتصادی را در مورد مسلمانان آزاده و راستین اعمال می کرد و با کشتارها، قتل، شکنجه، آزار، تحمیل فقر و گرسنگی بر آنان از ایجاد هر گونه اعتراض و جنبش و مخالفت جلوگیری می کرد.

از سوی دیگر، با احیای تبعیض نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبائل،

۱- . منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۳۷.

آنـان را به جـان هم می انـداخت و از این رهگـذر نیروهـای آنـان را تضـعیف می کرد تـا این که خطری از نـاحیه آنان متوجه حکومت وی نگردد.

از سوی دیگر، به کمـک عوامـل مزدور خود روش جَعـل احـادیث، تفسـیر و تأویـل آیـات قرآن افکار عمومی را منحرف و به حکومت خود مشروعیت می بخشید.

این روش و سیاست ضد اسلامی به اضافه عوامل دیگری همچون ترویج فرقه های باطل نظیر جبریه، مرجئه، که از نظر عقیدتی بـا سـیاست معـاویه همسـو بودنـد، آثـار شـوم و مرگبـاری بر جـامعه به وجود آورده و سـکوت تلـخ و ذلت بـاری را بر جـامعه حکمفرما ساخته بود.

در اثر این سـیاست شوم، شخصـیت جـامعه اسـلامی مسـخ و ارزشـها دگرگون شـده بود، به طوری که مسـلمانان با آن که می دانسـتند اسـلام هیـچ وقت اجازه نمی دهـد آنان مطیع زمامداران بیدادگری باشـند که به نام دین بر آنها حکومت کنند، با این حال بر اثر ضعف و ترس و ناکامی از زمامداران ستمگر پشتیبانی می کردند.

در اثر این سیاست مسلمانان بر خلاف منطق قرآن و تعالیم پیامبر تبدیل به افرادی ترسو، سازشکار و ظاهر ساز شده بودند.

حکومت معـاویه چقـدر بر انحرافـات افزود و حکومت الهی را تبـدیل به سـلطنت کرد و از هیـچ گونه جنـایت دریغ نکرد و از جمله امام حسن مجتبی را مسموم کرد و یزید را بر مردم تحمیل نمود.

امام حسین ۷ تمام این آشفتگی ها را می دید و خون دل می خورد و رنج

ص: ۱۱۰

می برد، اما چون برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی ۷ با معاویه صلح کرده بود، اگر چه معاویه طبق قرارداد صلح عمل نکرد، تا زمانی که معاویه زنده بود، قرار داد برادر را محترم شمرد و قیام نکرد.

با روی کار آمدن یزید، امام حسین، چون می دانست که حکومت یزید بر خلاف کلیه مقررات و اصول اسلامی است و بنای دیانت اسلام را منهدم خواهد کرد و از جهالت مردم سوء استفاده کرده منویات شوم خود را جایگزین حقایق معنوی خواهد کرد، قیام کرد و با خون خود و یاران خود اسلام را نجات داد.

علل قیام امام حسین۷(ع) از زبان خود امام

اشاره

علل قیام امام حسین۷ در بیانات و نامه های آن حضرت بیان شده است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱. شرایط پیشوای مسلمانان

در نخستین روزهایی که حسین بن علی۷ برای بیعت کردن با یزید زیر فشار بود، در پاسخ «ولید»، که حاکم آن روز مدینه بود و پشنهاد بیعت با یزید را مطرح کرد، فرمود:

اینک که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند باید فاتحه اسلام را خواند؛(۱)

«انا لله و انا الیه راجعون» «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید»

۱- . سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱.

ضمن پاسخ به نامه های دعوت کوفیان، ویژگی های زمامدار جامعه اسلامی را چنین بیان کرد:

... امام و پیشوای مسلمانان کسی است که به کتاب خدا عمل نماید، راه قسط و عدالت را در پیش گیرد و از حق پیروی کند و با تمام وجود خویش مطیع فرمان خدا باشد.(۱)

۲. سکوت نابخشودنی

امام حسین ۷ هنگامی عزیمت به سوی عراق در منطقه ای به نام «بیضه» خطاب به سپاه حرّ ریاحی خطبه ای ایراد کرد و طی آن انگیزه قیام خود را چنین شرح داد:

«ای مردم! پیامبر خدا فرمود که هر مسلمانی با سلطان ستمگری مواجه گردد که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان الهی را در هم شکند با سنت و قانون پیامبر مخالفت کرده، در میان بندگان خدا راه گناه، معصیت و تجاوزگری و دشمنی را در پیش گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا گفتار خود اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که او را به کیفر همان ستمگر، آتش جهنم، محکوم سازد.

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند.

فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده فئی، که مخصوص خاندان

۱- . شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبة بصیرتی، ص ۳۰۴.

پیامبر است،به خود اختصاص داده انـد و من به هدایت و رهبری جامعه مسـلمانان و قیام بر «ضد» این همه فساد و مفسدین، که دین جدم را تغییر داده اند، از دیگران شایسته ترم».(۱)

۳. محو سنتها و رواج بدعتها

امام حسین ۷ پس از ورود به مکّه نامه ای به سران قبائل بصره فرستاد و طی آن چنین نوشت:

... اینک پیک خود را با این نامه به سوی شما می فرستم. شما را به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که سنت پیامبر به کلّی از بین رفته و بدعتها زنده شده است.

اگر سخن مرا بشنوید شما را به راه راست هدایت خواهم کرد. درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.(۲)

۴. دیگر به حق عمل نمی شود

امام حسین ۷ در راه عراق در منطقه ای بنام «ذی حسم» در میان یاران خود بپا خاست و خطبه ای بدین شرح ایراد نمود:

آیا نمی بینید که دیگر به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی شود.

در چنین وضعی جا دارد که شخص با ایمان (از جان خود گذشته) مشتاق دیدار پروردگار باشد.

۱- . محمّد بن جزیر الطبری، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- . طبری، همان کتاب، ص ۲۰۰.

در چنین محیط ذلت بار و آلوده، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزردگی و ملال نمی دانم...(۱)

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

اشاره

عن ابی هریره قال: رأیت رسول الله ۶ و هو حامل الحسین بن علی ۷ و هو یقول: اللهم احبّه فاحبّه. هذا حدیث صحیح الاسناد.(۲)

عن یزید بن ابی زیاد قال: خرج النّبی ۶من بیت عایشه فمرّ علی بیت فاطمه ۳ فسمع حسیناً یبکی فقال: الم تعلیمی أنّ بکاءه یؤذنی؟(۳)

ترجمه: «یزید بن ابی زیاد گفت: پیامبر ۶ از منزل عایشه خارج شد و از کنار منزل فاطمه عبور کرد و صدای گریه حسین ۷ را شنید. خطاب به دخترش فرمود: آیا نمی دانی گریه حسین مرا اذیت می کند»؟

عن انس بن مالک قال: لما قتل الحسین بن علی ۷ جئی براسه الی ابن زیاد لجعل ینکت بقضیب علی ثُنایاه و قال ان کان لحسن الثغر فقلت فی نفسی لأسوانک لقد رأیت رسول الله ۶ یقبل موضع قضیبک من فیه».(۴)

ترجمه: «انس بن مالک گفت: چون حسین بن علی ۷ به شهادت رسید، سرش را نزد ابن زیاد آوردند و ابن زیاد، با چوبی که در دست داشت، به دندان های او اشاره می کرد و از زیبایی آنها تعجب می کرد. انس می گوید: باخود

۱- . حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۴۵.

۲- . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳- . هیثمی، جمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴- . ذخایر العقبی، ص ۱۲۶.

گفتم رویت سیاه باد! من بارها رسول خدا را دیدم از جای چوب هایت بوسه بر می داشت».

عن زید بن ارقم قال: کنت جالساً عن عبیدالله بن زیاد اذ آتی برأس الحسین ۷ فوضع بین یدیه فأخذ قضیبه فوضعه بین شفتیه فقلت له انک لتضع قضیبک فی موضع طالمالثمه رسول الله ۶ فقال: قم انک شیخ قد ذهب عقلک!(۱)

ترجمه: «زین بن ارقم گفت: در کنار عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر مبارک حسین ۷ را آورده و در مقابل او قرار دادند. وی چوبی را برداشت و میان دو لب ایشان نهاد. به او گفتم: چوبت را به جائی نهادی که بسیار دیده ام که رسول الله ۶ آن را می بوسید. عبیدالله گفت: برخیز که تو عقلت را از دست داده ای».

عن یعلی بن مره قال. قال رسول الله ۶: «حسین منّی و انا من حسین احبّ الله من احبّ حسیناً. سبط من الاسباط»(۲)

ترجمه: «یعلی بن مره گفت: رسول خدا فرمود: حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست بدارد و او سبطی است از اسباط انبیاء».

عن فخر الرازی فی تفسیره الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی «و علم آدم الاسماء کلها...» قال: اعرابی قصد الحسین بن علی ۷ حاجته قال: سمعت جدک یقول: اذا سألتم حاجه فأسالوها من من اربعه: اما عربی شریف او مولی کریم او

۱- . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰.

۲- . صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷.

حامل القرآن او صاحب و جه صبیح فامّا العرب فشرفت بجدك و اما الکرام فد آبکم و سیرتکم و اما القرآن ففی بیوتکم نزل و امـا الوجه الصبیـح فـانی سـمعت رسول الله یقول: اذا آردتم آن تنظروا الی فـانظروا الی الحسن و الحسـین ۷ فقال الحسـین ۷: ما حاجتک؟

فکتبها علی الارض فقال الحسین ۷: سمعت ابی علیاً یقول: قیمه کلّ امره ما یحسنه وسمعت جدی یقول: المعروف بقدر المعرفه فاسألت عن ثلاث مسائل ان اَجبت فی جواب واحـده فلک ثلث ما عنـدی و ان اجبت عن اثنتین فلک ثلثا ما عنـدی و ان اجبت عن الثلاـث فلـک کـل مـا عنـدی و قـد حمل الی صـره مختومه من العراق فقال: سل و لاحول و لاقوه الا بالله فقال: ای الاعمال افضل؟ قال الاعرابی الایمان بالله قال: فما نجاه العبـد من الهلکه قال: الثقه بالله قال: فما یزین المرء؟ قال: علم و معه حلم قال: فان اخطأه ذلک قال: فمال معه کرم قال: فان اخطأه ذلک قال: فقر معه صبر. قال: فان اخطأه ذلک: فصاعقه تنزل من السـماء فتحرقه فضحک الحسین ۷ و رمی بالصره الیه(۱)

ترجمه: «فخر رازی در تفسـیر خود در ذیل آیه «... و علم آدم الاسـما کلّها...» می نویسد: مردی عرب خدمت حسین بن علی ۷ آمد و حاجت خود را به آن حضرت عرض کرد و چنین گفت: از جدت شنیدم که می فرمود: حاجت خود را پیش چهار کس ببرید:

۱. عرب شریف

۲. مولای کریم

ص: ۱۱۶

۱- . فخر رازی، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره.

۳. حامل قرآن

۴. صاحب عمل درخشان

بنابراین، عرب با جد تو شرافت یافته است. کرامت و بزرگواری هم عادت و سیره شماست. قرآن در خانه های شما نازل شده و اما این که درباره سیمای روشن من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: اگر می خواهید به من نگاه کنید، حسن و حسین را بنگرید؛ یعنی آنها بیش از همه به من شباهت دارند.

حسین فرمود: از پدرم علی ۷ شنیدم که می فرمود: قیمت هر مرد به اندازه معلومات او است و نیز از جدم شنیدم که می فرمود: احسان و بخشش به اندازه معرفت اشخاص است. پس از تو سه مسأله سؤال می کنم اگر به یکی از آنها جواب دادی یک سوم مال پیش ماست و اگر جواب دو تا را گفتی دو ثلث آن را واگر به هر سه سوال جواب دادی همه آن را به تو خواهم بخشید که همان یک کیسه مهر و موم شده از عراق برای من رسیده است.

اعرابی گفت: سوال کنید. به حول و قوه الهی جواب خواهم داد!!

امام حسین ۷ سؤال کرد: کدام یک از اعمال افضل است؟

اعرابی عرض کرد: ایمان به خدا.

فرمود: چه چیزی موجب رهایی از مهالک است؟

پاسخ داد: اعتماد کردن به خدا.

فرمود: زینت مرد در چیست؟

گفت: علمی که توام با حلم باشد.

فرمود: اگر آن نباشد.

گفت: مالی که توام با سخاوت باشد.

فرمود: اگر آن هم نباشد.

گفت: فقری که توام با صبر باشد.

فرمود: اگر آن هم نباشد؟

گفت: در آن صاعقه ای که از آسمان بر سرش فرو بارد و او را بسوزاند.

امام حسین ۷ لبخند زد و کیسه را که هزار دینار داشت به سوی او انداخت.(۱)

قال الحسن البصری: کان الحسین بن علی ۷ سیداً زاهداً ورعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق فذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه و کان فی ذلک البستان غلام له اسمه صاف، فلمّا قرب من البستان رای الغلام قاعداً یأکل خبزاً فنظر الحسین الیه و جلس عند نخله مستتراً لایراه فکان یرفع الرغیف فیرمی بنصفه الی الکلب و یأکل نصفه الاخبر فتعجب الحسین من فعل الغلام فلما فرغ من أکله قال: الحمد لله ربّ العالمین اللهم اغفر لسیدی و بارک له کما بارکت علی ابویه برحمتک یا ارحم الراحمین...»(۲)

ترجمه: «حسن بصری گفت: حسین بن علی ۷ مردی بزرگوار، زاهد، پرهیزگار، شایسته، خیرخواه و دارای اخلاق نیکو بود.

روزی به همراه یارانش به باغش رفت و در آن باغ غلامی داشت به نام «صاف» چون نزدیک باغ شد، دید غلام نشسته مشغول خوردن نان است.

۱- . صفوری شافعی بغدادی، نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۳، ط قاهرة.

۲- . علامه ابوالمؤید الموفق بن احمد، مقتل حسین ۷ ، ص ۱۵۳، ط الغزی.

حسین۷ او را دیـد و در پشت درخت خرمـائی خود را از دیـد او پنهـان سـاخت و دیـد که غلام قرص نان را دو قسـمت کرد و نصـف آن را به جلو سـگ انـداخت و خود مشـغول خوردن نصف دیگر شـد. حسـین ۷ از عمـل غلاـم تعجب کرد و چـون از خوردن نان فارغ شد، گفت: سپاس خدائی را که آفریننده عالم هاست.

خـدایا! مرا ببخش و آقـای مرا ببخش و او را به رحمت خود مبـارک گردان، چنـان که پـدر و مـادر او را مبارک فرمودی، ای خدای بخشنده و بخشایشگر».

در این هنگام امام حسین از جا بلند شد و گفت: صافی!

غلام با دست های چرکین از جا بلند شد و گفت: سرور من و ای سرور مؤمنان! ببخشید که شما را ندیده ام.

حسین ۷ فرمود: مرا ببخش که بدون اجازه وارد باغ تو شدم.

صافی گفت: از روی فضل و کرامت این سخن را می گوئید.

حسین فرمود: دیدم که نصف نان را به سگ دادی و نصف دیگر را خود خوردی، معنای این کار چیست؟

غلاـم گفت: این سـگ به هنگـام خوردن نـان مرا نگـاه می کرد و من از نگاه های او خجالت کشـیدم و این سگ تو است که باغت را از دستبرد دزدان محافظت می کند.

پس من غلام تو و این هم سگ تو است و روزی تو را با هم می خوردیم.

حسین ۷ گریه کرد و فرمود: تو را در راه خدا آزاد کرده و دو هزار دینار هم با طیب خاطر به تو هبه کردم.

غلام گفت: حالا که مرا آزاد کردی من هم می خواهم در باغ تو انجام وظیفه کنم.

حسین فرمود: مرد اگر حرف زد باید آن را با عمل نیز تصدیق نماید.

گفتم: بدون اجازه وارد باغت شدم اکنون قولم را با عملم تصدیق می کنم. باغ و هر چه در آن است از آن توست الا این که یارانم الآن برای خوردن میوه ها و خرما به اینجا آمده اند. آنها را میهمان خود کن و به خاطر من آنها را گرامی بدار. خداوند شما را روز قیامت گرامی بدارد و حُسن خُلق و ادب تو را زیاد گرداند.

غلام گفت: «ان وهبت لی بستانک فانّا قد سبلته لاصحابک و شیعتک»؛ «حالا که باغت را به من بخشیدی من نیز آن را بر اصحاب و شیعیانت وقف کردم».

حسن بصری پس از نقل این داستان گفت: بر مؤمن سزاوار است که مثل ذرّیه رسول خدا ۶ باشد.

قال یعقوب بن سفیان، حدّثنا سلیمان بن حرب، حدّثنا حماد بن زید عن معمّر قال: اوّل ما عرف الزهری تکلم فی مجلس الولید بن عبدالملک. فقال الولید: ایکم یعلم ما فعلت أحجار بیت المقدس یوم قتل الحسین؟ فقال: الزهری بلغنی انّه لم یقلب حجرالا وجد تحته دم عبیط(۱)

ترجمه: «یعقوب بن سفیان از سلیمان بن حرب و حماد بن زید از معمر روایت کرده است: نخستین چیزی که زهری را معروف کرد این بود که در مجلس ولید بن عبدالملک سخن گفت: آنجا که ولید سؤال کرد: کدام یک از شما می داند که روز قتل حسین سنگ های بیت المقدس چه عکس العملی از خود نشان دادند؟

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۴.

زهری گفت: خبر داده اند که هیچ سنگی را از جای خود بر نداشتند، جز این که از زیر آن خون تازه جاری شد...».

امام حسین(ع) از دیدگاه دیگر صحابه

عن ابی العباس قال: کنت عند النّبی ۶ و علی فخذه الأیسر ابنه ابراهیم و علی فخذه الایمن الحسین بن علی تاره یقبّل هذا و تاره یقبّل هـذا اهبط علیه جبرئیل بوحی من ربّ العالمین فلمّا سری عنه قال: أتانی جبرئیل من ربّی فقا لی: یا محمّـد انّ ربک یقرء، علیک السّلام و یقول لک: لست أجمعهما لک فافدأحدهما بصاحبه فنظر النّبی ۶ الی ابراهیم فبکی و نظر الی الحسین فبکی ثم قـال: انّ ابراهیم امّه أمه و متی مات لم یحزن علیه غیری و امّ الحسـین فاطمه و ابوه علی ابن عمی لحمه لحمی و دمه دمی و متی مـات، حزنت ابنتی و حزن بن عمی و حزنت انـا علیه و انـا او ثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل تقبض ابراهیم فـدیته بابراهیم. قال فقبض بعـد ثلاث فکان النبی ۶ اذ رأی الحسـین مقبلاً ـ قبّله و ضـمّه الی صـدره و رشـف ثنایـاه و قـال: فـدیت من فـدیته بـابنی ابراهیم(۱)

ترجمه: «ابی العبـاس گفت: در خـدمت پیـامبر بودم. روی زانوی چپش ابراهیم و روی زانوی راسـتش حسـین بن علی ۷ نشسته بود. گاهی این را می بوسید و گاهی آن را.

در آن هنگـام، در حـالی که حامـل وحی از طرف آفریـدگار جهانیـان نازل شـد، رسول خـدا ۶ پس از دریـافت وحی فرمـود: جبرئیل از طرف خدا بر من نازل

۱- . تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

شـد و فرمود: ای محمّـد! خـدابرایت سـلام می رسانـد و می فرماید: این دو کودک را برای تو باقی نمی گذارم. یکی را فدای دیگری کن.

پیامبر ۶ به ابراهیم نگاه کرد و گریست و به حسین ۷ نظر انداخت و اشک ریخت. سپس فرمود: مادر ابراهیم کنیز است. اگر او بمیرد غیر از من کسـی بر او محزون نمی شـود؛ ولی مـادر حسـین ۷ فـاطمه و پـدرش علی، پسـر عمویم که گوشت و خون من اسـت، و اگر او بمیرد هـم دختـرم و هم پسـر عمـویم و هم خـودم محزون می شـویم و حزن من به خـاطر حزن فـاطمه و علی ۷ شدیدتر می گردد.

با این حساب، ای جبرئیل! ابراهیم را قربانی حسین کردم و او را قبض روح کن و ابراهیم بعد از سه روز فوت کرد.

از آن به بعد پیامبر اکرم هر موقع حسـین ۷ را می دید، که به طرف او می آمد، او را می بوسـید و به سـینه خود می چسـباند و لب و دندانش را می مکید و می فرمود: جانم به فدای کسی که پسرم ابراهیم را فدای او ساختم».

قالت: ام سلمه دخلی النّبی ۶ فقال: «احفظی الباب لایدخل علی احد فسـمعت نحیبه فدخلت فاذا الحسین بین یدیه فقلت و الله یا رسول الله ما رائیته حین دخل. فقال: انّ جبرئیل کان عنـدی آنفاً فقال: انّ امّتک سـتقتله بعـدک بارض یقال لها کربلا أفترید ان اراک تربته یا محمد؟

فتنـاول جبرئیـل من ترابها فأراه النّبی ۶ و دفعه الهی فقـالت امّ سـلمه رضـی الله عنهـا فأخـذته فجعلته فی قاروره فأصبته یوم قتل الحسین و قد صار دماً»(۱)

ص: ۱۲۲

۱- . نظم الدرّر، ص ۲۱۵؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۸۸؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۶.

ترجمه: «امّ سلمه گفت: پیامبر به خانه من آمد و دستور داد که مواظب در باشم تا کسی وارد نشود. طولی نکشید که صدای شیون پیامبر را شنیدم. داخل خانه شدم. ناگهان حسین ۷ را دیدم که مقابل پیامبر نشسته است. گفتم: یا رسول الله! من او را هنگام داخل شدن ندیدم. پیامبر فرمود: «جبریل لحظه پیش نزد من بود و گفت: البتّه امّت تو پس از تو او را در سرزمین کربلا خواهند کشت.

آیا می خواهی که ترتب او را به تو نشان دهم؟ جبرئیل مشتی از خاک آنجا را به دست گرفته و آن را به پیامبر نشان داد و امّ سلمه گفت: من آن را گرفتم. در شیشه ای قرار دادم. روزی که حسین کشته شد، آن خاک تبدیل به خون شد.(۱)

عن سلمی قالت: دخلت علی امّ سلمه و هی تبکی، فقلت ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله فی المنام و علی رأسه و لحیته التّراب، فقلت: مالک یا رسول الله؟ قال: شهدت قتل الحسین آنفاً(۲)

ترجمه: «سلمی گفت: روزی خدمت امّ سلمه رسیدم، دیدم که دارد گریه می کند. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: رسول خدا رادر خواب دیدم که به سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم یا سول الله! شما را چه شده است؟ فرمود: کمی پیش از این شاهد قتل حسین بودم».

۱- . نظیر این روایت از عایشه در صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶ و مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۱۹ آمده است.

۲- . الترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶ - مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

«عن ام سلمه قالت: لمّا قتل الحسين ناحت علیه الجنّ و مطرنا دماً»(۱)

ترجمه: «امّ سلمه گفت: چون حسین بن شهادت رسید، طایفه جن در عزای او گریستند و به جای باران خون بارید».

قال جابر بن عبدالله الانصاری: من سرّه الی رجل من اهل الجنّه فلینظر الی الحسین فانّی سمعت رسول الله یقوله(۲)

ترجمه: «جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ رسول خدا، گفت: هر کسی می خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به حسین نگاه کند؛ زیرا من این مطلب را از رسول خدا شنیدم».

محمّد بن یوسف الرزندی حنفی «صاحب نظم درر السمطین» می نویسد:

«و کان الحسین کثیرالصلاه و الصّوم و الحج و العباده سخیاً کریماً حج خمساً و عشرین حجه ماشیاً»(۳)

ترجمه: «حسین نماز و روزه و حج و عبادتش زیاد، سخی و بزرگوار بود؛ به طوری که بیست و پنج مرتبه پیاده به زیارت خانه خدا رفت».

معاویه به پسرش یزید می گفت: «حسین احبّ النّاس الی الناس»(۴).

ترجمه: «حسین بن علی در نظر مردم از همه مردم محبوب تر است».

۱- . ذخائر العقبی، ص ۱۵۰.
۲- . نظم درر السمطین، ص ۲۰۸.
۳- . نظم درر السمطین، ص ۲۰۸.
۴- . تهذیب، ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۷.

بخش پنجم:علی بن الحسین علیه السلام

اشاره

ص: ۱۲۵

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: علی ۷

نام پدر: امام حسین ۷

القاب: زین العابدین، سجاد

کنیه: ابو محمد، ابوالحسن

مادر: شهر بانو دختر یزد گرد سوم، پادشاه ایران

تاریخ و محل تولد: ۵ شعبان سال ۳۸ هجری – مدینه.

زمان و محل شهادت: ۱۲ یا ۱۸ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه.

چگونگی شهادت: مسمومیت توسط هشام بن عبدالملک

مدت امامت: ۳۵ سال

مدت عمر: ۵۷ یا ۵۹ سال

مرقد شریف: مدینه، قبرستان بقیع.

اختلاف در تاریخ میلاد آن حضرت بسیار است و شاید بهترین اقوال نیمه جمادی الاولی سال سی و شش و یا پنجم سال سی و هشت بوده باشد.

والده مکرمه آن حضرت عُلیا مُخدره شهر بانو دختر یزدگرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده و بعضی به جای «شهربانو»، «شاه زنان» گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزه خود فرمود:

ص: ۱۲۶

و امّه ذات العلی و المجد شاه زنان بنت یزد جرد

و هو ابن شهر یار ابن کسری زو سودد لیس یخاف کسری

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون می نویسد:

ابن بابویه به سند معتبر از امام حسین ۷ روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه «عجم» اسیر گرفت. برای عثمان فرستاد. یکی را به حضرت امام حسن و دیگری را به حضرت امام حسین داد و آن را که حضرت امام حسین گرفت. حضرت امام زین العابدین از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الهی واصل شد و آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات کرد.

پس یکی از کنیزان امام حسین او را تربیت کرد و حضرت او را مادر می گفت. چون حضرت امام حسین شهید شد، حضرت امام زین العابدین او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به همین دلیل معروف است که حضرت امام زین العابدین مادر خود را به ازدواج یکی از شیعیان خود درآورد است.

مؤلف گوید: این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت که در فصل اولاد امام حسین که شهربانو را در زمان عمر آوردند.

شاید یکی از راویان اشتباه کرده باشد، لذا آن روایت که در آنجا آورده اشهر و اقوی است. چنان که «قطب راوندی» به سند معتبر از امام باقر ۷ روایت کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار، آخرین پادشاهان عجم، را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد و چون عمر اراده کرد که روی

او را ببیند مانع شد و گفت: سیاه باد روز هرمز که دست به فرزند او دراز کنی.

عمر گفت: این گبرزاده مرا دشنام می دهد. به همین جهت خواست او را اذیت کند.

علی ۷ فرمود: هنگامی که سخنی را نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است! آن وقت عمر امر کرد که در میان مردم ندا کنند و او را بفروشند.

علی ۷ فرمود: فروختن پادشاهان جایز نیست گرچه کفار باشند. بلکه او را مخیر بگذار که خودش یکی از مسلمانان را اختیار کند و به ازدواج درآید و مهریه او را از بیت المال حساب کن. آن وقت عمر قبول کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن.

آن زن سعادتمند آمد دست بر دوش مبارک امام حسین گذاشت. آن وقت حضرت از او به زبان فارسی سؤال کرد چه نام داری؟

عرض کرد: جهان شاه.

حضرت فرمود: بلکه تو را «شهربانو» نام کرده اند.

عرض کرد: این نام خواهر من است. حضرت به زبان فارسی فرمود: راست گفتی. پس رو کرد به امام حسین ۷ و فرمود: این زن با سعادت را به نیکویی محافظت و احسان نما که او فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد. بعد از تو این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است. پس امام زین العابدین از او متولد شد.

همچنین روایت کرده است؛ پیش از آن که لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول ۶ با امام حسین ۷ داخل

خانه او شد و او را برای آن حضرت خواستگاری کرده و با او تزویج کرد. شهربانو گفت: چون صبح شد محبّت آن خورشید فلک امامت در قلبم جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم؛ چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه ۳ را در خواب دیدم که به نزد من آمد و اسلام را به «من» عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم. سپس فرمود: به زودی لشکر مسلمانان بر پدرت غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزندم حسین ۷ خواهی رسید و خداوند نخواهد گذاشت که کسی دستی به تو برساند تا آن که به فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به من دست نرسانید تا آن که مرا به مدینه آوردند و چون امام حسین را دیدم، فهمیدم که او همان است که در خواب با حضرت رسول به نزد من آمد و حضرت رسول مرا به عقد او در آورده و به این سبب او را اختیار کردم».

شیخ مفید روایت کرده است که امیرالمؤمنین ۷ «حُریث بن جابر» را به سمت یکی از سرزمین های مشرق منصوب کرد. او دو تا از دختران یزدجرد را برای حضرت فرستاد.

حضرت یکی را، که شاه زنان نام داشت، به حضرت امام حسین داد و حضرت زین العابدین از او به هم رسید. پس قاسم با امام زین العابدین خاله زاده بودند.(۱)

۱- . منتهی الامال، ج ۲، ص ۵۷۸.

فصل دوّم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

محمّد بن مسلم زهری (متوفی ۱۲۴ ه)

زهری یکی از فقها و محدثان بزرگ تابعین در مدینه بود. وی ده تن از صحابه را درک کرده بود و علوم فقهای هفتگانه اهل سنت را از حفظ داشت. اهل سنت بیش از حد او را ستوده اند.(۱)

او که شیفته عظمت علمی و تقوی امام سجاد بود، درباره آن حضرت گفته است: ما رأیت احداً افقه من زین العابدین(۲)

ترجمه: «کسی را داناتر از زین العابدین ۷ ندیدم».

«ما رأیت قرشیا افضل من علی بن الحسین.(۳)

ترجمه: «هیچ شخصیت قریش را برتر از علی بن الحسین ۷ ندیدم».

ابومحمّد سعید بن المسیب (متوفی ۹۴ ه)

یکی از تابعان و محدثان و فقهای هفتگانه مدینه است.

درباره امام سجاد گفته است:

«ما رأیت قط افضل من علی بن الحسین»

ترجمه: «هرگز کسی را افضل و برتر از علی بن الحسین باشد، ندیدم».

۱- . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۶۲ - ریحانه الادب، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲- . همان کتاب، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳- . حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۲۷.

«ما رأیت اورع منه»(۱)

ترجمه: «پرهیزگارتر از علی بن حسین ندیدم».

حماد بن زید

«و کان افضل هاشمی ادرکته»(۲)

ترجمه: «علی بن حسین برترین هاشمی بود که من او را درک کردم».

احمد بن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳ ه) صحاب کتاب «الصواعق المحرقه فی الرّد علی أهل البدع و الزندقه» می نویسد:

«و زین العابدین هذا هو الذی خلف آباه علماً و زهداً و عباده و کان اذا توضّا للصّلاه اصفر لونه، فقیل له فی ذلک، فقال: أتدرون بین یدی من آقف و حکی انه کان یصلی فی الیوم و اللیله الف رکعه».(۳)

ترجمه: «زین العابدین جانشین پدرش در عبادت و زهد و علم بود و چون برای نماز و وضو می گرفت رنگش زرد می شد. در این باره ازاو سوال شد. فرمود: هیچ می دانید در مقابل چه کسی می ایستم؟ و گفته اند؛ در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و گاهی از ترس خدا از هوش می رفت».(۴)

سفیان ثوری

سفیان ثوری کسی است که مشایخ صوفیه او را تاج دین و دیانت و شمع

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۷.

۲- . منهاج السنۀ النّبویه، ج ۲، ص ۱۲۳، طبع مصر.

۳- . الصواعق المحرقۀ، ص ۱۱۹.

۴- . صفوۀ الصفوۀ، ج ۲، ص ۵۲.

زهد و هدایت خوانده اند. از امام سجاد به این مضمون نقل کرده است:

مردی نزد علی بن الحسین آمد و به وی گفت: فلان کس ترا نکوهش کرده و حرف های ناشایست درباره تو می گفت.

امام فرمود: با من بیا تا نزد او برویم. سپس به طرف خانه آن کس به راه افتادند. مرد سخن چین گمان می کرد که امام به زودی از وی انتقام خواهد گرفت و چون نزد او رسیدند امام ۷ فرمود: ای فلان! اگر آنچه درباره من گفته ای درست باشد، خدا مرا بیامرزد و اگر نادرست باشد، خدا تو را بیامرزد.(۱)

سفیان بن عیینه

حج علی بن الحسن فلمّا احرم و استوت به راحلته اصفر لونه و انتفض و وقع علیه الرعده و لم یستطع آن یلبّی، فقیل له مالك، لاتلبی؟ فقال: اخشی ان اقول لبیک فیقال لی لا لبیک(۲)

ترجمه: «علی بن الحسین به قصد حج راهی مکّه شد، هنگامی که احرام بست و بر مرکب خود قرار گرفت، رنگش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست «لبیک» بگوید.

به او گفته شد چرا لبیک نمی گوئی؟ فرمود: از آن می ترسم که لبیك گویم ولی در جوابم گفته شود: لا لبیك.

۱- . عطارّ، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲- . کفایة الطالب، ص ۴۵۰، طبع تهران.

مالک بن انس

لم یکن فی اهل بیت رسول الله مثل علی بن الحسین(۱)

ترجمه: «علی بن حسین در میان اهل بیت رسول خدا بی نظیر بود».

بلغنی انّ علی بن الحسین کان یصلّی فی الیوم و اللیله ألف رکعه الی أن مات کان یسمّی زین العابدین لعبادته(۲)

ترجمه: «به من خبر رسید که علی بن الحسین تا زنده بود در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و به خاطر کثرت عبادتش او را زین العابدین نام نهادند».

حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه-)

حسن بصری، از اهالی بصره و از مشاهیر تابعین، فیض ملاقات اکثر اصحاب رسول خدا را یافته بود. وی نزد عامه به زهد و تقوا معروف است. صوفیان نیز او را پرورده نبوت و خو گرفته فتوت و کعبه عمل و علم و خلاصه ورع و حلم می داند.(۳)

زهد و عظمت امام سجاد چنان چشم او را خیره کرده بود که بی اختیار به پای او بوسه زد.

درباره کثرت زهد و توجه همیشگی او به خدا روایت کرده اند که در خانه کعبه به امام سجاد برخورد و دید که امام سجاد به صورت ناشناسی که نقاب بر

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲- . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴.

۳- . عطار، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۴.

چهره اش کشیده بود اشعاری می خواند و اشک می ریخت.

حسن بصری می گوید: نزدیک شدم که وی امام فرزند امام، علی بن الحسین زین العابدین است. پس پای او را بوسیدم و گفتم: ای فرزند نبوت! این مناجات و گریه از بهر چیست؟ با این که تو داخل اهل بیتی هستی که خداوند درباره آنها فرموده است «لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»

فرمود: این سخنان را کنار بگذار. بهشت برای کسی که خدا را اطاعت کند آفریده شده است، گر چه بنده حبشی باشد و جهنم برای هر کس که خدا را نافرمانی کند آفریده شده هر چند آزاد مردی قریشی باشد.

پیامبر اکرم فرموده است: «ایتونی باعمالکم لا بانسا بکم»؛ «اعمال خودتان را نزد من آورید، نه انساب خود را».(۱)

جلال الدین قزوینی شافعی

وی معروف به خطیب دمشق (متوفی ۷۳۹ ه) و مؤلف چند کتاب از جمله «اخبار الدول» است.

روایتی درباره امام سجاد نقل کرده است که دلالت بر زهد و عبادت والا و واقعی آن حضرت دارد.

طبق همان روایت، فرزندی از امام در چاه افتاد. مردم مدینه هراسان شدند و کوشیدند تا او را از چاه بیرون آوردند. آن حضرت در تمام مدت، غرق در نماز بود و از جای خود تکان نمی خورد. مردم داستان را به امام گفتند. امام فرمود: من

۱- . بنابر این نقل روضات الجنان، ج ۳، ص ۲۸؛ از المنتظم ابن الجوزی، دکتر مصطفی شیبی، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ص ۱۵۵، ترجمهٔ مرحوم دکتر علی اکبر شهابی.

چیزی نفهمیدم چون در حال مناجات با خدای خودم بودم.(۱)

و باز روایت کرده است که آن حضرت پنهانی صدقه می داد و می گفت:

انّ صدقه السرّ تطفی غضب الرب»؛ «صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می نشاند».(۲)

محمّد بن سعد کاتب الواقدی (متوفی ۲۰۶ ه–)

وی صاحب تألیفاتی از جمله «طبقات الکبیر» است. او می گوید:

«کان زین العابدین ثقه، مأموناً کثیر الحدیث عن رسول الله ۶ عالماً و لم یکن فی اهل بیت مثله(۳) کان ثقه مأموناً کثیر الحدیث رفیعاً»(۴)

ترجمه: «علی بن الحسین زین العابدین موثق و امین و حدیث از رسول خدا ۶ بسیار روایت کرده است. او عالم بود و در میان اهل بیت نظیری نداشت، موثق، مطمئن، کثیر الحدیث و بلند مرتبه بود».

ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی الشافعی (متوفی ۴۵۸ ه–)

او از اکابر و بزرگان محدثین بوده و تألیفات زیادی از خود بر جای گذاشته که از جمله آنها «السنن الکبیر» است.

او می گوید:

انّ جاریه تسکب علیه الماء یتهیا للصّلاه فسقط الابریق من یدها علی وجهه

۱- . اخبار الدول، ص ۱۱۰، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷۴.

۲- . همان کتاب، ص ۱۱۰.

۳- . حیاة الحیوان، ص ۱۲۷.

۴- . منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۲۳.

فشجّه فرفع رأسه اليها فقالت: ان الله يقول: «و الكاظمين الغيظ» قال: قد كظمت غيضی. قالت: «و العافين عن الناس» قال: قد عفاعنک. قالت:

«و الله يحبّ المحسنين» قال: اذهبی فانت حرّه»(۱)

ترجمه: «يكی از كنيزان امام علی بن الحسين ۷ هنگامی كه آب روی دست امام برای گرفتن وضو می ريخت، ظرف آب از دستش افتاد و صورت آن بزرگوار را شكافت. امام از روی خشم سر بلند كرد. كنيز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرمايد:

«و الكاظمين الغيظ»، «امام فرمود: خشم خود را فرو بردم».

عرض كرد: «و العافين عن الناس»، «فرمود: تو را بخشيدم و خدا تورا ببخشد».

كنيز دوباره گفت: «و الله يحب المحسنين»، «امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد كردم».

احمد بن محمّد ابراهيم بن ابی بكر بن خلكان (متوفی ۶۸۱ ه‍ـ . ق)

صاحب كتاب «وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان» درباره امام سجاد ۷ می نويسد:

«هو احد الائمه الاثنی عشر و من سادات التابعين. قال الزهری: ما رائيت قرشياً افضل منه و كان يقال لزين العابدين ابن الخيرتين لقوله ۶ لله تعالی من عباده خيرتان فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس... و كان زين العابدين

۱- . الدر المنثور، ج ۲، ص ۷۳ - ذيل آيه ۱۳۴، سورة آل عمران.

کثیر البرّ بامّه حتی قیل له انّک ابر النّاس بامّک و لسنا نراک تأکل معها فی صحفه. فقال: أخاف ان تسبق یدی الی ما تسبق الیه عینها فأکون قد عققتها... و فضائل زین العابدین و مناقبه اکثر آن تحصی».(۱)

ترجمه: «ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب «رضی الله عنهم اجمعین»، معروف به زین العابدین، یکی از ائمه دوازده گانه و از بزرگان تابعان است و زهری گفت: کسی را از قریش ندیدم که برتر از علی بن الحسین باشد و به آن حضرت «ابن الخیرتین» گفته می شد به دلیل فرمایش رسول خدا ۶ که فرموده است: خداوند از بندگانش دو قبیله رابرگزیده است:

اوّل: از میان عرب؛ قریش را.

دوّم: از میان عجم؛ فارس را...

زین العابدین به مادرش زیاد نیکی می کرد و به او فوق العاده احترام می کرد. روزی به او گفته شد تو با این که بیش از همه به مادرت احسان و نیکی می کنی ولی نمی بینیم با او از یک طرف غذا میل می کنی؟

فرمود: از این می ترسم که دستم به غذایی دراز شود که قبل از من چشم مادرم به آن افتاده است... .

خلاصه فضایل و مناقب امام زین العابدین بیش از آن است که به شمار آید.

ابن خلّکان

ابن خلکان در ضمن ترجمه مبسوط تحت عنوان ابو فراس همام الفرزدق

ص: ۱۳۷

۱- . وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹.

(متوفی ۱۱۰ ه ق) می نویسد:

و تنسب الیه مکرمه یرجی له بها الجنّه و هی انّه لمّا حج هشام بن عبدالملک فی ایام ابیه فطاف و جهد آن یصلّ الی الحجر لیستلمه فلم یقدر علیه لکثره الزحام

به فرزدق جوانمردی و کرامتی نسبت داده شده که امید است در اثر آن به بهشت برود و آن این که هشام بن عبدالملک در زمان پدرش برای انجام مناسک حج به مکّه آمد طواف کرد و کوشید خود را به حجر الاسود برساند و آن را استلام کند.

از کثرت ازدحام نتوانست. آن وقت در مسجد الحرام منبری برای او نصب کردند و بر بالای منبر قرار گرفت به حجاج نگاه می کرد و جمعی از اعیان شام دور او را گرفته بودند. در این هنگام حضرت زین العابدین، علی بن الحسین بن ابیطالب ۷ پیدا شد و صورتش چنان نیکو بود که در میان مردم زیباتر از او دیده نمی شد و رایحه عطر آگین او فضا را پر کرده بود و بویش از همه پاکیزه تر.

امام شروع به طواف کرد و چون به حجر الاسود رسید، مردم وقتی هیبت و جلالت آن حضرت را دیدند، راه را باز کردند تا آن حضرت به راحتی استلام حجر کرد. هشام از

دیدن این منظره به غضب آمد و مردی از اهل شام چون عظمت و جلالت را دید از هشام پرسید:

این شخص کیست؟

هشام از جاه و جلال و هیبت او اندیشید و برای این که اهل شام آن حضرت را نشناسد، گفت: نمی شناسم! فرزدق که آنجا حاضر بود گفت: من او را

می شناسم.

شامی گفت: ای ابو فراس او را معرّفی کن.

فرزدق شعری می خواند و در ضمن شعر حضرت را معرّفی کرد که عبدالرّحمن بن احمد شیرازی مشهور به جامی قصیده فرزدق را به فارسی به نظم در آورده است که جامی در سلسله الذهب گفته است.

زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب دید. از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟

گفت: خدا مرا به سبب آن قصیده که در مدح علی بن الحسین ۷ گفتم، آمرزید.

سپس می گوید: اگر حق تعالی به برکت این قصیده تمامی اهل عالم را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد، سزاوار است.

هشام بن عبدالملک چون این قصیده را شنید غضبناک شد و جایزه فرزدق را قطع کرد و او را زندانی نمود.

این خبر به علی بن الحسین ۷ رسید. دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد. فرزدق آن را رد کرد و پیغام داد که من برای خدا او را مدح کرده ام نه به خاطر جایزه.

حضرت سجاد ۷ باز فرستاد و فرمود: ما اهل بیتی هستیم که وقتی چیزی به کسی ببخشیم باز نستانیم. آن وقت فرزدق قبول کرد.(۱)

۱- . وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۴۷.

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه-)

او از اکابر فقها و محدثین شافعی قرن نهم هجرت و مولف کتاب های زیاد از جمله «تهذیب التهذیب، الکمال فی معرفه الرجال» است.

او می نویسد:

«کان علی بن الحسین رجلاً له فضل فی الدّین»(۱)

ترجمه: «علی بن الحسین مردی است که در دِین فضیلت دارد».

محمّد بن اسحاق

کـان الناس من اهل المدینه یعیشون لاـ یدرون من این کان معاشهم فلما مات علی بن الحسین فقدوا ما کانوا یؤتون به من اللّیل».(۲)

ترجمه: «عده ای از مردم مدینه زندگی می کردند و نمی دانستند زندگیشان از کجا می گذرد و چون حضرت سجاد فوت کرد آنچه شبانگاهان بدانان می رسید، قطع شد».

ابونعیم

ابونعیم معروف به حافظ اصفهانی از اکابر و اعلام محدثان و از اعاظم ثقات و حفاظ بود و صاحب تألیفات زیادی، از جمله «حلیه الاولیاء» است.

وی روایت کرده است:

«لمّا مات زین العابدین فغسلوه جعلوا ینظرون الی آثار سواد فی ظهره و

۱- . تهذیب تهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲- . همان مدرک.

قالوا: ما هذا؟

فقیل. کان یحمل جرب الدقیق لیلا علی ظهره یعطی فقراء اهل المدینه»(۱)

ترجمه: «هنگام وفات امام سجاد آثار کیسه های باری که در شب برای بینوایان مدینه حمل می کرد، مشاهده می شد».

ابونعیم از امام باقر ۷ نقل کرده است:

«انّ اباه علی بن الحسین قاسم الله ماله مرّتین»

ترجمه: «امام باقر ۷ فرمود: پدرش علی بن الحسین دوبار مال خود در راه خدا با فقراء تقسیم کرد».

فضل بن روزبهان حنفی اصفهانی (متوفی ۹۲۷ ه-)

ابن روزبهان در کتاب «وسیله الخادم الی المخدوم» در شرح صلوات چهارده معصوم ۷ بعد از بیان صلوات بر امام زین العابدین روایت را از طاووس یمانی نقل کرده است که حضرت زین العابدین شبی به حجره کعبه در آمد. پس نماز بسیار کرد و بعد از آن سجده کرد و روی به خاک بمالید و کف دستها را به طرف آسمان بلند کرد.

شنیدم می گفت:

«عبیدک ببابک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک سائلک بفنائک».

طاووس گفت: من این دعا را یاد گرفتم و پس از آن هیچ گرفتاری بر من پیش نیامد، جز آن که این دعا را خواندم و خدای تعالی مرا از آن شدّت رهایی

۱- . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶.

بخشید.

آن حضرت با وجود آن مفاخر نسبی که در ذات مبارک ایشان جمع شده بود، اصلاً تمایلی به خلافت نشان نمی داد. چنانچه روایت کرده است در مدّت حیات آن حضرت هر چند مردم عراق آن حضرت را به طلب ملك و خلافت ترغیب کردند؛ اما اصلاً میل به خلافت نداشت.

ابن شهاب زهری روایت می کند که جمعی از مفسدان پیش عبدالملك مروان، که در آن زمان پادشاه بود، افساد کردند که مردم عراق میل به امام زین العابدین دارند و نامه ها به او نوشتند و او نیز مایل است که به طرف کوفه رود و در آنجا ظهور کند و این تهمت را به عبدالملك مروان خاطر نشان کردند.

عبدالملك جمعی را فرستاد و آن حضرت را غل و زنجیر کرده به طرف شام بردند و چون موکّلان، آن حضرت را غل و بند کردند و خواستند به طرف شام ببرند من رفتم تا آن حضرت را وداع کنم. در اندرون خیمه بود و موکلان در بیرون خیمه نشسته بودند. از ایشان دستور خواستم و داخل رفتم و آن حضرت را دیدم که دست های مبارکش را غل و زنجیر کرده و پای مبارکش در زنجیر کشیده رقّت بر من غالب شد گریه کردم.

فرمود: ای زُهری چرا گریه می کنی؟

گفتم: ای پسر رسول خدا! من تو را چنین در غل و زنجیر نمی توانم دید.

آن حضرت همین که اشاره کرد آن غل و زنجیر افتاد و فرمود:

ای زهری! این حال را مشاهده کردی؟ من به اختیار، همراه اینها می روم و شب سوم انتظار مرا بکش که بر می گردم و ایشان روانه شدند.

ص: ۱۴۲

شب سوم موکّلان که همراه آن حضرت بودند، برگشتند و پرسیدند که آن حضرت به مدینه آمدند، از آنان پرسیدم که قصّه او چه بود.

گفتند: ما صبح برخاستیم دیدیم که غل و بند آنجا افتاده و آن حضرت نیست، بعد از آن من عازم شام شدم؛ چون پیش عبدالملک رفتم احوال حضرت را از من سوال کرد و من حکایت را گفتم: عبدالملک گفت: بلی، او همان روز نزد من آمد در وقتی که من تنها و در خانه نشسته بودم، من از او ترسیدم.

گفت: با من چه کار داری؟ گفتم: مرا با تو هیچ کاری نیست تو چه حاجت داری؟ فرمود: حاجت من این است که دیگر مرا طلب نکن و مزاحمم مشو.

گفتم: به سلامت بازگرد. زهری گفت: من گفتم: یا امیرالمؤمنین! علی بن الحسین به عبادت پروردگار خود مشغول است و اصلاً تمایلی به خلافت دنیا ندارد. عبدالملک گفت: خوشا شغل امثال او. آن حضرت صاحب منقبت ها و مزیت هایی است که موجب راحتی مسلمانان است و از جمله القاب آن حضرت زین العباد است؛ زیرا که از بسیاری عبادات، آرایش عابدان و سید العباد هم لقب آن حضرت است و نیز آن حضرت را ذوالثنفات می گفتند. یعنی صاحب پینه ها.

ثنفه؛ پینه ای است که بر زانوی شتر باشد. می گویند پیشانی حضرت سجاد از بسیاری سجده ای که می کرد، سجاده است.

معنای سجاد یعنی بسیار سجده کننده. آن حضرت صاحب عزت و مناعت و مجد است و دفن شده با عمّ خود امیرالمؤمنین حسن ۷ در بقیع.(۱)

۱- . وسیلهٔ الخادم الی المخدوم، ص ۱۷۷ – ۱۸۲.

بخش ششم:محمد بن علی (امام باقر علیه السلام

اشاره

ص: ۱۴۴

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام باقر(ع)

اشاره

نام: محمد بن علی ۷

لقب: باقر العلوم

کنیه: ابا جعفر

ولادت: اول رجب سال ۵۷ هجری

محل ولادت: مدینه منوره

مدت عمر: ایشان در هنگام وفات پدرش امام زین العابدین ۷ که در سال۹۴ رخ داد، ۳۹ سال داشت.

نام مادر: «امّ عبدالله»، دختر امام حسن مجتبی ۷ ایشان از این جهت نخستین کسی بود که از طرف پدر و مادر، فاطمی و علوی بوده.

دوران امامت: هجده سال

شهادت: ایشان در سال ۱۱۴ هجری در شهر مدینه به شهادت رسید و در قبرستان معروف بقیع، در کنار پدر و جد بزرگوارش به خاک سپرده شده است.

خلفای معاصر آن حضرت

امام محمّد باقر ۷ در دوران امامت خود با زمامداران و خلفای یاد شده زیر معاصر بوده است:

۱. ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ هجری)

ص: ۱۴۵

۲. سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هجری)

۳. عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ هجری)

۴. یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ هجری)

۵. هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هجری)

بنیانگذار دانشگاه بزرگ اسلامی

امام باقر ۷ طی مدّت امامت خود، در همان شرایط نامساعد، به نشر و اشاعه حقایق و معارف الهی پرداخت و مشکلات علمی را تشریح نمود و جنبش علمی دامنه داری را به وجود آورد که مقدمات تأسیس یک دانشگاه بزرگ اسلامی را، که در دوران امامت فرزندش «امام صادق ۷» به اوج عظمت رسید، پی ریزی کرد.

امام پنجم در علم، زهد، عظمت و فضیلت سرآمد همه بزرگان بنی هاشم بوده است و مقام بزرگ علمی و اخلاقی او مورد تصدیق دوست و دشمن قرار گرفته است، به قدری روایات و احادیث در زمینه مسائل احکام اسلامی، تفسیر، تاریخ اسلام و انواع علوم از آن حضرت به یادگار مانده است که تا آن روز از هیچ یک از فرزندان امام حسن و امام حسین ۷ به جا نمانده بود.(۱)

رجال و شخصیت های بزرگ علمی آن روز و نیز عده ای از یاران پیامبر۶، که هنوز در حال حیات بودند، از محضر آن حضرت استفاده می کردند.

جابر بن یزید جُعَفی کیسان سجستانی از تابعین، و فقهائی مانند ابن مبارک،

ص: ۱۴۶

۱- . شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات، مکتبهٔ بصیرتی، ص ۲۶۱.

زهری، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، شافعی، و زیاد بن منذر نهدی از آثار علمی امام باقر ۷ بهره مند شده و سخنان آن حضرت را بی واسطه و گاه با چند واسطه نقل نموده اند.

کتب و آثار دانشمندان و مورخان اهل تسنّن مانند طبری، بلاذری، سلامی، خطیب بغدادی،ابو نعیم اصفهانی و کتبی مانند موطاء مالک، سنن ابی داود، مسند ابی حنیفه، مسند مروزی، تفسیر نقاش، تفسیر زمخشری، از مهم ترین کتب جهان تسنّن، مالامال از سخنان پرمغز و پر محتوای پیشوای پنجم است و همه جا جمله قال محمّد بن علی و یا قال محمّد الباقر به چشم می خورد.(۱)

کتب شیعه نیز در زمینه های مختلف سرشار از سخنان و احادیث حضرت باقر ۷ است و هر کس کوچک ترین آشنایی با این کتابها داشته باشد، این معنا را تصدیق می کند.

شاگردان مکتب امام باقر (ع)

حضرت باقر ۷ شاگردان برجسته ای در زمینه های فقه، حدیث، تفسیر و دهها علوم اسلامی دیگر تربیت کرده است. شخصیتهای بزرگی همانند محمّد بن مسلم، زُراره بن أعین، ابوبصیر، برید بن معاویه عجلی، جابر بن یزید، حمران بن أعین و هشام بن سالم ازتربیت یافتگان مکتب آن حضرت هستند.

امام صادق ۷ می فرمود: مکتب ما و احادیث پدرم را چهار نفر زنده کرده اند و این چهار نفر عبارتند از: زراره، ابوبصیر (لیث مرادی)، محمّد بن مسلم و

ص: ۱۴۷

۱- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۴، ص ۱۹۵.

برید بن معاویه عجلی که اگر اینها نبودند کسی از تعالیم دین و از مکتب پیامبر بهره ای نمی یافت.

این چهار نفر حافظان دین بوده اند. آنان، از میان شیعیان زمان ما، نخستین کسانی بوده اند که با مکتب ما آشنا شدند و در روز رستاخیز نیز پیش از دیگران به ما خواهند پیوست.(۱)

اوضاع و شرایط اجتماعی – سیاسی

اشاره

چنان که گفتیم،! امام باقر ۷ با پنج «تن» از خلفای اموی معاصر بود.

اینک برای این که اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی زمان امام باقر ۷ روشن گردد به

ویژگیهای هر یک از آنها در اداره جامعه و حکومت اشاره می کنم:

این خلفا با توجه به آن که در ستمگری و استبداد و خد کامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند در کشورداری و اداره امور جامعه، تفاوت هایی با هم داشتند که به آنها اشاره می شود:

۱. ولید

ولید به عمران و آبادانی علاقه داشت و تأسیسات عمومی و رفاهی مانند بیمارستان و دارالایتام ایجاد کرد. در زمان او قلمرو دولت اموی از شرق و غرب وسعت یافت و دامنه فتوحات آن تا اندلس رسید. با همه اینها او فردی فاقد علم

۱- . شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (مشهور به رجال کشی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ص ۱۳۶ (حدیث شمارة ۲۱۹).

و دانش و عنصری ستمگر و خونریز بود.

۲. سلیمان

سلیمان؛ فردی تجمل پرست، شهوت ران و شکمباره بود. او در مورد کارگزاران خود نظریات مخصوصی اعمال می کرد. بعضی را موردتوجه قرار می داد و برای از بین بردن بعضی دیگر نقشه می کشید.

او با انگیزه تعصبات قبیله ای، قبائل مصری را زیر فشار قرار داده از رقبای یمنی آن ها پشتیبانی می کرد. او موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، دو قهرمان دلیر و فاتح اندلس را مورد بی مهری قرار داد و طرد کرد.

۳. یزید بن عبدالملک

یزید بن عبدالملك؛ مردی عیاش و خوشگذران و لا ابالی بود و به هیچ یک از اصول اخلاقی و دینی پایبند نبود. از این رو دوران خلافت او یکی از سیاهترین و تاریکترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می رود.

در زمان حکومت وی هیچ فتح و پیروزی و هیچ حادثه درخشانی در جامعه اسلامی رخ نداد. سیاست و رفتار ظالمانه او موج نفرت مسلمانان را برانگیخت و حتی گروهی از بزرگان بنی امیه به اعمال او اعتراض کردند.

۴. هشام

هشام؛ مردی بخیل، خشن، گستاخ، ستمگر، بی رحم و سخنور بود.

او در جمع آوری ثروت و عمران و آبادانی می کوشید و در زمان حکومت او بعضی از صنایع دستی رونق یافت؛ اما از آنجا که وی شخصی بی عاطفه و

سختگیر بود در دوران حکومت او زندگی بر مردم سخت شد و احساسات و عواطف انسانی در جامعه رو به زوال رفت و رسم نیکوکاری و تعاون برچیده شد؛ به طوری که هیچ کس دیگری دلسوزی و کمک نمی کرد.

هشام بیش از خلفای دیگر در مورد پیشوای پنجم سخت گیری می کرد.

۵. عمر بن عبدالعزیز

از میان این خلفا باید عمر بن العزیز را استثنا کرد؛ زیرا او شخصی نسبتاً دادگر بود و با خاندان پیامبر ۶ رفتار مهر آمیز داشت.

او گامهای بزرگی چه در جهت احقاق پاره ای از حقوق پایمال شده بنی هاشم و فاطمیان وچه در جهت اجرای عدالت اجتماعی برداشت که عبارتند از:

۱. بدعت ناسزاگویی به امیر مؤمنان ۷ را، که از زمان معاویه رواج ادشت، ممنوع اعلام کرد.

۲. فدک را به فرزندان حضرت فاطمه ۳ بازگرداند.

۳. موالی، «مسلمانان غیر عرب»، را که از حقوق مساوی با عرب محروم بودند، مورد حمایت قرار داد.

۴. چنان که خواهیم گفت: او نخستین خلیفه ای بود که به صورت رسمی، ممنوعیت کتابت و تدوین احادیث را لغو و محدثان را به جمع آوری، ضبط و کتابت حدیث تشویق کرد. گویا با توجه به این خدمات او بود که امام باقر ۷ می فرمود: عمر بن عبدالعزیز نجیب دودمان بنی امیه است.(۱)

۱- . سیوطی، تاریخ الخلفا، ط ۳، تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید قاهره مطبعهٔ المدنی، ص ۲۳۰.

امام باقر(ع) در شام

یکی از حوادث مهمّ زندگی پر افتخار پیشوای پنجم، مسافرت آن حضرت به شام می باشد.

هشام بن عبدالملک، که یکی از خلفای معاصر امام باقر ۷ بوده است، همیشه از محبوبیت و موقعیت فوق العاده امام باقر بیمناک بود؛ زیرا او می دانست که پیروان پیشوای پنجم، آن حضرت را امام می دانند و همواره تلاش می کرد تا مانع گسترش نفوذ معنوی و افزایش پیروان آن حضرت گردد.

در یکی از سالها که امام باقر ۷ همراه فرزند گرامی خود «جعفر بن محمد ۷» به زیارت خانه خدا مشرف شدند، هشام نیز عازم حج شد.

در ایام حج، حضرت صادق ۷ در مجمعی از مسلمانان سخنانی در مورد فضیلت و امامت اهل بیت ۷ بیان فرمود که بلافاصله توسط مأموران به گوش هشام رسید و هشام، که پیوسته وجود امام باقر ۷ را خطری برای

حکومت خود تلقی می کرد، از این سخن به شدت تکان خورد ولی شاید بنا به ملاحظاتی در اثنای مراسم حج متعرض امام ۷ و فرزند آن حضرت ۷ نگردید. لیکن به محض آن که به پایتخت خود، دمشق، بازگشت به حاکم مدینه دستور داد تا امام باقر و فرزندش جعفر بن محمّد را روانه شام کند.

امام ناگزیر همراه فرزند ارجمندش مدینه را ترک گفته و وارد دمشق شد.

هشام برای این که عظمت ظاهری خود را به رخ امام بکشد و ضمناً به خیال خود از مقام آن حضرت بکاهد، سه روز اجازه ملاقات نداد.

شاید هم در این سه روز در این فکر بود که چگونه با امام ۷ روبرو شود و

ص: ۱۵۱

چه طرحی بریزد که از موقعیت و مقام امام ۷ در انظار مردم کاسته شود؟

مسابقه تیراندازی

البته اگر دربار حکومت هشام کانون پرورش علما و دانشـمندان و مجمع سخنرانان بود، امکان داشت که دانشمندان برجسته را دعوت نموده و مجلس بحث و منـاظره تشـکیل دهـد ولی از آنجـا که دربار خلافت زمامـداران اموی و از جمله هشام از وجود چنین دانشـمندانی خالی بود و شعرا و داستانسرایان و مدیحه گویان جای رجال علم را گرفته بودند، هشام به فکر تشکیل چنین مجلسـی نیفتاد؛ زیرا به خوبی می دانست اگر از راه مبارزه و مناظره علمی وارد شود هیـچ یک از درباریان او از عهده مناظره با امام باقر ۷ بر نخواهد آمد و از این جهت تصمیم گرفت از راه دیگری وارد شود که به نظرش پیروزی او مسلم بود.

آری! با کمال تعجب هشام تصـمیم گرفت یک مسابقه تیراندازی ترتیب داده امام ۷ را در آن مسابقه شرکت دهد تا این که به واسـطه شکست در این مسابقه امام در نظر مردم کوچک شود. به همین جهت پیش از ورود امام ۷ به قصر خلافت، عده ای از درباریان را واداشت نشانه ای نصب کردنـد و مشـغول تیراندازی شدند. همین که امام باقر ۷ وارد مجلس شد و اندکی نشست ناگهان هشام رو به امام کرد وچنین گفت:

آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمائید؟

حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازی من گذشته است، مرا معذور دار.

ص: ۱۵۲

هشام که خیال می کرد فرصت خوبی به دست آورده است و امام باقر ۷ را در یک قدمی شکست قرار داده است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که تیروکمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام ۷ دست برد و کمان را گرفت و تیر را در چله کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلب هدف زد! آنگاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و آن تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب «نُه» تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبه تیر قبلی اصابت نمود. این عمل شگفت انگیز، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داده واعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حسابهایش غلط از آب در آمده و نقشه اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سرآمد تیر اندازان عرب و عجم هستی، چگونه می گفتی پیر شده ام؟

آنگاه سر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت، سپس امام باقر و فرزند عالی قدرش ۷ را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است. این تیراندازی را چه کسی به تو آموزش داده است و در چه مدتی آن را فراگرفته ای؟

حضرت فرمود: می دانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند. من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو

اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: اباجعفر، حضرت صادق ۷، نیزمانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟

امام فرمود: ما خانـدان، اکمال دین و اتمام نعمت (امامت و ولایت) را که در آیه «الیوم أکملت لکم دینکم» آمـده از یکـدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی ماند.(۱)

فصل دوم: فضایل امام باقر ۷ از دیدگاه اهل سنت

عبدالله بن عطا مکّی

وی یکی از شخصیت های برجسته و دانشمندان بزرگ عصر امام باقر ۷ بود که می گوید:

«ما رأیت العلماء عند أحد أصغر علماً منهم عند ابی جعفر ۷ و لقد رأیت الحکم عنده کانّه متعلّم».(۲)

ترجمه: «علماء و دانشمندان را پیش هیچ کس حقیرتر و کم رنگ تر از آنچه در پیش ابوجعفر بودند، ندیدم» حکم بن عتیبه را باآن مرتبه علمی که در میان مردم داشت، در برابر آن جناب همچون کودکی دیـدم که پیش روی اسـتاد خود نشسـته باشـد و مجذوب کلام و شخصیت او گردیده بود».(۳)

امام باقر ۷ از نظر علمی در حدی بود که در بیشتر سخنان خود به آیات

۱- . محمّد بن جزیر بن رستم الطبری، دلائل الامامهْ.

۲- . مرأهْ الجنان، ج ۱، ص ۲۴۸، تذکرهْ الخواص، ص ۳۳۷، طبع نجف.

۳- . سبط ابن الجوزی، تذکرهْ الخواص، همان.

قرآن مجید استناد نموده و از کلام خدا شاهد می آورد و می فرمود:

«هر مطلبی گفتم از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرّفی کنم».(1)

ابن حجر هیثمی

وی یکی از دانشمندان برجسته اهل سنت است.

می نویسد: در مورد شخصیت امام محمد باقر ۷.

«امام محمّد باقر به اندازه گنج های پنهان معارف و دانش ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت ها و لطایف دانشها را بیان نموده که جز بر عناصری بصیرت یابد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده و جامع علوم و بر افرازنده پرچم دانش خوانده اند».(2)

احمد بن تیمیه الحرانی (متوفی ۷۲۸ ه-)

وی بنیان گذار مسلک وهابیت و مؤلف کتاب «منهاج السنّه النّبویه فی نقض کلام الشیعه» است که آن را در ردّ کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلّی نوشته و در آن از روش انتقاد منطقی منحرف شده و روش فحش و دشنام را در پیش گرفته و مطالب آن خلاف ضروریات دینی است.

از کتاب «سبل الهدی» نقل است که در تطهیر او آب دریاها کافی نیست. او درباره امام باقر ۷ در عبارت کوتاهی چنین می نویسد:

۱- . طبرسی، احتجاج، چاپ نجف، ص ۱۷۶.

۲- . ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ط ۲، قاهرهٔ مکتبهٔ القاهرهٔ، ص ۲۰.

«ابوجعفر محمّد بن علی من خیار اهل العلم و الدّین و قیل انّما سمّی الباقر لانّه بقر العلم».(۱)

ترجمه: «ابوجعفر محمّـد بن علی از نخبگان اهل علم و دین است و بدان دلیل که شکافنده علوم اسلامی بود، باقر نامیده شده است».

احمد بن محمّد بن خلّکان (۶۰۸ – ۶۸۱ ه)

وی از مشاهیر مورخین، قضات و علمای نامی قرن هفتم هجری و در اصول اشعری و در فروع شافعی مذهب بود و کتاب «وفیات الاعیان و ابناء الزمان» از اوست.

ابن خلّکان، که با تمام عظمت علمی از متعصّبین اهل سنت بوده و بیش از حد طریق عصبیت را می پیمود، درباره امام باقر ۷ می نویسد:

ابوجعفر محمّـد بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ۷ الملّقب بالباقر احد الائمه الاثنی عشر فی اعتقاد الامامیه و هو والد جعفر الصادق و کان الباقر عالماً سیداً کبیراً و انّما قیل له الباقر لانّه تبقّر فی العلم ای توسّع و التّبقّر؛ التّوسع و فیه یقول الشاعر:

یا باقر العلم لاهل التّقی / و خیر من لبّی علی الاجبل(۲)

ترجمه: «ابو جعفر محمّـد بن زین العابدین... ملقب به باقر، یکی از ائمه دوازده گانه در اعتقاد شیعه امامیه و او پدر امام جعفر صادق است.

باقر؛ عالم بزرگ و سید عظیمی بود و به این جهت به او باقر گفته می شد که

۱- . ابن تیمیه، منهاج النبویهٔ، ج ۲، ص ۱۲۳، طبع مصر، سال ۱۳۲۱.

۲- . و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۴.

علم را می شکافت و به آن توسعه می داد. شاعر در وصف او چنین می گوید:

«ای شکافنده علم برای پرهیزکاران! و ای بهترین کسی که بر کوه های حجاز لبیک گفتی». (۱)

عبدالحی بن العماد الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹ ه–)

وی صاحب کتاب «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب» است، می نویسد:

کان من فقهاء المدینه و قیل له الباقر لأنّه بقر العلم ای شقّه و عرف اصله و خفیه و توسع فیه و هو احد الائمه الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه و له کلام نافع فی الحکم و المواعظ منه. (۲)

ترجمه: «او از فقهای مدینه بود و بدان جهت او را باقر لقب دادند که علم را شکافت و اصول و خفایای آن را آشکار نمود و به آن توسعه داد.

او یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد امامیه است؛ سخنان مفید و متین در حکت و مواعظ از او رسیده است که از جمله آن سخنان زیر است:

«افراد با تقوا سهل المنال ترین و کم خرج ترین و در عین حال پر فایده ترین مردم دنیا هستند که اگر چیزی را فراموش کنی آنها تو را بدان تذکر می دهند و اگر به یاد داشته باشی کمک می کنند. از حق زاید سخن

می گویند و برپادارنده امر الهی هستند.

و نیز فرمود: دنیا را مانند منزلی بدان که ساعتی در آن توقف کرده و سپس از آن کوچ می کنی یا مانند ثروتی بدان که در خواب بدان رسیده ای و وقتی بیدار

۱– . همان.

۲– . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹.

می شوی خبری از آن نمی بینی».

عبدالرحمن الشرقاوی

شیخ عبدالله بن حجازی بن ابراهیم معروف به «شرقاوی» شافعی، شیخ جامع الازهر و مؤلف «ربیع الفؤاد فی ترتیب صلوات الطریق و الاوراد» درباره امام باقر ۷ می نویسد:

«الامام محمّد الباقر هو اعلم اهل زمانه بالقرآن و تفسیره و بالحدیث و الفقه».(۱)

ترجمه: «امام باقر اعلم زمان خود به قرآن و تفسیر و حدیث و فقه بود».

امام باقر(ع) از دیدگاه صحابی دیگر

جابر بن عبدالله انصاری

ایشان روایت می کند که رسول خدا ۶ به من

فرمود: تو یکی از فرزندان مرا در خواهی یافت که نام او موافق نام من باشد و او شکافنده علم است و او را بدین جهت باقر لقب داده اند و معنی باقر شکافنده است.

دیگر آن حضرت به جابر فرمود: چون او را دیدی سلام مرا به او برسان.

در صحیح مسلم به اسناد خود روایت کرده که حضرت امام محمّد بن علی باقر ۷ فرمود:

من با جماعتی پیش جابر بن عبدالله انصاری رفتم و او بسیار پیر شده بود و

۱- . جریدهٔ الاهرام المصریهٔ، مورخ ۱۸/۸/۱۹۷۸، ص ۱۰.

چشم او پوشیده؛ از هر یک می پرسید که تو چه کسی هستی؟ تا نوبت به من رسید. پرسید تو چه کسی هستی؟

گفتم: من محمّد بن علی بن الحسینم، بسیار خوشحال شد و گفت: خوش آمدی ای برادر زاده من و مرا پیش طلبید و چون گره بر سینه من بود باز گشود دست مبارک بر سینه من مالید. گفتم: مرا خبر ده از حج پیغمبر ۶ پس حدیث حج را تمام از برای من باز گفت... آن حدیث بسیار طولانی است و تمامی در صحیح مسلم ازروایت امام باقر ۷ که از جابر بن عبدالله انصاری روایت فرموده ثابت است.(۱)

در جای دیگر از جابر روایت شده است که رسول خدا ۶ به او فرمود: تو زنده می مانی تا فرزندی از فرزندان حسین را، که همنام من است دیدار کنی. او علم دین را به خوبی می شکافد. آنگاه که دیدارش کردی سلام مرا به او برسان.

جابر گفت: خدا عمر مرا به تأخیر انداخت تا این که امام باقر ۷ را دیدم و سلام جدش رسول خدا ۶ را به او رساندم.(۲)

۱- . صحیح بن مسلم، ج ۸، ص ۱۷۰.
۲- . اخبار الدول، ص ۱۱۱.

بخش هفتم:جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام

اشاره

ص: ۱۶۰

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: جعفر

نام پدر: امام باقر ۷

کنیه: ابو عبدالله

لقب: صادق

مادرش: ام فروه ۳

تاریخ ولادت: در هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

شهادت: در ۶۵ سالگی در سال ۱۴۸ دیده از جهان فرو بست.

محل دفن: در قبرستان معروف بقیع در کنار مرقد پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.

خلفای معاصر آن حضرت

امام صادق ۷ در سال ۱۱۴ هجری به امامت رسید. دوران امامت او مصادف بود با اواخر حکومت امویان، که در سال ۱۳۲ هجری منقرض شد، و اوایل حکومت عباسیان که از این تاریخ آغاز گردید.

امام صادق ۷ از میان خلفای اموی با افراد زیر معاصر بود:

۱. هشام بن عبدالملک (۱۰- ۱۲۵ ه ق)

ص: ۱۶۱

۲. ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵ – ۱۲۶ ه ق)

۳. یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶ – ه ق)

۴. ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶ ه ق)

۵. مروان بن محمّد مشهور به مروان حمار (۱۲۶ – ۱۲۳۲ ه ق).

خلفای عباسی معاصر با حضرت امام صادق ۷:

۱. عبدالله بن محمّد مشهور به سفّاح (۱۳۲ – ۱۳۷ ه ق)

۲. ابوجعفر مشهور به منصور دوانیقی (۱۳۷ – ۱۵۸ ه ق)

اوضاع سیاسی – اجتماعی و فرهنگی عصر امام

در میان امامان، عصر امام صادق ۷ دارای ویژگی منحصر به فردی بوده است، به گونه ای که شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آن حضرت در زمان هیچ یک از امامان دیگر وجود نداشته است؛ زیرا در آن دوره، ضعف و تزلزل حکومت بنی امیه و فزونی قدرت بنی عباس آشکار شد و این دو گروه مدتی در حال کشمکش و مبارزه با یکدیگر بودند.

از زمان هشام بن عبدالملک تبلیغات و مبارزات سیاسی عباسیان آغاز و در سال ۱۲۹ هجری وارد مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی گردید و سرانجام در سال ۱۳۲ هجری به پیروزی رسید.

با توجه به این که بنی امیه در این مدت گرفتار مشکلات سیاسی افزون بوده اند و فرصت برای ایجاد فشار و اختناق نسبت به امام و شیعیان را مانند زمان امام سجاد ۷ نداشتند، عباسیان نیز پیش از دستیابی به قدرت در پوشش شعر، طرفداری از خاندان پیامبر و گرفتن انتقام خون آنان عمل می کردند و فشاری از

طرف آنان مطرح نبود. به همین جهت این دوران، دوران آرامش نسبی و آزادی برای امام صادق و شیعیان بود و فرصت بسیار مناسبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می رفت.

شرایط خاص فرهنگی

از نظر فکری و فرهنگی نیز عصر امام صادق ۷ عصر انقلاب فکری و فرهنگی بوده است و در آن زمان شور و شوق علمی بی سابقه ای در جامعه اسلامی به وجود آمده بود. علوم مختلفی (اعم از علوم اسلامی مانند: علم قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام یا علوم بشری دیگر، مانند؛ طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و...) پدید آمده بود، به گونه ای که هر کسی که متاع فکری داشت، به بازار علم و دانش عرضه می کرد.

بنابراین تشنگی علمی عجیبی به وجود آمده بود. به همین جهت لازم بود که امام به آن پاسخ بگوید.

به برخی از عوامل پیدایش این انقلاب علمی و فکری اشاره می کنیم:

۱. آزادی و حریت فکری و عقیدتی در اسلام.

عباسیان نیز در این آزادی فکری بی تأثیر نبودند، اما ریشه این آزادی در تعلیمات اسلام بود، به طوری که عباسیان هم نمی توانستند از آن جلوگیری کنند.

۲. محیط اسلامی آن روز کاملاً یک محیط مذهبی بود و مردم تحت تأثیر تشویق های پیامبر اسلام به کسب علم، و تشویق ها و دعوت های قرآن به علم و تعلّم و تفکّر و تعقل... از عوامل اساسی این نهضت و شور و شوق علمی بوده است.

ص: ۱۶۳

۳. اقوام و مللی که اسـلام را پـذیرفته بودند؛ نوعاً دارای سابقه فکری و علمی بودند و همچون نژاد ایرانی، که از همه سابقه ای درخشان تر داشت، و مصری و سوری، از مردمان مراکز متمدن آن روز به شمار می رفتند.

این افراد به منظور درک عمیق تعلیمات اسلام، به تحقیق و جستجو و تبادل نظر می پرداختند.

۴. تسامح دینی یـا همزیستی مسـالمت آمزی بـا غیر مسـلمانان، به ویژه همزیستی با اهل کتاب را تحمل می کردنـد و این را بر خلاف اصول دینی خود نمی دانستند.

در آن زمان اهل کتاب مردمی دانشـمند و مطلع بودند و مسـلمانان و نیز با آنان بر خورد علمی داشتند و این خود زمینه بحث و بررسی و مناظره را فراهم کرد.(۱)

برخورد فرق و مذاهب

عصر امام صادق۷؛ عصر برخورد اندیشه ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف نیز بوده است که در اثر برخورد مسلمین با عقاید و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان شبهات و اشکال های گوناگونی پدید آمده بود.

در آن زمان فرقه هایی همچون معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، مشبّهه، مجسّـمیه، تناسخیه و امثال آنها پدید آمده بودند که هر کدام عقاید خود را ترویج می کردند.

۱- . شهید مطهری، مرتضی، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار علیهم السلام ، قم انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ه.ش، ص۱۴۲.

گذشـته از این در زمینه هر یک از شاخه های علوم اسـلامی نیز در میان دانشـمندان اختلاف نظری پدید می آمد؛ مثلاً در علم قرائت قرآن، تفسـیر، حدیث، فقه، علم کلام... بحث ها و مناقشات بسـیاری در می گرفت و هر کس به نحوی نظر می داد و از عقیده ای طرفداری می کرد.

دانشگاه بزرگ جعفری

امام صادق ۷ با توجه به فرصت مناسب سیاسـی که به وجود آمـده بود و با احساس نیاز شدیـد جامعه و وجود زمینه اجتماعی، نهضت علمی و فرهنگی پـدرش امـام بـاقر ۷ را دنبـال کرد و یـک حـوزه وسـیع علمی و دانشـگاه بزرگ را پی ریزی کرد و شـاگردان برجسته ای همچون هشـام بن حکم، محمّـد بن مسـلم، ابـان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان...، را تربیت کرد که تعداد آنها را بالغ بر چهار هزار نفر نوشته اند.(۱)

هر یک از این شاگردان نامدار، شخصیت های بزرگ علمی و چهره های درخشانی بودند که خدمات بزرگی به اسلام کردند و گروهی از آنان نیز دارای آثار علمی و شاگردان متعددی بودند.

به عنوان نمونه هشـام بن حکم سـی و یـک جلـد کتاب(۲) در زمینه علوم گونـاگون به خصوص رشـته هـای عقلی و طـبیعی و شیمی، که در آن روز «کیمیا»

۱- . شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبهٔ بصیرتی، ص ۲۷۱، حیدر اسد، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.

۲- . فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ط بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه ق، ص ۲۲۹.

نامیده می شد، تصنیف کرده بود که به همین خاطر به عنوان پدر علم شیمی مشهور شده است.

کتاب های جابر بن حیان به زبان های گوناگون اروپایی در قرون وسطی ترجمه گردید و تمام نویسندگان تاریخ علم از او به عظمت یاد می کنند.

وسعت دانشگاه امام صادق(ع)

اشاره

امام صادق ۷ با تمام جریان های فکری و عقیدتی آن روز برخورد کرده و موضع اسلام وتشیع را در برابر آنها روشن نمود و برتری بینش اسلام ثابت کرد.

شاگردان دانشگاه امام صادق ۷ منحصر به شیعیان نبود، بلکه پیروان مکتب اهل سنت و جماعت نیز از فیوضات مکتب آن حضرت برخوردار می شدند.

پیشوایان مشهور اهل سنت، بلاواسطه یا با واسطه، شاگرد امام صادق ۷ بوده اند که در رأس این پیشوایان «ابوحنیفه» قرار دارد که دو سال شاگرد امام بوده است.

او این دو سال را پایه علوم و دانش خود معرّفی می کند و می گوید:

«لولا السنتان لهلک نعمان»؛ اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد».(۱)

شاگردان امام از نقاط مختلف مانند؛ کوفه، بصره، واسط، حجاز و امثال اینها و نیز از قبایل گوناگون مانند؛ بنی اسد، مخارق، طی، سلیم، عطفان، أزر، خزاعه،خشعم، مخزوم، بنی ضبّه، قریش به ویژه حارث بن عبدالمطلب و بنی الحسن بن مکتب آن حضرت می پیوستند.(۲)

۱- . حیدر، اسد، همان کتاب، ج ۱، ص ۸۰، اسم ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بوده است.

۲- . حیدر، اسد، همان کتاب، ص ۳۸.

در بیان وسعت دانشگاه امام همین بس که حسن بن علی بن زیاد وشّاء، که از شاگردان امام رضا و از محدثان بزرگ بوده و طبعاً سالها بعد از امام صادق زندگی می کرد، می گوید: در مسجد کوفه «نهصد» نفر استاد حدیث مشاهده کردم که همگی از جعفر بن محمّد حدیث نقل می کردند.(۱)

امام صادق هر یک از شاگردان خود را در رشته ای که با ذوق او سازگاری داشت، تشویق و تعلیم می نمود و در نتیجه، هر کدام از آنها در یک یا دو رشته از علوم، مانند، حدیث، تفسیر، علم کلام و امثال اینها تخصّص پیدا می کردند.

گاهی امام دانشمندانی را که برای بحث و مناظره مراجعه می کردند، راهنمایی می کرد تابا یکی از شاگردان، که در آن رشته تخصص داشت، مناظره کنند.

هشام بن سالم می گوید: روزی با گروهی از یاران امام صادق در محضر آن حضرت نشسته بودیم. یک مرد «شامی» اجازه ورود خواست و پس از کسب اجازه، وارد مجلس شد.

امام فرمود: بنشین. آنگاه پرسید: چه می خواهی؟

مرد شامی گفت: شنیده ام شما به تمام سوالات و مشکلات مردم پاسخ می گویید آمده ام با شما بحث و مناظره کنم.

امام فرمود: درباره کیفیت قرائت قرآن.

امام رو به «حمران» کرد و فرمود: «حمران! جواب این شخص با تو است».

مرد شامی گفت: من می خواهم با شما بحث کنم نه با حمران.

۱- . تهذیب التهذیب، ط بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۱، ص ۸۸.

امام فرمود: اگر حمران را محکوم کردی، مرا محکوم کرده ای؟!

مرد شامی ناگزیر با حمران وارد بحث شد و هر چه شامی پرسید، پاسخ قاطع و مستدلی ازحمران شنید. به طوری که سرانجام از ادامه بحث فرو ماند و سخت ناراحت و خسته شد.

امام فرمود: حمران را چگونه دیدی؟

گفت: به راستی حمران خیلی زبردست است؛ چون هر چه پرسیدم به نحو شایسته ای پاسخ داد! شامی گفت: می خواهم درباره «لغت» و «ادبیات» عرب با شما بحث کنم.

امام رو به «ابان بن تغلب» کرد و فرمود: با او مناظره کن.

ابان نیز راه هر گونه گریزی را به روی او بست و وی را محکوم کرد.

شامی گفت: می خواهم درباره «فقه» با شما مناظره کنم!

امام به «زراره» فرمود: با او مناظره کن.

زراره نیز با او به بحث پرداخت و به سرعت او را به بن بست کشاند.

شامی گفت: می خواهم درباره کلام با شما مناظره کنم. امام به «مومن الطاق» دستور داد تا با او مناظره کند. طولی نکشید که شامی از مؤمن الطاق نیز شکست خورد. به همین ترتیب وقتی که شامی درخواست مناظره درباره استطاعت قدرت و توانایی انسان بر انجام یا ترک خیر و شر، توحید و امامت نمود، امام به ترتیب به حمزه طیار، هشام بن سالم و هشام بن حکم دستور داد با وی به مناظره بپردازد و هر سه با دلایل قاطع و منطق کوبنده، شامی را محکوم کردند.

با مشاهده این صحنه هیجان انگیز، خوشحالی و خنده ای شیرین بر لبان امام

نقش بست.(۱)

۲. نامه های سران نهضت عباسی به امام صادق(ع)

علت انقراض امویـان، ظلم و بیـدادگری به مردم و انحراف هـای آشـکار از تعلیمـات اسـلام در حکومت و کشورداری بود که مجموع آنها دست به دست هم داده خشم و نفرت مردم را برانگیخت و منجر به قیام و انقلاب مسلمانان گردید.

بزرگان عباسی از این خشم و نفرد مردم بهره برداری کرده و رهبری انقلاب را در دست گرفتند.

عوامل مؤثر در قیام مردم بر ضد امویان

۱. ظلم بر خاندان پیامبر ۶ به دست امویان.

۲. تحقیر مسلمانان غیر عرب (ایرانیان) و محرومیت آنان از حقوق اجتماعی در حکومت سلسله امویان.

عباسیان از یک طرف شعار طرفداری از خاندان پیامبر را می دادند و از طرف دیگر در صدد جلب حمایت ایرانیان بر آمدند و به همین جهت «ابومسـلم» را به خراسـان فرسـتادند تا مردم این منطقه را، که مـدتی بود آمادگی برای قیام و انقلاب پیـدا کرده بودند، برای قیام مسلحانه بسیج کند.

ابومسلم، پس از مرگ ابراهیم امام و رهبر عباسیان، به حضرت امام صادق ۷ پیشنهاد قبول بیعت کرد و طی نامه ای نوشت:

۱- . طوسـی، اختیار معرفهٔ الرجال (معروف به رجال کشـی) تحقیق حسن مصـطفوی، مشـهد، دانشـگاه مشهد ۱۳۴۸ ه ش، ص ۲۷۵-۲۷۸.

من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می کنم و اگر مایل هستی برای خلافت، کسی بهتر از شما نیست.

اما در پاسخ وی نوشت: «ما أنت من رجالی و لا الزّمان زمانی»

ترجمه: «نه تو از یاران منی و نه زمانه، زمانه من است».(۱)

«فضل کاتب» می گوید:

روزی نزد امام صادق ۷ بودم که نامه ای از «ابومسلم» رسید، حضرت به پیک فرمود: نامه تو را جوابی نیست از نزد ما بیرون شو.(۲)

ابو سلمه خلال، که بعدها به عنوان وزیر آل محمد ۶ معروف شد، چون بعد از مرگ ابراهیم امام اوضاع را به زیان خود می دید لذا بر آن شد که از آنان رو گردان شود و به فرزندان علی ۷ بپیوندد، لذا به سه تن از بزرگان علویین، مانند: جعفر بن محمّد الصادق ۷، و عبدالله محض و عمر الاشرف بن زین العابدین ۷ نامه نوشت و آن را به یکی از دوستان ایشان سپرده و گفت:

اول نزد جعفر بن محمّد الصادق ۷ برو اگر وی پذیرفت، دو نامه دیگر را از میان ببرو اگر او نپذیرفت، عبدالله محض را ملاقات کن و اگر او هم قبول نکرد، نزد عمر رهسپار شو.

فرستاده ابوسلمه نخست نزد امام جعفر بن محمد ۶ رفت و نامه ابوسلمه را به آن حضرت داد. امام صادق ۷ فرمود: مرا با «ابوسلمه» که شیعه و پیرو

۱- . شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمّد سید گیلانی، بیروت دار المعرفهٔ ۱۴۰۲ ه.ق، ج ۱، ص ۱۵۴.
۲- . کلینی، الروضهٔ من الکافی، ط ۲، طهران دارالکتب الاسلامیهٔ ۱۳۸۹ ه.ق ۲۷۴ - مجلسی، بحارالانوار، تهران المکتبهٔ الاسلامیهٔ ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۴۷، ص ۲۹۷.

دیگران است، چه کار؟

فرستاده ابو سلمه گفت: نامه را بخوانید!

خادم به دستور امام چراغ را روشن کرده و نزد امام آورد، امام ۷ نامه را در آتش چراغ انداخت و سوزانید!

پیک پرسید: جواب آن را نمی دهید؟

امام فرمود: جواب همین بود که مشاهده کردی.

پیک ابوسلمه نزد عبدالله محض رفت و نامه وی را به او داد.

وقتی عبـدالله نامه را خوانـد، فوراً نزد حضـرت صادق رفت و گفت: این نامه که اکنون به وسـیله یکی از شـیعیان ما از خراسان رسیده از ابوسلمه است که مرا به خلافت دعوت کرده است.

حضرت به عبدالله گفت: از چه وقت مردم خراسان شیعه تو شده اند؟

آیا ابو مسلم را تو پیش آنان فرستاده ای؟ آیا تو احدی از آنان را می شناسی؟

در این صورت که نه تو آنان را می شناسی و نه آنها تو را می شناسند، چگونه شیعه تو هستند؟!

عبدالله گفت: سخن تو بدان ماند که خود در این کار نظری داری؟

امام فرمود: خدا می داند که من خیراندیشی را درباره هر مسلمانی بر خود واجب می دانم چگونه آن را درباره تو روا ندارم؟!

ای عبـدالله! این آرزوهای باطل را از خود دور کن و بـدان که این دولت از آنِ بنی عباس خواهـد بود وماننـد همین نامه برای من نیز آمده است. عبدالله با ناراحتی از نزد جعفر بن محمّد بیرون رفت.

عمر بن زین العابـدین نیز با نامه ابوسـلمه برخورد منفی داشت. وی نامه را رد کرد و گفت: من صاحب نامه را نمی شـناسم که پاسخش را بدهم.(۱)

هنگـامی که پرچم هـای پیروزی به اهتزاز در آمـد و نشانه های «فتـح» نمایان شـد، ابوسـلمه برای بار دوم و طی نامه ای به امام صادق ۷ نوشت: هفتاد هزار جنگجو در رکاب ما آماده هستند. اکنون موقع خود را روشن کن.

امام باز همان جواب قبلی را داد.(۲)

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

مالک بن انس

وی فقیه معروف مدینه و امام مذهب مالکی،از مذاهب چهارگانه اهل سـنت، و مؤلف کتاب «الموطأ فی الفقه الاحمدی» اسـت که اساس مذهب مالکی و یکی از صحاح ستّه اهل سنت است.

او درباره امام صادق ۷ می نویسد:

«جعفر بن محمّد اختلفت الیه زماناً فما کنت أراه الّا علی احدی ثلاث خصال:

امـا مصـلٍّ و اما صائم و اما یقرأ القرآن(۳) و مـا رأت عینٌ و لاـ سـمعت اذن و لا خطر علی قلب بشرٍ افضل من جعفر بن محمّد الصّادق علماً و عباده و ورعاً(۴)

۱- . مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۲۵۳.
۲- . مجلسی، بحارالانوار، تهران المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۴۷، ص ۱۳۳.
۳- . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.
۴- . المجلس السنیهٔ، ج ۵، التوسل و الوسیلهٔ ابن تیمیه، ص ۵۲.

ترجمه: «مدتی نزد جعفر بن محمّد رفت و آمد می کردم. او را پیوسته در یکی از این سه حالت دیدم، یا در حال «نماز» بود و یا در حال «روزه» و یا در حال «قرائت قرآن».

در ادامه می نویسد: مردی افضل و برتر از جعفر بن محمّد صادق ۷ از نظر علم و عبادت و تقوا هرگز چشمی ندیده است و گوشی نشنیده است و به قلبی هم خطور نکرده است».

گویند وقتی که انس احادیثی از امام صادق ۷، نقل می کرد، می گفت: موثق ترین و معتبرترین مردم جعفر بن محمد ۷ به من فرمود.(۱)

ابوحنیفه؛ نعمان بن ثابت کوفی (۸۰–۱۵۰ ه– ق)

ابوحنیفه معروف به امام اعظم و امام مذهب حنفی، یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت، درباره امام صادق ۷ چنین می گوید:

«ما رأیت افقه من جعفر بن محمّد لما اقدمه المنصور بعث الی فقال: یا ابا حنیفه انّ النّاس قد افتتنوا بجعفر بن محمّد فهیئی له من المسائل الشداد فهیّأت له اربعین مسأله ثم بعث الی ابو بجعفر و هو بالحیره فاتیته فدخلت علیه و جعفر بن محمّد جالس عن یمینه فلمّا ابصرت به دخلتنی من الهیبه لجعفر بن محمّد الصادق مالم یدخلنی لابی

جعفر...(۲)

ترجمه: «من هرگز فقیه تر از جعفر بن محمّد ندیده ام؛ چون «منصور» خلیفه

ص: ۱۷۳

۱- . ذهبی، تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- . مناقب ابی حنیفه، للموفق، ج ۱، ص ۱۷۳، جامع اسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲ - تذکرهٔ الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۵۷.

عباسی دنبال من فرستاد و گفت: مردم به جعفر بن محمد علاقه مند شده اند. میل دارم برای او مسائلی طرح کنی که بسیار مشکل باشد. من هم چهل مسأله از مسائل مشکل را جمع آوری کردم. منصور، که در حیرت بود، به دنبال من فرستاد. نزد او رفتم و داخل مسجد شدم. دیدم جعفر بن محمّد طرف راست او نشسته است، وقتی نظرم به او افتاد، هیبت جعفر بن محمّد بیش از منصور وجودم را فراگرفت، سلام کردم.

منصور محلی را به «من» نشان داد و «من» نشستم، سپس رو به جعفر بن محمد کرد و گفت:

یا اباعبدالله! این مرد «ابوحنیفه» است.

جعفر بن محمّد فرمود: بلی! او را می شناسم.

سپس منصور به من گفت: ای ابوحنیفه! ازمسائلی که داری بر ابوعبدالله عرض کن.

من یک یک آن مسائل را طرح کردم و او جواب می داد و می گفت: شما در این مسأله این طور می گویید و اهل مدینه این طور و ما این طور می گوییم و در بعضی از مسائل ممکن است تابع شما و و در بعضی دیگر نظر اهل مدینه را بپذیریم و احیاناً ممکن است، مخالف نظر یکی از شما و اهل مدینه یا هر دو شویم. من تمام آن چهل مسأله را طرح کردم و حتی یکی از آنها را بدون جواب نگذارد.

ثمّ قال ابوحنیفه: السنا روینا أن أعلم النّاس اعلمهم باختلاف الناس؟

سپس ابوحنیفه گفت: مگر نه آن است که هر کس به اختلاف آرای

مردم آگاهتر است، اعلم مردم است؟

ابوحنیفه می گوید:

«لو لا السنتان لهلک نعمان»؛

«اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد».

آلوسی می گوید: این امام اعظم ابوحنیفه است که افتخار می کند و با زبان فصیح می گوید: اگر آن دو سالی که در خدمت امام جعفر بن محمد ۷ نشستم، نبود نعمان بن ثابت، هلاک می شد».(۱)

عبدالکریم بن ابی العوجاء (مقتول ۱۵۵)

ابن ابی العوجاء از زنادقه و ملاحده عرب زمان امام صادق ۷ و از شاگردان «حسن بصری» درباره امام صادق ۷ می گوید:

«ما هذا ببشر و ان کان فی الدینا روحانی یتجسد اذا شاء و یتروح اذا شاء فهو هذا و اشار الی الصادق.(۲)

ترجمه: «اگر در دنیا کسی وجود داشته باشد که بتواند هر وقت خواست در قالب جسد و هر وقت خواست در قالب روح جلوه کند او این مرد یعنی امام صادق است، این امام صادق بشر نیست».

عمرو بن ابی المقدام

وی می گوید: «کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمّد علمت انّه من سلاله

۱- . التحفهٔ الاثنی عشریه، ص ۸.

۲- . اسد حیدر، الامام صادق و المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۵۴.

النبیین».(۱)

ترجمه: «هرگاه به محمّد بن جعفر می نگریستم یقین پیدا می کردم که او از نسل پیامبران است».

سفیان بن سعید الثوری (متوفی ۱۶۱ ه-)

به گفته ابن خلّکان، «سفیان» در حدیث و علوم دیگر امام و پیشوا بوده و تمامی اهل سنت به دیانت، ورع، زهد و وثاقت وی متفق هستند.(۲)

او از اهالی کوفه و مردی صوفی و عامی بود. وی درباره امام صادق می گوید:

«دخلت علی جعفر بن محمّد فقال لی: یا سفیان اذا کثرت هومک فأکثر من لا حول و لاقوه الا با الله العلی العظیم. و اذا تدارکت علیک النّعم فأکثر من الحمدلله و اذا ابطأعنک الرّزق فأکثر من الاستغفار»(۳)

ترجمه: «به خدمت جعفر بن محمّد شرفیاب شدم به من فرمود: ای سفیان! هنگامی که حزن و اندوه دامنگیر تو شد، «لا حول و لاقوه الا با الله العلی العظیم» را زیاد بگو و اگر نعمت زیاد برایت فراهم شد ذکر «الحمدلله» را زیاد کن و اگر روزیت به تأخیر افتاد زیاد استغفار کن».

ابن حجر عسقلانی (۷۳۳-۸۸۲ ه-)

وی در مورد امام جعفر صادق ۷ می نویسد:

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴، منهاج السنهٔ، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲- . ابن خلکان؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷، ش ۲۴۲.

۳- . العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲۱.

«جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب فقیه صدوق»(۱)

ترجمه: «جعفر بن محمّد فقیه بسیار راستگو بود».

منصور دوانیقی

وی دومین خلیفه عباسی است. درباره امام صادق ۷ گفت:

«ان جعفراً کان ممن قال الله فیه «ثم اورثنا الکتاب الّذین اصطفیناه من عبادنا» و کان ممن اصطفاه الله و کان من السابقین فی الخیرات و انه لیس من اهل بیت الا و فیهم محدث و ان جعفر بن محمّد محدثنا الیوم»(۲)

ترجمه: «جعفر بن محمّد (امام صادق) از کسانی است که خداوند درباره او فرمود: «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود میراث دادیم».

او از کسانی است که خداوند او را برگزید و از سبقت گیرندگان در امور خیر است و در هر دوره از خاندان نبوت حتماً یک محدث باید باشد و جعفر بن محمّد محدث زمان ماست. وقتی که با امام صحبت می کرد، می گفت: ای ابا عبدالله! ما همیشه از دریای علم تو توشه بر می گیریم و به سوی تو می آییم و چون نزدیک تر می شویم از کوری و بی بصیرتی خارج شده و تاریکی های ما به نور تو روشن می گردد».

۱- . تقریب التهذیب، ص ۶۸.

۲- . المناقب، ج ۲، ص ۳۰۲.

عبدالرحمن بن الجوزی (متوفی ۵۹۷ ه‍–)

مفسر، واعظ، محدث، حافظ و علامه عصر، و امام وقت خود، درباره امام صادق ۷ چنین می گوید:

«جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین کان مشغولاً بالعباده عن حبّ الریاسه».(۱)

ترجمه: «جعفر بن محمّد به دلیل اشتغال به عباد، حبّ ریاست را به فراموش سپرده بود».

ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳ ه‍–)

وی مفتی حجاز و فقیه شافعی و مؤلف «الصواعق المحرقه» است.

در مورد امام جعفر صادق ۷ چنین می نویسد:

«افضلهم و اکملهم جعفر الصادق و من ثمّ کان خلیفته (ای الباقر) و وصیه و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته فی جمیع البلدان روی عنه الائمه الا اکابر.(۲)

ترجمه: «افضل و اکمل فرزندان امام باقر، جعفر صادق است و لذا جانشین و وصی او بود. مردم به اندازه ای از وی علوم نقل کردند که در تمام نقاط دنیا منتشر شد و شهرتش سراسر جهان را فراگرفت».

۱- . صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۹۴.

۲- . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲.

عمر بن بحرالجاحظ (متوفی ۲۵۵ ه‍–)

یکی از دانشمندان مشهور اهل سنت در قرن سوم است. وی در مورد شخصیت امام صادق ۷ می نویسد:

جعفر بن محمّد الّذی ملاء الدّنیا علمه و فقهه و یقال: انّ ابا حنیفه من تلامذته و کذلک سفیان الثوری، و حسبک بهما فی هذا الباب.(۱)

ترجمه: «جعفر بن محمد، کسی است که علم و فقه او دنیا را پر کرده است و گفته می شود که ابو حنیفه و همچنین سفیان ثوری از شاگردان او بودند و تلمذ این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است».

احمد بن محمّد ابن ابراهیم ابن خلکان (متوفی ۶۸۱ ه‍–)

وی از مشاهیر، مورخین، قضات و از علمای نامی قرن هفتم هجری و مؤلف کتاب «وفیات الاعیان» است. درباره امام صادق ۷ می نویسد:

«ابو عبدالله جعفر بن محمّد الباقر بن علی بن العابدین بن الحسین بن علی بن ابیطالب «رضی الله عنهم اجمعین»، احد الائمه الاثنی عشر علی مذهب الامامیه و کان من سادات آل البیت و لقب با الصادق لصدقه و فضله اشهر من أن یذکر و کان تلمیذه ابو موسی جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتاباً یشتمل علی الف ورقه تتضمن رسائل جعفر الصادق و هی خمسمأه رساله.(۲)

ترجمه: «او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه و از بزرگان اهل بیت رسول خداست و از آن جهت به او صادق می گفتند که در گفتارش صادق بود و

ص: ۱۷۹

۱- . سدوبی،رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶.

۲- . ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۱، ش ۱۲۸.

فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که به بیان آید. «ابو موسی جابر بن حیان طرطوسی» شاگرد او بود.

«جابر بن حیان» کتابی تألیف کرده است مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله و این رساله ها از تعلیمات جعفر بن محمّد صادق بود».

محمّد بن ابی القاسم عبدالکریم بن احمدشهرستانی

وی از مشاهیر فقها و متکلمین اشعری و مؤلف کتاب معروف «الملل و النحل» است.

در مورد امام صادق ۷ می نویسد:

«جعفر بن محمد الصادق هو ذو علم عزیز و ادب کامل فی الحکمه و زهد فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد اقام بالمدینه مده یفید الشیعه المنتمین الیه و یقبض علی الموالین له اسرار العلوم، ثم دخل العراق و اقام بها مده، ما تعرّض للامامه قطّ و لا نازع فی الخلافه احداً و من غرق فی بحر المعرفه لم یقع فی شطّ و من تعلّا الی ذروه الحقیقه لم یخف من خط.(۱)

ترجمه: «دانش و آگاهی او در فرهنگ و مذهب فوق العاده زیاد و اطلاعات وسیعی درباره مسائل حکمت داشت و از پرهیزگاری عظیمی برخوردار بود و از شهوات وهوسرانی ها پرهیز داشت.

او مدت زیادی در مدینه اقامت گزید و به شیعیان، که از او پیروی می کردند، بهره زیادی رسانید و دوستانش را از سر چشمه علوم غیبی خود بهره مند

۱- . ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۷۲، ط ۲ - ترجمه، ج ۱، ص ۲۱۸.

ساخت.

پس از آن رهسپار عراق شد و مدتی در آنجا اقامت گزید و با هیچ کس در امر امامت و خلافت به نزاع برنخواست».

دکتر احمد امین نصری (معاصر)

وی مؤلف «ظهر الاسلام» است و می نویسد:

«الامام جعفر الصادق، فانه كان من اوسع الناس علماً و كلاماً عاش من سنه ۸۳ الی سنه ۱۴۸ ه- و قد لقب بالصّادق لصدقه...»(۱)

ترجمه: «امام جعفر صادق ۷ وسعت علم و اطلاعاتش در میان مردم بی نظیر بود.

از سال ۸۳ تا سال ۱۴۸ ه-.ق زندگی کرد و به خاطر صدقش به «صادق» ملقب بود».

السید محمّد صادق

وی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه «قاهره» است و می گوید:

«كان بيت جعفر الصادق كالجامعه يزدان على الدوام بالعلماء الكبار فی الحديث و التفسير و الحكمه و الكلام، فكان يحضر مجلس در سه فی اغلب الاوقات الفان و بعض الاحيان اربعه الاف من العماء المشهورين و قد الّف تلاميذه من جميع الاحاديث و الدروس التی كانوا يتلقونها فی مجلسه مجموعه من

۱- . ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۱۴.

الکتب تعد بمثابه دائره المعارف للمذهب الشیعی أو الجعفری.(۱)

ترجمه: «بیت امام صادق مثل دانشگاه دائماً از بزرگان و علماء در رشته های مختلف علوم چون حدیث، تفسیر، حکمت و کلام پُر بود و در مجلس درسش بیشتر اوقات دو هزار نفر و گاهی چهار نفر از علمای مشهور حاضر می شدند.

شاگردان تمام دروس و احادیث او را در مجموعه ای از کتب جمع آوری کرده اند که به مثابه دائره المعارف برای مذهب شیعه، مذهب جعفری، به شمار می آید».

دکتر کامل مصطفی شیبی (معاصر)

وی دارای مدرک دکترا در فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان، و استاد دانشگاه «بغداد» و مؤلف کتاب «الصله بین التصوف و التّشیع» است.

وی درباره امام صادق می نویسد:

«آنچه قابل ملاحظه است، آن است که امام جعفر صادق استاد نخستین کسی بوده است که به کار کیمیا شهرت یافته است».(۲)

۱- . بنقل اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۲.

۲- . شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ص ۹۰-۱۸۹، ترجمهٔ دکتر علی اکبر شبعانی.

بخش هشتم:موسی بن جعفر علیه السلام

اشاره

ص: ۱۸۳

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: موسی ۷

لقب: کاظم

پدر: پیشوای ششم؛ امام صادق ۷

مادر: حمیده ۳

تاریخ ولادت: به سال ۱۲۸ هجری در سرزمین «ابواء» چشم به جهان گشود.

شهادت: ۲۵ رجب سال ۱۸۳ (۱۸۶ ه.ق) دیده از جهان فرو بست.

محل دفن: در کاظمین به خاک سپرده شد.

مدت امامت: از سال ۱۴۸ هجری، که امام صادق ۷ به شهادت رسید، دوران امامت آن حضرت آغاز گردید.

مدت عمر: ۵۵ سال

خلفای معاصر آن حضرت

۱. منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ هجری)

۲. محمّد معروف به مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هجری)

۳. هادی (۱۶۹-۱۷۰ هجری)

۴. هارون (۱۷۰-۱۹۳ هجری)

هنگام شهادت امام صادق ۷ منصور دوانیقی، خلیفه مشهور و ستمگر عباسی، در او قدرت و تسلّط بود.

ص: ۱۸۴

منصور کسی بود که برای تثبیت پایه های حکومت خود انسانهای فراوانی را به قتل رسانید. او در این راه نه تنها شیعیان بلکه فقها و شخصیت های بزرگ جهان تسنّن را نیز، که با او مخالفت می ورزیدند، سخت مورد آزار قرار می داد؛ چنانکه «ابوحنیفه» را به جریم این که بر ضد او به پشتیبانی از «ابراهیم» پسر عبدالله محض و رهبر قیام ضد عباسی در عراق فتوا داده بود، شلاق زد و به زندان افکند.(۱)

امام کاظم؛ پس از شهادت پدر، در سن ۲۰ سالگی با چنین زمامدار ستمگری که حاکم بلا منازع قلمرو اسلامی به شمار می رفت، روبرو گردید.

منصور وقتی که توسط «محمّد بن سلیمان» فرماندار مدینه از شهادت، امام صادق ۷ آگاه شد، طی نامه ای به وی نوشت: اگر جعفر بن محمّد، شخصی را جانشین خود قرار داد، او را احضار کرده و گردنش را بزن.

طولی نکشید که گزارش فرماندار مدینه به این مضمون به بغداد رسید:

جعفر بن محمد ضمن وصیت نامه رسمی خود «پنج» نفر را به عنوان وصی خود برگزیده است:

۱. خلیفه وقت، منصور دوانیقی!

۲. محمّد بن سلیمان؛ فرماندار مدینه (گزارش دهنده!)

۳. عبدالله بن جعفر بن محمّد (برادر بزرگ امام کاظم)

۴. موسی بن جعفر ۷

۵. حمیده (همسر آن حضرت!)

۱- . عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفا بغداد، مکتبهٔ المثنی، ص ۲۵۹.

فرمانـدار در ذیل آن نامه کسب تکلیف کرده بود که کـدام یک از این افراد را بایـد به قتل برسانـد؟! منصور، که هرگز تصور نمی کردبا چنین وضعی روبرو شود، فوق العاده خشمگین گردید و فریاد زد: اینها را نمی شود کشت!

البته وصـیت نامه امام یک حرکت سیاسی بود؛ زیرا حضرت صادق ۷ قبلاً امام بعد و جانشـین واقعی خود، یعنی حضرت کاظم ۷ را به شـیعیان خـاص و خانـدان علوی معرّفی کرده بود ولی از آنجا که از نقشه های شوم و خطرناک منصور آگاهی داشت، برای حفظ جان پیشوای هفتم چنین وصیت نمود.

موسـی بن جعفر، نه تنها از نظر علمی تمام دانشـمندان و رجال علمی آن روز را تحت الشـعاع قرار داده بود بلکه از نظر فضایل اخلاقی و صـفات برجسته انسانی نیز زبانزد خاص و عام بود. به طوری که تمام دانشمندان، که با زندگی پر افتخار آن حضرت آشنایی داشتند، در برابر عظمت و شخصیت اخلاقی آن حضرت سر تعظیم فرود آوردند که به یک نمونه اشاره می شود:

ابن حجر هیثمی، دانشمند و محدث مشهوراهل تسنّن، می نویسد:

«موسی کاظم» وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود.

وی در پرتو عفو، گذشت و بردباری فوق العاده ای که در رفتار با مردم نادان از خود نشان می داد، لقب کاظم را دریافت کرد و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی رسد.(۱)

۱- . مختصر تاریخ العرب، ط ۲، ص ۲۰۹.

خلفای معاصر امام کاظم(ع)

۱. مهدی عباسی

اشاره

دوران سیاه خلافت منصور، که سایه شوم آن در سراسر کشور اسلامی سنگینی می کرد، با مرگ وی به پایان رسید و مردم پس از ۲۲ سال رنج و فشار نفس راحتی کشیدند. پس از او فرزندش «محمّد» مشهور به «مهدی» روی کار آمد.

زمامداری مهدی نخست با استقبال گرم عموم مردم روبرو گردید؛ زیرا وی نخست باغ سبزی به مردم نشان داد و با اعلام فرمان «عفوعمومی» تمام زندانیان سیاسی را اعم از بنی هاشم و دیگران آزاد ساخت و به قتل و کشتار و شکنجه مردم خاتمه داد و تمام اموال منقول و غیر منقول مردم را، که پدرش مصادره و ضبط کرده بود، به صاحبان آنها تحویل داد و مقدار زیادی از موجودی خزانه «بیت المال» را میان مردم تقسیم کرد.(۱)

البته اگر این برنامه ادامه پیدا می کرد آثار و نتایج درخشانی به بار می آورد ولی متأسفانه طولی نکشید که برنامه عوض شد و خلیفه جدید چهره اصلی خود را آشکار ساخت و برنامه های ضد اسلامی خلفای پیشین را از سر گرفت.

او روش خوشگذرانی و عیاشی را دایر کرد و ندیمان را، که در ابتدای خلافت به دربار راه نمی داد، مورد توجه فوق العاده قرار داد و هر چه خیر اندیشان و رجال بی غرض عواقب ناگوار این کار را گوشزد کردند،ترتیب اثر

۱- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی نجف، ۱۳۸۴ ه ق، ج ۳، ص ۱۳۲.

نداد و گفت:

«آن دم خوش است که در بزم بگذرد و زندگی بدون ندیمان در کام من گوارا نیست.(۱)

خلیفه؛ که سرگرم خوشگذرانی های خود بود از آگاهی به وضع مردم دور ماند و در نتیجه فساد و رشوه خواری رواج یافت و مأموران مالیات عرصه را بر مردم تنگ کردند. خود وی نیز بنای سختگیری گذاشت و برای نخستین بار مالیاتی بر بازارهای بغداد بست و زندگی کشاورزان فوق العاده پریشان گشت و از شدت فشار و سختی به ستوه آمدند.(۲)

سختگیر فوق العاده نسبت به علویان

طرز رفتار «مهدی» از جهات مختلف با پدرش منصور تفاوت داشت ولی از یک جهت روش هر دو همانند بود؛ زیرا مهدی نیز از سختگیری و فشار نسبت به بنی هاشم فروگذار نمی کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می داد.

مهدی، که فرزندان علی ۷ را برای حکومت خود خطرناک می دانست، همواره در صدد سرکوب کردن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می شد. او با گرایش به سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی بیشتر مبارزه می کرد.

مورخان می نویسند: «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام مرگ خود وصیت نامه ای نوشت و برای امضا مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول خواندن

ص: ۱۸۸

۱- . عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۲۷۷.

۲- . شریف القرشی، باقر، حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۶.

وصیتنامه شد. همین که به جمله ای رسید که «قاسم» ضمن بیان عقاید اسلامی خود. پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام و علی ۷ را به عنوان امام و جانشین معرّفی کرده بود؛ وصیت نامه را به زمین پرتاب نمود و آن را تا آخر نخواند».(۱)

۲. هادی عباسی

در سال ۱۶۹ هجری، پس از مرگ «مهـدی عباسـی» فرزنـدش «هادی» که جوان خوشـگذران و مغرور و ناپخته بود، به خلافت رسید.

حکومت وی سرچشـمه حوادث تلخی گردید که برای جامعه اسلامی بسیار گران تمام شد. هنگامی که هادی بر مسند خلافت تکیه زد، هنوز ۲۵ سال تمام نـداشت و از جهات اخلاقی به هیـچ وجه شایسـتگی احراز مقام خطیر خلافت و زمامـداری جامعه اسلامی را نداشت.

او جوان میگسار، سبک سر و بی بند و بار بود. در دوران خلافت او، کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود و همه ایالات و اسـتان ها به اصـطلاح مطیع حکومت مرکزی بودند، بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی دستخوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج نارضایتی های عمومی پدیدار گشت.

البتـه علـل مختلفی مـوجب پیـدایش ایـن وضـع شـد. ولی عـاملی کـه بیش از از هر چیزی به نارضـایتی و خشم مردم دامن زد، سختگیری «هادی» نسبت به بنی هاشم و فرزندان علی ۷ بود. او از آغاز خلافت، سادات و بنی هاشم را زیر

۱- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادق، ج ۶، ص ۸۴.

فشـار طـاقت فرسـا قرار داد و «حق» آنهـا را، که از زمـان خلافت «مهـدی» از بیت المال پرداخت می شـد، قطع کرد و با تعقیب مـداوم آنـان رعب و وحشت شدیـدی در میـان آنـان به وجود آورد و دسـتور داد: آنان را در مناطق مختلف بازداشت نموده و روانه بغداد کنند.(۱)

۳. هارون الرشید

زمامـداران اموی و عباسـی، که چندین قرن به نام اسـلام بر جامعه اسـلامی حکومت کردند، برای اسـتواری پایه های حکومت خـود و به منظـور تسـلط بیشـتر بر مردم در پی کسب نفـوذ معنـوی در دلهـا و جلب اعتمـاد و احـترام مردم بودنـد تـا مسـلمانان زمامـداری آنـان را از جـان و دل پـذیرفته و اطاعت از آنان را وظیفه و واجب دینی خود بداننـد! از آنجا که اعتقاد قلبی چیزی نیست که بـا زور و قـدرت به وجود آیـد یا با زور از بین برود، ناگزیر از راه عوام فریبی وارد شـده و با نقشه های مزوّرانه برای کسب نفوذ معنوی تلاش می کردند.

البته در این زمینه عباسـیان، بر حسب ظـاهر، برگ برنـده ای در دست داشـتند که امویـان فاقـد آن بودنـد و آن عبـارت بـود از خویشاونـدی و قرابت با خاندان پیامبر اسـلام ۶. بنی عبـاس که از نسل عباس بن عبـدالمطلب، عموی پیامبر اسلام ۶، بودند از انتصـاب خود به خانـدان رسالت بهره برداری تبلیغاتی نموده و خود را وارث خلافت معرّفی می کردنـد. با این حال و به دلایل ذیل تبلیغات آنان در برابر پیشوایان بزرگ تشیع کارساز نبود؛

۱- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف منشورات المکتبهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۴۲.

اولاً در موضوع خلافت مسئله وراثت مطرح نیست بلکه آنچه مهم است شایستگی، عظمت و پاکی خود رهبر و پیشوا است.

ثانیاً: بر فرض این که وراثت در این مسئله دخیل باشد، باز فرزندان امیر مؤمنان ۷ مقدم بر دیگران بودند؛ زیرا قرابت نزدیک تری با پیامبر ۶ داشتند.

پیشوایان بزرگ شیعه، که هم شایستگی شخصی و هم انتصاب نزدیک به پیامبر اکرم ۶ راداشتند، همواره مورد احترام و توجه مردم بودند. علیرغم تلاشی که زمامداران اموی و عباسی برای کسب نفوذ معنوی به عمل می آوردند، محبوبیت عمومی پیشوایان بزرگ دینی شیعه همچنان در حال گسترش بود.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

ابن ابی الحدید (۶۵۶-۵۸۶ ه.ق)

عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه درباره حضرت موسی بن جعفر ۷ می نویسد:

«موسی بن جعفر بن محمد و هو العبد الصالح جمع من الفقه و الدّین و النّسک و الصبر...»(۱)

ترجمه: «موسی بن جعفر بن محمّد؛ بنده صالح خدا بود و فقاهت، دیانت، پرهیزگاری حلم و بردباری را در خود جمع کرده بود».

ص: ۱۹۱

۱- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۹۱، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم.

محمد بن احمد بن ذهبی (۶۷۳-۷۴۷ ه.-ق)

محمـد بن احمـد بن عثمـان بن قایمـاز، مشـهور به «ذهبی»، محـدث، مورخ و رجالی که در هر سه رشـته تالیفات مفیـدی دارد. «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» یا «فی اسماء الرجال» از آثار او است. وی درباره امام موسی کاظم ۷ می نویسد:

«و قد کان موسی بن جعفر ۷ من أجود الحکماء و من العباد و الاتقیاء».(۱)

ترجمه: «موسی بن جعفر از سخاوتمندترین حکماء و از عبادت کنندگان پرهیزگار بود».

محمّد بن ادریس؛ ابو حاتم رازی (متوفی ۲۷۷ ه-)

وی از اکابر علمای اهل سـنت در طبقه «بخاری» بود. در فقه و اختلاف تابعین و صحابه تألیفات زیادی دارد. درباره امام موسی کاظم ۷ می نویسد:

«ثقه، صدوق، امام من ائمه المسلمین»(۲)

ترجمه: «موثق و بسیار راستگو و امامی از ائمه مسلمین است».

یحیی بن الحسن بن جعفر العقیقی (۲۱۴-۲۷۷ ه-)

وی نسّـابه، مورخ و نخستین کسـی است که در موضوع انساب الطالبیین کتاب تألیف کرده است. «اخبار المـدینه» و «نساب آل ابی طالب» از تألیفات اوست.

او درباره امام موسی کاظم ۷ می نویسد:

۱- . میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۰۱.

۲- . به نقل منهاج السنهٔ، ج ۲۰، ص ۱۲۴، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

«کان موسی بن جعفر یدعی العبد الصالح من عبادته و اجتهاده».(۱)

ترجمه: «موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده می شد».

احمد بن حجر الهیثمی

صاحب «الصواعق المحرقه» (متوفی ۹۷۳ ه) می نویسد:

«ورث أباه علماً و معرفه و کمالاً و فضلاً سمّی الکاظم لکثره تجاوزه و حلمه و کان معروفاً عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله و کان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم».(۲)

ترجمه: «موسی کاظم علم و معرفت و فضل و کمال را از پدرش به ارث برده و در اثر عفو و گذشت و بردباری که در رفتار با مردم «نادان» از خود نشان می داد، ملقب به «کاظم» شد. بین مردم عراق به «باب الحوائج عندالله» معروف بود و در زمان او کسی در معارف الهی و دانش وجود و بخشش به پای او نمی رسید».

حافظ أبی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (متوفی۴۶۳ ه-)

وی فقیه، محدث، ادیب و از مشاهیر حفاظ و فقها است و تألیفات او را در حدود یکصد جلد کتاب نوشته اند که مشهورترین آنها «تاریخ بغداد» است.

وی درباره امام موسی کاظم ۷ می نویسد:

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

۲- . الصواعق المحرقة، ص ۷۱.

«كان موسى بن جعفر يدعى العبد الصّالح من عبادته و اجتهاده روى اصحابنا انه دخل مسجد رسول الله ۶ فسجد سجده فى اوّل اللّيل و سمع و هو يقول فى سجوده عظم الذنب من عندى فليحسن العفو عندك يا أهل التّقوى و يا اهل المغفره فجعل يرددها حتى اصبح و كان سخياً كريماً و كان يبلغه عن الرجل انّه يؤذيه فيبعث اليه بصره فيها الف دينار و كان يصر الصّرر ثلاث مائه دينار و اربعمأه دينار و مأتى دينار ثم يقسمها بالمدينه و كان مثل صرر موسى بن جعفر ۷ اذا جاءت الانسان الصّره فقد استغنى».(۱)

ترجمه: «موسى بن جعفر به جهت كثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» ناميده شد. اصحاب ما روايت كرده اند كه او اول شب داخل مسجد رسول خدا شد و به سجده رفت. و شنيده شد كه در سجده مى گفت: «عظم الذنب من عندى فليحسن العفو عندك...». اين ذكر را چندان مداومت فرمود كه سپيده صبح دميد.

او سخاوتمند و بزرگوار بود و كسى كه باوى بدى مى كرد، كيسه هزار دينارى برايش مى فرستاد و كيسه ها را ۳۰۰ دينار، ۴۰۰ دينار و ۲۰۰ دينار بسته بندى مى كرد و در ميان فقراى مدينه تقسيم مى نمود. معروف بود كه اگر كيسه اى از آن حضرت به كسى برسد، فقر و تنگدستى را پشت سر مى گذارد».

كمال الدين محمّد بن طلحه شافعى (۵۸۳-۶۵۲ ه-)

ابو سالم نصيبى از اكابر و رؤساى علماى شافعى و مؤلف كتاب «مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول» است.

۱- . تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷-۲۸.

وی درباره امام کاظم ۷ می نویسد:

«هو الامـام الکـبیر القـدر العظیم الشـأن الکبیر المجتهـد الجـادّ فی الاجتهـاد المشـهور بالعبـاده المواظب علی الطاعـات المشـهور بالکرامات یبت اللّیل ساجـداً و قائماً و یقطع النّهار متصـدّقاً و صائماً و لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین علیه دعی کاظماً کان یجـازی المسیء باحسـانه الیه و یقابـل الجـانی بعفوه عنه و لکثره عبـاداته کـان یسـمّی بالعبـد الصّالـح و یعرف فی العراق بباب الحوائـج الی الله لنجـح مطالب المتوسـلین الی الله تعاملی بکراماته تحارّ منها العقول بأن له عنـدالله تعالی قـدم صدقٍ لاتزول و لا تزل...(۱)

ترجمه: «او امامی است کبیر القدر، عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجدّ در اجتهاد، مشـهور به عبادت، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات. شب را در حال سـجده و قیام به روز و روز را به آخر می رسانـد. با تصـدق و روزه به پایان می برد و به سـبب کثرت حلمش و گذشـتش از جرم تقصـیر کننـدگان «کـاظم» خوانـده می شـد و کسـی که به او بـدی می کرد او را با احسان و نیکی جواب می داد و کسـی که به او جنـایت می کرد بـا عفو و گـذشت مقـابله می نمود و به جهت کثرت عبـاداتش «عبـد صالـح» نامیده شد.

او در عراق با نام «باب الحوائج الی الله» شناخته می شد؛ زیرا هر کس به او متوسط می شد به حاجت خود می رسید. کراماتش عقل ها راحیران می کند و مسلم است که برای آن حضرت نزد خداوند سابقه نیک است که قابل زوال

۱- . مطالب السؤل، ص ۸۳، چاپ سنگی که با کتاب تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی در ایران چاپ شده است.

نیست».

احمد بن محمّد بن ابی بکر بن خلّکان (۶۰۸-۶۸۱ه-)

وی درباره امام موسی کاظم ۷ می نویسد:

«ابو الحسن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب احد الائمه الاثنی عشر رضی الله عنهم أجمعین».

قال الخطیب فی تاریخ بغداد:

«کان موسی یدعی «العبد الصالح» من عبادته و اجتهاده... و کان یسکن المدینه فأقدمه المهدی ببغداد فحبسه فرأی فی النّوم علی بن ابی طالب ۷ و هو یقول: یا محمد! فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم؟(۱)

قال الربیع: فأرسل الی لیلاً فراعنی ذلک فجئته به فعانقه و اجلسه الی جانبه وقال...»

ترجمه: «ابو الحسن موسی بن کاظم بن جعفر صادق... یکی از ائمه دوازده گانه، که خداوند از همه آنها راضی باشد، به شمار می رود. خطیب در تاریخ خو می نویسد: موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده شد.

ساکن مدینه بود. [پس از آن که] مهدی خلیفه عباسی او را به بغداد احضار کرد و در آنجا زندانی نمود. شبی علی بن ابی طالب ۷ را در خواب دید که به

۱- . محمد / ۲۲.

او فرمود: ای محمد! اگر به حکومت رسیدید می خواهید در زمین فساد کنید. پیوند و خویشاوندیتان را قطع نمائید؟

ربیع گفت: همان شب، مهدی مرا احضار کرد و دستور داد موسی بن جعفر را پیش او بیاورم. ربیع می گوید: با عجله پیش مهدی آمدم. دیدم او با صدای زیبای خود آیه «فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض و...» را خواند و به من دستور داد هر چه زودترموسی بن جعفر را نزد او بیاورم. من نیز شبانه آن حضرت را نزد مهدی آوردم. همین که او را دید، برخاست و دست به گردن او انداخت و او را در کنار خود نشاند و گفت: امیرالمؤمنین ۷ را در خواب دیدم که این آیه را بر من می خواند. اکنون تو به من اطمینان بده که قصد خروج بر ضد من و اولاد من را نداری؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند! من هرگز چنین قصدی ندارم و اساساً این کار در شأن من نیست. مهدی گفت: راست گفتی و سه هزار دینار به امام داد و او را از زندان رها کرده و به مدینه برگرداند.(۱)

امام همچنان در مدینه بود تا خلافت به هارون رسید و آن حضرت را به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد تا در زندان به شهادت رسید.

«ابن خلّکان» به نقل از تاریخ بغدادمی نویسد:

«انّ هارون الرشید حج فأتی قبر النّبی ۶ زائراً و حوله قریش وافناء القبائل و معه موسی بن جعفر فقال: السلام علیک یا رسول الله یا ابن عمّ افتخاراً علی من حوله فقال موسی: السلام علیک یا أبت فتغیر وجه هارون الرشید و قال: هذا هو

۱- . وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۹۴، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱.

الفخر یا ابا الحسن حقّاً»

ترجمه: «هـارون، که به قصـد انجام عمره به مکّه آمـده بود، در مسـیر بازگشت، وارد شـهر مـدینه شـد، به زیارت قبر رسول الله آمـد. هنگـامی که به حرم پیـامبر رسـید، جمعیت انبوهی از قریش و قبائل دیگر در آنجا گرد آمـده بودنـد و در میان آن جمع موسی بن جعفر ۷ نیز دیده می شد. «هارون» رو به قبر مطهر پیامبر نمود و گفت: سـلام بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پسر عمو! بدین وسـیله در میان آن جمعیت به نسـبت عموزادگی خود با پیامبر افتخار می کرد. تا مردم بدانند که خلیفه، پسر عموی پیامبر است.

حضرت موسی بن جعفر، که از هدف هارون آگاه بود، به صدای بلند فرمود: «سلام بر تو ای پیامبر خدا! سلام بر تو ای پدر!».

هارون از این سخن به شدت ناراحت شد ولی به روی خود نیاورد و بی اختیار گفت: ای ابوالحسن! واقعاً این افتخار است.

ابن خلکان، پس از نقل کلام خطیب بغدادی می نویسد:

علی بن حسـین مسـعودی در کتاب «مروج الـذهب» در اخبار هارون الرشـید آورده است: «عبـدالله بن مالک خزاعی» که رئیس شرطه و نگهبان خانه هارون بود، می گوید: خدمتگزار هارون به طور غیر منتظره پیش من آمد و فرصت نداد حتی لباسـهایم را عوض کنم و ما با خود به طرف منزل هارون حرکت داد.

خادم وارد منزل هارون شد و برای من اجازه گرفت و من وارد شدم. دیدم هارون در رختخواب خود نشسـته است. سلام کردم و سکوت همه جا را فراگرفته بود و وحشت عجیبی بر من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من

می افزود. هارون از من پرسید: عبدالله! می دانی

چرا تو را احضار کرده ام؟

گفتم: نه به خدا ای امیرالمؤمنین! گفت: همین الآن در خواب دیدم که یک غلام سیاه در حالی که حربه ای در دست داشت به من گفت: اگر همین الآن موسی بن جعفر را از زندان آزاد نکنی با این حربه سرت را از تنت جدا می کنم. اکنون برو. او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد، برآورده می کنم و اگر می خواهد به مدینه بازگردد وسایل حرکت او را فراهم کن!

باور نکردم و از هارون پرسیدم: موسی بن جعفر را آزاد کنم؟

هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید روزید. از نزد هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم وقتی موسی بن جعفر ۷ مرا دید وحشت زده در برابر من برخاست. او خیال می کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم. گفتم: آرام باشید من دستور دارم شما راهمین الآن آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار تو قرار دهم.

موسی بن جعفر ۷ پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا ۷ را در خواب دیدم که فرمود:

«یا موسی حبست مظلوماً فقل هذه الکلمات فانّک لاتبیت هذه اللّیله فی الحبس فقلت: بأبی و امّی ما اقول. فقال: قل یا سامع کلّ صوت و یا سائق الفوت و یا کاسی العظام لحماً و منشرها بعد الموت اسألک بأسمائک الحسنی و باسمک الاعظم الاکبر المحزون المکنون الذی لم یطلع علیه احد من المخلوقین یا حلیماً ذا اناه لایقوی علی اناته یا ذالمعروف الذی لاینقطع ابداً و لایحصی عدداً فرّج

عنی».

ترجمه: «ای موسی! تو از راه ستم زندانی شده ای. این دعا را بخوان که همین امشب از زندان رها خواهی شد. عرض کردم پدر و مادرم به فدای تو چه بگویم. فرمود: بگو یا سامع کل صوت... این کلمات را خواندم و چنان که می بینی آزاد شدم (وله اخبار و نوادر کثیره)

خطیب در تاریخ بغداد، مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش کرده و ابن خلکان شهادت او را به وسیله سمّ به عنوان یک قول آورده است.

مسعودی نیز شهادت او را به وسیله سمّ مسلّم گرفته است ولی بر اساس روایات شیعه امامی هارون امام موسی کاظم ۷ را در سال ۱۸۳ به تحریک «یحیی برمکی» مسموم و در ۲۴ یا ۲۵ رجب همان سال به شهادت رسید.(۱)

احمد بن تیمیه الحرانی (متوفی ۷۲۸ ه-)

وی صاحب کتاب «منهاج السنّه النبویه» است. وی درباره امام کاظم ۷ می نویسد: «موسی بن جعفر مشهور بالعباده و النسک»(۲)

ترجمه: «موسی بن جعفر ۷ مشهور به عبادت و پرهیزگاری است».

یوسف بن اسماعیل النهبانی (۱۳۵۰-۱۲۶۵)

وی صاحب کتاب «جامع کرامات اولیاء» است. درباره امام کاظم ۷ می نویسد: «موسی الکاظم احد اعیان اکابر الائمه من ساداتنا آل البیت الکرام هداه

ص: ۲۰۰

۱- . فرق شیعه، ص ۶۷، کافی، ح ۱، ص ۲۵۸، کشی، اختیار، ص ۲۵۸.

۲- . منهاج السنهٔ، ج ۲، ص ۱۲۴.

الاسلام».(۱)

ترجمه: «موسی کاظم یکی از اعیان و بزرگان ائمه، از سروران ما و اولاد پیامبر ۶ و هادیان اسلام است».

ص: ۲۰۱

۱- . جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۴۹۶.

بخش نهم:علی بن موسی الرضا علیه السلام

اشاره

ص: ۲۰۲

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: علی ۷

لقب: رضا ۷

ولادت: در روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

نام پدر: امام کاظم ۷

نام مادر: بانوی فضیلت بنام «تکتم» که پس از تولد حضرت از طرف امام کاظم ۷ «طاهره» نام گرفت.

کنیه: ابوالحسن

مدت امامت: ۲۰ سال

مدت عمر: ۵۵ سال

شهادت: بعد از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد (در سال ۱۸۳ هجری قمری) در سناباد نوقان که الان یکی از محل های شهر مشهد است(۱) به دست مأمون ششمین خلیفه عباسی توسط آب انار یا انگور زهر آلود مسموم وبه شهادت رسید.

محل دفن: طوس

ص: ۲۰۳

۱- . آخر صفر سال ۲۰۳.

تعداد فرزند: ۱ پسر و ۱ دختر

خلفای معاصر آن حضرت

مدت امامت آن حضرت بیست سال بود که «ده» سال آن معاصر به خلافت «هارون الرشید» و پنج سال معاصر با خلافت «محمّد امین» و پنج سال آخر با خلافت «عبدالله مأمون» بوده است.

امام تا آغاز خلافت مأمون در زادگاه خود «شهر مقدس مدینه» اقامت داشت و ولی مأمون، پس از رسیدن به حکومت، حضرت را به خراسان دعوت کرد و سرانجام او را به شهادت رسانید.(۱)

دلایل امام برای پذیرفتن ولایتعهدی

یکی از سؤال هایی که در زندگانی امام رضا ۷ مطرح می شود این است که چرا امام رضا ۷ ولیعهدی را پذیرفت؟

آیا بهتر نبود که امام ۷ مانند پدران بزرگوارش از خلافت کناره گیری می کرد؟

در پاسخ این سؤال گفته می شود که امام ۷ ولیعهدی را نپذیرفت. بلکه ولیعهدی بر امام تحمیل شد. هنگامی که امام رضا ۷ ولیعهدی مأمن را نپذیرفت. مأمون تهدید کرد که اگر امتناع ورزد جان خود و هم جان علویان و دوستداران و شیعیان و هواخواهانش در خطر است.

۱- . اصول کافی، طبع تهران، مکتبهٔ صدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۴۸۶ - ارشاد، مفید، طبع بصرت، ص ۳۰۴.

بـا این که از یک طرف امّت اسـلامی به وجود انان نیاز شدیـد داشت که اینان بایستی باقی می ماندنـد تا برای مردم چراغ راه، رهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه ها باشند.

بنابراین اگر امام۷ بـا رد ولیعهـدی، خود و پیروانش را به دست نـابود می سـپرد معلوم نبود که این فـداکاری همچون شـهادت حیات بخش سید شهیدان گره از کار بسته امت بگشاید.

از طرف دیگر، پـذیرفتن ولیعهـدی یک اعتراف ضـمنی از سوی عباسـیان به شـمار می رفت؛ که علویان نیز در حکومت سـهم شایسته ای دارند.

از دلائل قبول ولیعهدی از سوی امام ۷ آن بود که مردم خاندان پیامبر ۶ را در صحنه سیاست حاضر ببینند و به دست فراموشی نسپارند. چنانچه امام در پاسخی که به سؤال «ابن عرفه» داد نظر به همین مطلب داشت.

ابن عرفه از امام پرسید:

ای فرزند رسول خدا! به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟

امام پاسخ داد: به همان انگیزه ای که جدم علی ۷ را وادار به ورود در شورا نمود.(۱)

از طرف دیگر، امـام ۷ در ایـام ولیعهـدی خویش، چهره واقعی مـأمون را به همه شـناساند و بـا افشـا کردن هـدف های وی در کارهایی که انجام می داد، هرگونه شبهه و تردیدی را از ذهن مردم زدود.

۱- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴ - صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۱.

نقش امام رضا(ع) در برابر امواج فکری بیگانه

در بخش سیره امام صادق ۷ گفتیم، که عصر امام صادق ۷ عصر جنبش فکری و فرهنگی بود؛

در آن زمان شور و شوق علمی بی سابقه ای در جامعه اسلامی به وجود آمد و علوم مختلف اعم از علوم اسلامی مانند: فقه و حدیث و... یا علوم بشری مانند: طب و نجوم و...، رواج یافت.

از طرف دیگر فرقه ها و مذاهب مختلفی پدید آمده بودند و در اثر بر خورد مسلمانان با عقائد و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان شبهات و اشکالات گوناگون پیدا شده بود.

در زمان امام رضا ۷ نه تنها این وضع همچنان ادامه داشت بلکه نفوذ افکار و آرای گوناگون در جامعه اسلامی از راه ترجمه کتاب های یونانی افزایش یافته بود؛ زیرا مأمون عباسی که به ترجمه کتاب های یونانی علاقه داشت به پادشاه «روم» نامه نوشت و از او خواست تا کتاب هایی که درباره علوم قدیم در خزانه روم بود، برای او بفرستد.

پادشاه روم این درخواست را پذیرفت و هیأتی از دانشمندان از طرف مأمون این کتابها را از روم آوردند و به دستور وی به عربی ترجمه کردند.(۱)

بدین ترتیب ترجمه کتاب های بیگانگان رواج یافت، بعضی از این کتابها، دارای موضوعات فلسفی بود، با ترجمه این کتابها مسلمانان با فرهنگ بیگانه به ویژه فرهنگ یونان آشنا شدند.

ص: ۲۰۶

۱- . ابن ندیم، الفهرست، قاهره المکتبهٔ التجاریهٔ الکبری، ص ۳۵۳.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

مأمون عباسی (۱۷۰–۲۱۸ ه.ق)

وی از دانشمندان خلفای بنی عباس به شمار می رفت. وی مردی باردبار، زیرک و سرسخت و کریم بود.

در مملکت خویش ابداعات و ابتکارات بسیاری ایجاد کرد؛ وی در میان خلفا اولین کسی بود که در علم حکمت جستجو و کاوش نمود و کتب آن را به دست آورد و دستور داد آن را به عربی ترجمه کرده و منتشر کنند.(۱)

وی در بیان مقام والا امام رضا ۷ می نویسد:

«و فی کتاب العهدی الذی کتبه المأمون بخط یده کما صرّح به کل من تعرض له فقرات تدل علی سجایا الامام. یقول المأمون عنه: «و اما ذکرتم من استبصار المأمون فی البیعه لابی الحسن الرضا ۷ فما بایع له المأمون الا مستبصراً فی امره عالماً بانّه لم یبق احد علی ظهرها ابین فضلاً و لا اظهر عفه و لا اورع و رعاً و لا ازهد فی الدّنیا و لا أطلق نفساً و لا ارضی فی الخاصه و العامه و لا أشد فی ذات الله منه و ان البیعه له لموافقه رضا الرب عزّوجل و لقد جهدت و ما اجد فی الله لومه لائم... و لعمری لو کانت بیعتی بیعه محاباه لکان العباس ابنی و سائر ولدی أحب الی قلبی و أجلی فی عینی و لکن أردت أمراً و اراد الله امراً فلم یسبق امر الله»(۲)

۱– . الفخری فی الاداب السلطانیه، ص ۲۱۲؛ حیاۀ الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۷۲؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۷۴.
۲– . سید بن طاوس ابن رساله را از کتاب «ندیم الفرید» ابن مسکویه صاحب کتاب حوادث الاسلام نقل کرده است. بحار، ج ۹، ص ۲۱۸ – ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ص ۴۸۴.

ترجمه: «بعد از آن که مأمون امام رضا ۷ را به عنوان ولیعهد انتخاب کرد. بنی عباس از باب اعتراض نامه ای به مأمون نوشتند و از او خواستند که با پسر خود به عنوان ولیعهد بیعت نماید و او را به خاطر این که علی بن موسی الرضا را ولیعهد کرده بود، مورد ملامت و سرزنش قرار دادند و از مأمون خواستند که به نامه آنها پاسخ دهد.

مأمون به خط خود نامه ای به آنها نوشت و به تمام سؤالاتشان پاسخ داد.

در بخشی از آن نامه چنین آمده است:

اما این که گفتید خوب بود، مأمون درباره بیعت با «ابوالحسن الرضا» بیشتر بصیرت و آگاهی کسب می کرد بدانید که مأمون با او بیعت نکرد، مگر از روی بصیرت و آگاهی. به خوبی می داند که الآن در روی زمین کسی در فضلو عفت و زهد و تقوا و خدا ترسی به پایه او نمی رسد و کسی مثل او مورد پسند عام و خاص نیست و بیعت من با او جز به خاطر جلب رضای خداوند نیست. در این باره کوشش لازم را به عمل آورده و در راه خدا سرزنش کسی مرا دلگیر نمی کند.

به جان خودم قسم! اگر بیعت من بر اساس علاقه شخصی و عاطفی بود در آن صورت پسرم عباس و سایر اولادم پیش من محبوبتر بودند ولیکن من امری را اراده کردم و خداوند هم دیگری را و هرگز امر من بر امر خدا سبقت نمی گیرد».

«و قال ایضاً للعباسیین عند ما جمعهم فی سنه مأتین و هم اکثر من ثلاثه و ثلاثین الفا(۱)

۱- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۰ - النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۶۶ - غایة المرام، عمری موصلی، ص ۱۲۱ - تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۲۳۳ - تاریخ طبری، طبع لندن، ج ۱۱، ص ۱۰۰۰.

انّه نظر فی ولد العباس و ولد علی ٧ فلم یجد احد افضل و لا اورع و لا أدین و لا اصلح و لا أحق بهذا من علی بن موسی الرضا ٧»(١)

ترجمه: «مأمون در سال ٢٠٠، بنی عباس را که پیش از ٣ هزار نفر بودند، در یک جا جمع کرده و خطاب به آنها چنین گفت:

«او درباره بزرگان از دو خانواده عباسی و علوی تحقیق نموده و پس از تحقیق و بررسی های دقیق کسی را که از حیث فضل، ورع و دین برتر از علی بن موسی الرضا ٧ باشد، پیدا نکرده است و از این جهت «ولایت عهدی» خویش را به او سپرده است».

ابو ذرعه رازی و محمّد بن اسلم طوسی

این دو نفر از محدثان بزرگ آن عصر بودند که به هر کدام از این دو نفر، عنوان «حافظ» اطلاق می شد.

این عنوان بر کسی اطلاق می شود که دست کم یکصد هزار حدیث با [صحیح]، سند از بزرگان دین حفظ باشد.

حضرت امام رضا ٧ در مسیر خود به شهر تاریخی «نیشابور» رسیدند. این دو عالم، ابوذرعه و محمّد بن اسلم، عالمان بزرگ آن شهر و در رأس علماء قرار داشتند، و سایر

علما و بزرگان اهل حدیث مانند: «محمّد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی» و سایر طلاب به استقبال آن حضرت شتافتند و دو نفر از محدثین به نمایندگی از تمام مردم شهر از امام خواستند که برای آنان حدیثی

١-. مروج الذهب، ج ٣، ص ۴۴١ - کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ١٨٣ - تاریخ فخری، ص ٢١٧، طبری، ج ١١، ص ١٠١٣ - مختصر تاریخ الدول، ص ١٣۴ - تجارب الام، ج ۶، ص ۴٣۶.

بخواند که از پدر و نیاکانش به او رسیده باشد.

عرض کردند:

ای امام! پسر امامان ۷ تو را به حق پـدران پاک و منزه و گذشـتگان بزرگوارت قسم می دهیم که چهره مبارکت را به ما بنما و حدیثی را از طریق پدران بزرگوارت برای ما روایت فرما، تا به عنوان یادگاری نزد ما باشد.

امـا در برابر مردم قرار گرفت و همه در انتظـار شـنیدن کلاـم امـام سـر پا ایسـتاده و از هر جهت خاموشـی و سـکوت را رعایت نمودند و تنها صدای امام شنیده می شد. حدیث معروف «سلسله الذّهب» را بیان فرمود(۱) سپس سر از

هودج بیرون آورد و چنین فرمود:

«حدثنی ابی موسـی الکاظم عن ابیه جعفر بن محمد الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه زین العابدین عن ابیه الحسـین عن ابیه علی بن ابی طالب قال: حدثنی رسول الله قال: حدثنی جبرئیل قال سـمعت عن الله تعالی قال: کلمه لا اله الا الله حصـنی فمن قال لا اله الا الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی».

ترجمه: «کلمه لا اله الا الله قلعه مستحکم من است، هر که در آن داخل شود، از عذاب من در امان است».

پس سر راه در هودج برد و چند قدمی رفتند. دوباره سز را از هودج بیرون آورد و فرمود:

۱- . الصواعق المحرقهٔ، ص ۱۲۲: حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ینابیع المودهٔ، ص ۳۶۴؛ الفصول المهمهٔ، ص ۲۴۰.

«بشرطها و شروطها و انا من شروطها»؛ «کلمه لا اله الا الله، که موجب سعادت است، شرایطی دارد و یکی از شرایط اساسی آن من هستم».

انا من شروطها؛ یعنی اقرار به ولایت است که کلمه لا ـ اله الا ـ الله، که همان دین است، بدون ولایت ناقص است و بلکه هیچ است که در حقیقت امام همان آیه اکمال را یادآوری می کند و می گوید: شرط اساسی کلمه لا اله الا الله، ولایت است.

ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی ظاهری (متوفی ۸۷۴ ه–)

وی یکی از مورّخین مصری و مؤلف کتاب «النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره» است. وی درباره فضایل علی الرّضا ۷ چنین می نویسد:

« و سید بنی هاشم فی زمانه و أجلّهم و کان المأمون یعظم و یجلّه و یخضع له و یتعالی فیه».(۱)

ترجمه: «حضرت رضا ۷ سید و بزرگ بنی هاشم در زمان خود بود، به طوری که مأمون او را بزرگ می شمرد و از او تجلیل می نمود و در برابر او خضوع می کرد و خود را فدای او می ساخت».

صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی (۶۹۶–۷۶۴ ه–)

وی مورخ، ادیب و لغوی، صاحب تألیفات زیادی است از جمله: «الوافی با الوفیات» در ۳۰ جلد، از آثار اوست.

وی درباره امام رضا ۷ می نویسد:

۱– . النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۷۴.

«علی الرّضا ۷... هو احد الائمه الاثنی عشر، کان سید بنی هاشم فی زمانه و کان المأمون یخضع له، و یتغالی فیه، حتّی انّه جعله ولی عهده من بعده و کتب الی الافاق بذلک...(۱)

ترجمه: «علی بن موسی الرضا ۷ یکی از ائمه اثنی عشر، سید و سرور بنی هاشم در زمان خود بود و مأمون نسبت به او خضوع می کرد و در احترام او مبالغه می نمود تا آنجا که او را ولی عهد خود ساخت و آن را به سر تا سر مملکت پهناور خود اعلام کرد».

شیخ عبدالله الشبراوی شافعی (م ۱۷۲ ه–)

وی صاحب کتاب «الاتحاف بحبّ الاشراف» است. درباره امام رضا ۷ می نویسد:

«علی الرّضا ۷ کانت مناقبه علیه و صفاته سنیه و نفسه الشّریفه هاشمیه و ارومته الکریمه نبویه و کراماته اکثر من آن تُحصر و الشّهر من آن تذکر...

ترجمه: «علی بن موسی الرّضا ۷ مناقبش بلند و صفاتش برجسته و نفس شریفش هاشمی، و ریشه و تبار با کرامتش بیش از آن است که به شمار آید و مشهورتر از آن است که ذکر شود».

هنگامی که مأمون آن حضرت را، بعد از خود، ولی عهد خود قرار داد. در اطراف مأمون کسانی بودند که از این موضوع ناراحت بودند و از این که خلافت از بنی عباس خارج و به بنی فاطمه برگردد در بیم و هراس بودند. لذا از آن

۱- . الوافی بالوفیات، ج ۲۲، ص ۲۴۸.

حضرت دوری گزیدند. وقتی امام رضا ۷ می خواست به ملاقات مأمون برود کسانی که در اطراف مأمون بودند به قصد احترام بلند می شدند و سلام می دادند و پرده ها را کنار می زدند و آن حضرت وارد می شد. بعد از این جریان تصمیم گرفتند به آن حضرت احترام نکنند ولی وقتی که حضرت رضا ۷ وارد می شد، ناخود آگاه بلند شده و احترام می کردند و پرده را کنار می زدند و بعد همدیگر را برای این کار مذمت می کردند.

«فاقبل بعضهم علی بعض و قالوا: انّ هذا الرّجل عندالله منزله و له منه عنایه النظروا الی الریح کیف جاءت و رفعت له الستر عند دخوله و عند خروجه من الجهتین ارجعوا الی ما کنتم علیه من خدمته».(۱)

ترجمه: «پس از آن بعضی دیگر گفتند: آن مرد نزد خدا مقام و منزلتی داشته و از عنایت او بهره مند است ببینید!! باد چگونه آمد و پرده را موقع آمدن و رفتن او از هر دو طرف کنار زد. برگردید مثل سابق آن حضرت را احترام کنید».

محمّد بن عیسی بن حبیب

وی درباره فضایل امام رضا ۷ می گوید:

«رأیت المصطفی ۷ فی النّوم فی المنزل الّذی ینزله الحاج ببلدنا فوجدت عنده طبقاًمن خوص فیه تمر صیحانی فناولنی ثمان عشره تمره. عشرین یوماً قدم علی الرّضا من المدینه و نزل ذلک المنزل و هرع النّاس للسلام علیه و مضیت نحوه فاذا هو جالس بالمرضع الّذی رأیت المصطفی ۷ قاعداً فیه و بین یدیه

ص: ۲۱۳

۱- . جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

طبق فیه تمر صیحانی فناولنی قبضه فاذا عددتها بعدد ما ناولنی المصطفی ۷ فقلت: زدنی فقال لو زادک رسول الله ۶ لزدناک».(۱)

ترجمه: «رسول خدا ۶ را در منزلی که حجاج در شهر ما در آن منزل می کنند، در خواب دیدم که در مقابل آن حضرت یک طبق خرمای صیحانی بود. پیامبر از آن خرما ۱۸ عدد به من داد. بعد از بیست روز حضرت رضا ۷ از مدینه آمد و به همان منزل وارد شد. مردم برای عرض تحیت و سلام به سوی او شتافتند و من هم با مردم رفتم دیدم درست همان جایی نشسته که رسول خدا نشسته بود و در پیش او بیش از یک طبق خرمای صیحانی بود. نزدیک رفتم. حضرت از آن خرماها یک مشت به من داد. شمردم ۱۸ عدد بود، به همان تعدادی که پیامبر در خواب به من داده بود.

عرض کردم باز هم از خرماها بدهید.

فرمود: اگر رسول خدا ۶ بیشتر داده بود، ما هم می دادیم».

عبدالله بن اسعد الیافعی (م ۷۵۵ ه–)

وی که صاحب کتاب «مرأه الجنان» است، درباره امام رضا ۷ می نویسد:

«الامام الجلیل المعظم سلاله الساده الاکارم، ابوالحسن علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر ۷... احد الائمه الاثنی عشر اولی المناقب الذی انتسبت الامامیه الیهم و قصروا بناء مذهبهم علیهم».(۲)

ترجمه: «امام جلیل و با عظمت، بازمانده سادات؛ یعنی امامان محترم

ص: ۲۱۴

۱- . جامع کرامات الاولیاء، ص ۳۱۱.

۲- . مرأة الجنان، ج ۲، ص ۱۱.

ابوالحسن علی بن موسی کاظم... یکی از ائمه دوازده گانه و صاحبان مناقبی است که امامیه به آنها

منتسب هستند و بنای مذهب خود ار بر رسالت امامت آنها بنا نهاده اند».

عبدالباقی العمری (م ۱۲۷۸ ه–)

وی صاحب کتاب «التریاق الفاروقی» است و درباره امام رضا ۷ می نویسد:

«ان کنت تخشی نکبه من جائر اوغادر / لذ بالرّضا بن الکاظم بن الصّادق بن الباقر(۱)»

ترجمه: «اگر می ترسی از ستمکاری و یا مکّاری مصیبتی به تو برسد، بر دامن رضا فرزند کاظم بن صادق بن باقر چنگ بزن».

۱- . التریاق الفاروقی در سال ۱۳۱۶ در مصر چاپ شده است.

بخش دهم:محمد بن علی امام جواد علیه السلام

اشاره

ص: ۲۱۶

فصل اولی: شناخت مختصر از زندگانی آن حضرت

اشاره

نام: محمّد ٧

لقب: تقی، جواد

کنیه: ابو جعفر ثانی

نام پدر: علی بن موسی الرضا ٧

نام مادر: خیزران. بعضی سبیکه می گویند که از خاندان «ماریه قبطیه»، همسر پیامبر اسلام، به شمار می رود و او کسی است که امام رضا ٧ از او به عنوان بانوی منزّه و پاکدامن و با فضیلت یاد می کرد.(١)

ولادت: آن حضرت در روز دهم رجب سال ١٩٥ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود.

مدت امامت: ١٧ سال

مدت عمر: ٢٥ سال

تاریخ شهادت: آخر ذیقعده سال ٢٢٠ هجری قمری

محل دفن: کاظمین تعداد فرزند: ۴ پسر، ٧ دختر(٢)

ص: ٢١٧

١- . بحارالانوار، ج ۵٠، ص ٢٠٩.

٢- . اصول کافی، تهران، مکتبهٔ الصدوق، ج ١، ص ۴٩٢ - شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبهٔ بصیرتی، ص ٣١۶.

قاتل: طبق یک روایت، همسرش «امّ الفضل» که به دستور معتصم، هشتمین خلیفه عباسی»، با انگور زهر آلود به شهادت رسانید و به روایت دیگر «معتصم» به وسیله غلام خود با شربت ترش و شیرین زهر آلود آن حضرت را مسموم ساخت.

خلفای معاصر آن حضرت

امام نهم در دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی؛ یعنی «مأمون» (۱۹۳–۲۱۸ هجری) و «معتصم» (۲۱۸–۲۲۷ هجری) معاصر بوده است.

هر دو نفر، امام را به اجبار از مدینه به بغداد احضار کردند و با همان روشی که مأمون نسبت به امام رضا به کار برده بود، در پایتخت زیر نظر خود قرار دادند.

امام خردسال

از آنجا که امام جواد نخستین امامی است که در کودکی به منصب امامت رسیده است، نخستین سؤالی که در هنگام مطالعه زندگی آن حضرت به نظر می رسد، این است که چگونه یک نوجوان می تواند مسؤلیت سنگین امامت و پیشوایی مسلمانان را بر عهده بگیرد؟

آیا ممکن است که انسان در چنین سنّی به اوج کمال برسد به گونه ای که بتواند جانشین پیامبر خدا باشد؟

آیا در امت های پیشین چنین چیزی سابقه داشته است؟

جواب: به این نکته باید توجه داشت که هر چند برای شکوفایی عقل و جسم انسان حد و مرز خاصّی وجود دارد که با رسیدن آن زمان، جسم و روان به

حد کمال می رسند، ولی چه مانعی دارد که خداوند قادر و حکیم، برای مصالحی این دوران را نیز برای بعضی از بندگان خاص خود کوتاه سازد؟

در جامعه بشریت از آغاز تا کنون کسانی بوده اند که از این قاعده عادی مستثنا بوده اند و در پرتو لطف و عنایت خاصّی، که از طرف خالق جهان به آنان اعطا شده است، در سنین کودکی به مقام پیشوایی و رهبری امتی نائل شده اند.

برای این که مطلب روشن شود، مواردی از این استثناها را یادآوری می کنیم:

۱. قرآن مجید درباره حضرت «یحیی» و رسالت او و این که در دوره کودکی به نبوت برگزیده شده است، می فرماید: «و آتیناه الحکم صبیا»؛ «ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم».(۱)

بعضی از مفسّران کلمه «حکم» را در آیه فوق به معنای هوش و درایت گرفته اند.

بعضی گفته اند: مقصود از این کلمه، «نبوت» است.

مؤید نظریه اخیر روایاتی است که در «اصول کافی» نقل شده است، و از آن جمله، روایتی از امام پنجم وارد شده است که حضرت «حکم» در آیه مزبور را، به «نبوت» تعبیر کرده و می فرماید:

«پس از درگذشت زکریا، فرزند او «یحیی» کتاب و حکمت را از او، به ارث برد و این همان است که خداوند در قرآن می فرماید:

«یا یحیی خذ الکتاب بقوّه و آتیناه الحکم صبیا»

ترجمه: «ای یحیی! کتاب «آسمانی» را با نیرومندی بگیر، و فرمان نبوت را در

۱-. مریم / ۱۲.

کودکی به او دادیم».(۱)

۲. بـا این که برای آغـاز «تکلّم» و «سـخن» گفتن کودک، معمولاًـ زمانی حـدود ۱۲ مـاه لازم است ولی می دانیم که حضـرت عیسی ۷ در همان روزهای نخستین تولـد، زبان به سـخن گشود و از ماد خود، که به قـدرت الهی بـدون ازدواج باردار شـده و نوزاد به دنیـا آورده بود و مورد تهمت و اهانت قرار گرفته بود، دفاع کرد و ادعاهای را با منطق و دلیل رد کرد، در صورتی که این گونه سخن گفتن و با این محتوا، در شأن انسانهای بزرگسال است. قرآن مجید گفتار او را چنین نقل می کند:

«قال انّی عبـدالله ءاتانی الکتاب و جعلنی مبارکاً أین ما کنت و اوصانی بالصّیلوه و الزّکاه مادمت حیاً و برّاً بوالـدتی و لم یجعلنی جبّاراً شقیاً».(۲)

ترجمه: «عیسـی گفت: بی شک من بنده خدایم که به من کتاب آسـمانی، انجیل. عطا فرموده و مرا در هر جا که باشم وجودی پربرکـت قرار داده است و مرا تـا آن زمـان که زنـده ام به [اقـامه] نمـاز و زکـات توصـیه فرمـوده و مرا به نیکی در حق مـادرم سفارش کرده و جبار و شقی قرار نداده است».

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که ائمه ۷ نیز در چنین سـنّی به منصب امامت برسند؛ زیرا قبل از امامان ما نیز مردان الهی دیگری از این موهبت و نعمت الهی برخوردار بوده اند و این امر اختصاص به امامان شیعه دارد.

ص: ۲۲۰

۱- . اصول الکافی، تهران، مکتبهٔ الصّدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۳۸۲ - (باب حالات الائمهٔ فی السّن).

۲- . مریم / ۳۰.

از بررسی تاریخ زندگانی امامان استفاده می شود که این مسئله در زمان خود آنان مخصوصاً در عصر امام جواد ۷ نیز مطرح بوده و آنان هم با همین استدلال پاسخ داده اند.

به عنوان نمونه به این دو روایت توجه کنید:

۱. یکی از یاران امام رضا ۷ می گوید:

در خراسان در محضر امام رضا ۷ بودیم. یکی از حاضران به امام عرض کرد: سرور من! اگر خدای نخواسته پیشامدی رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام فرمود: به فرزندم ابو جعفر.(۱)

در این هنگام آن شخص از کمی سنّ آن حضرت سؤال کرد. امام رضا فرمود: خداوند عیسی بن مریم را در سنی کمتر از سنّ ابو جعفر، رسول و پیامبر و صاحب شریعت قرار داد».(۲)

۲. امام رضا ۷ به یکی از یاران خود به نام «معمر بن خلاد» فرمود:

«من ابو جعفر را بر جای خود نشاندم و جانشین خود قرار دادم. ما خاندانی هستیم که کوچک ترین ما معارف الهی را مو به مو از بزرگانمان به ارث می برند».(۳)

اما به رغم آنچه که در مورد امکان رسیدن یک انسان به مناصب بزرگ الهی در خردسالی گفته شد، مشکل کم بودن سن حضرت جواد در آغاز امامت نه تنها

۱- . ابو جعفر کنیهٔ امام جواد ۷ است. محدثان اسلامی ایشان را برای تمایز از امام باقر ۷ ابو جعفر ثانی می نامند.

۲- . کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- . شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۱۸، طبری، اعلام الوری، ط ۳، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ص ۳۴۶.

برای بسیاری از افراد عادی، از شیعیان، حل نشده بود بلکه برای برخی از بزرگان و علمای شیعه نیز جای بحث و گفتگو داشت. به همین جهت پس از شهادت امام رضا ۷ به ویژه شیعیان عامی با گرداب اعتقادی خطرناک و در نوع خود بی سابقه ای مواجه شدند و سنّ کم آن حضرت به صورت یک مشکل بزرگ پدیدار گردید.

«ابن رستم طبری»، از دانشمندان قرن چهارم هجری، می نویسد:

زمانی که سن او (حضرت جواد) به شش سال وچند ماه رسید، مأمون پدرش را به قتل رساند و شیعیان در حیرت فرو رفتند و در میان مردم اختلاف نظر پدید آمد و سن ابوجعفر را کم شمردند و شیعیان در شهرها متحیر شدند.(۱)

به همین جهت شیعیان اجتماعاتی تشکیل دادند و دیدارهایی با امام جواد به عمل آوردند و به منظور آزمایش و حصول اطمینان از این که او دارای علم امامت است، پرسشهایی را مطرح کردند و هنگامی که پاسخ های قاطع و روشن و قانع کننده دریافت کردند آرامش و اطمینان یافتند.

مورخان در این زمینه می نویسد:

چون امام رضا در سال دویست و دو هجری رحلت نمود، سن ابوجعفر نزدیک به هفت سال بود. از این رو در بغداد و سایر شهرها در بین مردم اختلاف نظر پدید آمده بود.

وقتی که موسم حج نزدیک شد، هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر رهسپار حج شدند و به قصد دیدار ابو جعفر عازم مدینه شدند

۱- . دلایل الامامهٔ، ط ۳، قم، منشورات الرضی، ص ۲۰۴.

چون به مـدینه رسـیدند به خانه امام صادق ۷ که خالی بود، رفتنـد و روی زیرانـداز بزرگی نشسـتند. در این هنگام در از صدر مجلس باز شد و امام وارد مجلس شد و نشست و مردم همه ساکت شدند. آن گاه سؤالات خود را با امام در میان گذاشـتند و وقتی که پاسخ های قانع کننده و کاملی شنیدند شاد شدند و او را دعا کردند و ستودند.(۱)

اسحاق بن اسماعیل، که آن سال همراه این گروه بود، می گوید:

من نیز در نامه ای ده مسئله نوشته بودم تا از آن حضرت بپرسم. در آن موقع همسـرم حامله بود. با خود گفتم: اگر به پرسـش های من پاسخ داد از او تقاضا می کنم که دعا کند که خداوند بچه ای را که همسرم به آن آبستن است، پسر قرار دهد.

وقتی که مردم سؤالـت خود را مطرح کردنـدمن نیز نـامه را در دست گرفته بپاخاسـتم تـا مسائـل را مطرح کنم. امام تا مرا دید فرمود: ای اسحاق! اسم او را «احمد» بگذار و به دنبال این قضیه همسرم پسری به دنیا آورد و نام او را «احمد» گذاشتم.(۲)

و این دیـدار و بحث و گفتگو و دیـدارهای مشابه دیگری که با امام جواد ۷ صورت گرفت، شـیعیان اعتقاد کامل به امامت آن حضرت پیدا کردند و ابرهای تیره ابهام و شبهه را از فضای فکر و ذهن آنان کنار زد و خورشید حقیقت را

۱- . بحارالـانوار، ط ۲، تهران المکتبـۀ الاسـلامیۀ، ج ۵۰، ص ۹۸، دلایـل الامامـۀ، ط ۳، قـم منشـورات الرضـی، ص ۲۰۴ - مسعودی، اثبات الوصیۀ، ط ۴، نجف، المطبعه الحیدریه، ص ۲۱۳.

۲- . مسعودی، همان کتاب، ص ۲۱۵.

آشکار ساخت.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

عمرو بن بحر جاحظ (متوفی ۲۵۵ ه)

جاحظ عثمانی؛ یکی از افراد معتزلی و از مخالفان خانـدان علی ۷ است. وی امام جواد را در شمار «ده تن» از فرزندان ابوطالب قرار داده و درباره آنها چنین می گوید:

«کل واحد منهم عالمٌ، زاهدٌ، ناسکٌ، شجاعٌ، جوادٌ، طاهرٌ، زاک و الّذین هم بین خلیفه اومشرح لها...»(۱)

ترجمه: «هر یـک از آنـان عالم، زاهـد، عبادت پیشه، شـجاع، پاک، و برخی از آنان خلیفه و برخی دیگر نامزد خلافت بود و تا «ده تن» هر یک فرزند دیگری است... و هیچ یک از خانواده های عرب و عجم دارای چنین نسب شریفی نیستند».

سبط ابن جوزی (۵۸۱-۶۵۴ ه-)

او مؤلف کتاب «تذکره الخواص» است. وی در شرح حال امام جواد ۷ می نویسد:

«هو محمّد بن علی بن موسـی... کان علی منهاج آبیه فی العلم و التّقی و الزهد و الجود و لمامات أبوه قدم علی المأمون فأکرمه و اعطاه ما کان یعطی

۱- . آثار الجاحظ، ص ۲۳۵.

أباه...»(۱)

ترجمه: «محمـد جواد فرزنـد علی بن موسـی... مکنّی به «عبـدالله» و «ابوجعفر» علم، تقوی، زهـد و جود، شـیوه او بود و راه پدر بزرگوارش را پیمود و چون پدرش فوت کرد بر

مأمون وارد شد مأمون او را گرامی داشت و دخترش را به عقد او درآورد».

محمد بن طلحه شافعی (۵۸۲-۶۵۲ ه-)

او صاحب کتاب »مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول« است. وی درباره امام جواد ۷ می نویسد:

«هـذا ابو جعفر محمّـد الثّانی فانّه تقـدم فی آبائه ابو جعفر محمّـد و هو الباقر بن علی فجاء هـذا باسـمه و کنیته و اسم أبیه فعرف بأبی جعفر الثّانی و هو و ان کان صغیر السّن فهو کبیر القدر و رفیع الذکر و مناقبه کثیره (نقل) غیر واحد...»(۲)

ترجمه: «این محمّـد ابـو جعفر ثـانی است که در میـان پـدران بزرگـوارش ابـو جعفر محمّـد گـذشت که او بـاقر بن علی است. حضـرت جواد همنام امام باقر و هم کنیه او، و نام پـدرش ماننـد نام پدر امام باقر است و برای این که شـناخته شود، به ابوجعفر ثانی معروف گردیـد. گر چه او از نظر سن کوچک بود ولی از نظر میزان شخصـیت، بزرگ و موقعیت اش بلند بود و مناقب و فضایل زیاد داشت».

ص: ۲۲۵

۱- . تذکرهٔ الخواص، ص ۹-۳۵۸.
۲- . مطالب السئول، ص ۸۷، چاپ سنگی.

شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی شافعی

او از علمای قرن سیزدهم و مؤلف کتاب «نور الابصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار» است. وی در مورد کرامات امام جواد7 می نویسد:

«و لم یزل مشعوفاً به لما ظهر له بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عقله و ظهور براهنه مع صغر سنّه و عزم علی تزویجه با بنته امّ الفضل...»(1)

ترجمه: «مأمون با وجود کمی سن او شیفته فضل، علم و عقل آن حضرت بود؛ زیرا ایشان کمال و عقل خود را به نحو شایسته ای نشان داد و برهان عظمت خویش را آشکار ساخت».

نورالدین بن محمّد مالکی مکی، مشهور به «ابی الصباغ»

او از علمای بزرگ مذهب مالکی، مؤلف کتاب «الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه»است. درباره کرامات امام جواد می نویسد:

«هو أبو جعفر الثانی فانه تقدم فی آبائه ابو جعفر محمّد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنیته فهو اسم جده فعرف بأبی جعفر الثّانی و ان کان صغیر السن فهو کبیر القدر رفیع الذکر القائم بالامامه بعد علی بن موسی الرضا ولده ابو جعفر محمّد الجواد للنّص علیه و الاشاره له بها من ابیه کما أخبر بذلک جماعه من الثقات العدول»

ترجمه: «او (ابو جعفر الثانی) برای این که از پدرانش امام باقر نیز مکنّی به ابو جعفر و موسوم به محمّد بود، بدین ترتیب اسم و کنیه حضرت جواد تا جدش حضرت باقر یکسان بود و لذا حضرت جواد به «ابو جعفر الثانی» معروف

۱- . نور الابصار، ص ۱۷۷.

شد، اگر چه او خرد سال بود؛ ولی قدر و منزلتش بزرگ و بلند بود.

بعد از پدرش علی بن موسی الرّضا بنا بر وصیت او عهده دار امر ولایت و امامت شد، همان گونه که جمعی از عدول و موثقین از این موضوع پرده برداشته».

«صفوان بن یحیی» روایت کرده است که به حضرت رضا ۷ عرض کردم پیش از آن که خداوند «ابو جعفر» را به شما عطا کند از شما راجع به امام بعد از خود، می پرسیدیم. شما می فرمودید که خداوند به «من» پسری خواهد داد و اکنون خداوند این پسر را به شما داده و دیدگان ما را به واسطه او روشن کرده و خدا روز مرگ «تو» را برای ما پیش نیاورد و اگر خدا ناکرده حادثه ای برای شما رخ داد، به چه کسی پناه ببریم»؟

با دست خود به «ابوجعفر»، که در روبروی او ایستاده بود اشاره کرد.

عرض کردم: قربانت گردم او یک کودک خردسال بیش نیست و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمود:

«و ما یضرّ من ذلک، فقد قام عیسی الحجّه و هو ابن أقلّ من ثلاث سنین».(۱)

ترجمه: «خردسالی او چه زیانی به امامت او دارد. حضرت عیسی ۷ حتی سه سال هم نداشت، پیامبر و حجّت خدا برای مردم شد».

احمد بن حجر هیثمی مکی (متوفی ۹۷۴ ه–)

او محدّث، مفتی حجاز، فقیه شافعی و مؤلف کتاب «الصواعق المحرقه فی الردّ

۱- . الفصول المهمّة، ص ۲۶۵.

علی أهل البدع و الزندقه» است.

وی درباره فضائل و کرامات امام جواد ۷ می نویسد:

«و ممّا اتّفق انه بعد موت آبیه بسنه واقف و الصبیان یلعبون فی آزفه بغداد از مرّ المأمون ففرّوا و وقف محمّد و عمره تسع سنین فا ألقی الله محبته فی قلبه فقال له: یا غلام ما منعک من الانصراف» و...

ترجمه: «یک سال پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا ۷ مأمون به بغداد آمد. روزی به عزم شکار حرکت کرد، امام جواد در کناری ایستاده بود و چند کودک در حال بازی بودند؛ همین که موکب مامون را دیدند همه فرار کردند؛ ولی محمّد بن علی جواد ۷، در حالی که نه سال بیش نداشت، در جای خود ایستاد و خداوند محبت او را به قلب مأمون انداخت، لذا پرسید:

چرا سایر کودکان فرار کردند ولی تو فرار نکردی؟

حضرت جواد فوراً جواب داد: ای امیرالمؤمنین! نه راه تنگ بود که من سدّ معبر کرده باشم و نه گناهی کردم که از ترس مجازات فرار کنم و من نسبت به خلیفه مسلمین «حسن ظن» دارم و گمان دارم او کسی را بی گناه مجازات نمی کند. بدین جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم!!

«فاعجبه کلامه و حسن صورته فقال له: ما اسمک و اسم آبیک»؟

ترجمه: «مأمون از سخنان «محکم» و «منطقی» کودک و همچنین قیافه جذّاب و گیرای او تعجب کرد و پرسید: اسم شما و اسم پدرت چیست؟

فرمود: محمّد بن علی الرّضا هستم.

مأمون نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش

گرفت و رفت؛ چون به صحرا رسید، نظرش به درّاجی افتاد وباز شکاری را از پی آن رها کرد. آن باز مدتی ناپدید شد، وقتی بازگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز نیمه رمقی در آن بود. مأمون از دیدن این صحنه در شگفت شد و آن ماهی را به دست گرفت و برگشت و چون به همان موضع، که کودکان فرار کردند، رسید دوباره کودکان فرار کردند ولی امام جواد ۷ سر جای خود ایستاد. وقتی که مأمون نزدیک شد، گفت: ای محمّد! این چیست که در دست من است؟

حضرت امام جواد ۷ فرمود: ای امیرالمؤمنین! خداوند با قدرت خود در دریا ماهیان ریز آفریده بازها یا شاهان و خلفا آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و سلاله نبوت را با آن امتحان می نمایند.

مأمون از مشاهده این وضع و خبر دادن از غیب بر تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تو فرزند امام رضا هستی؛ یعنی از فرزندان آن بزرگوار این عجائب و اسرار بعید نیست.

«و اخذ معه و احسن الیه و بالغ فی اکرامه فلم یزل مشفقاً به لما ظهر له به بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عظمته و ظهور برهانه مع صغر سنّه، عزم علی تزویجه بأبنته امّ الفضل».

ترجمه: «او را طلب کرد و مورد اعزاز و اکرام بسیار قرار داد و پیوسته به خاطر فضل و علم و کمال، که با وجود سنّش از او ظاهر می شد، به او مهربانی کرد و سرانجام تصمیم گرفت دختر خود «ام الفضل» را به عقد او در آورد».

بنی عباس از شنیدن این قضیه به فغان آمدند؛ زیرا ترسیدند که کار حضرت جواد به آنجا بکشد که کار پدرش کشیده بود؛ یعنی بعد از مأمون خلافت را به

عهـده بگیرد. لـذا دسـته جمعی نزد مأمون آمـده و گفتنـد: ای امیرالمؤمنین! تو را به خـدا سوگند می دهیم که از تصـمیم خود درباره تزویج ابن الرّضا خودداری کنید»؟

«فلمّا ذکر لهم انه انّما اختاره لتمیزه علی کافّه اهل الفضل علماً و معرفه و حلماً مع صغر سنّه فنازعوا فی التّصاف محمّد بذلک».

ترجمه: «چون مـأمون در پاسـخ آنهـا گفت: من محمّـد بن علی را به خـاطر برتری «علم» و «دانش» و «حلم» بر همه دانشـمندان زمان، در حالی که کودکی بیش نیست، به دامادی خود برگزیـده ام عباسـیان این بار در اتّصاف محمّـد بن علی با این اوصاف مخالفت کردند.

رأی همه آنان بر این شد که از «یحیی بن اکثم»، که قاضـی بزرگ آن زمان بود، دعوت کند تا با حضـرت جواد ۷ مناظره کند و آن حضرت را طوری سؤال پیچ کند که از پاسخ سؤالات وی بازماند.

مجلسـی ترتیب دادند. از امام جواد ۷ دعوت کردند. آن حضـرت در مجلس حاضـر شد. در جایگاه خود نشست و دیگران هم در جای خود نشستند و یحیی بن اکثم نیز پیش روی آن حضرت نشست.

یحیی از آن حضـرت مسـائلی را پرسـید و امـام به سؤالات وی به بهـترین شـکل پاسـخ داد ومسـأله را روشن نمود و خلیفه آن حضرت را تحسین نمود و گفت: آفرین بر تو ای ابوجعفر و اگر بخواهی تو هم می توانی از «یحیی» مسأله ای بپرسی؟

فقال له: ما تقول فی رجل نظر الی امراه اول النّهار حراماً ثمّ حلّت له ارتفاعه ثمّ حرمت علیه عنـد الظهر، ثمّ حلّت له عنـد العصر ثمّ حرمت علیه المغرب ثمّ

ص: ۲۳۰

حلّت له العشاء ثمّ حرمت علیه نصف اللّیل ثمّ حلّت له الفجر. فقال یحیی لا ادری.

ترجمه: «حضرت فرمود: چه می گویی درباره مردی که زنی را در روز نگاه کند بر او حرام بود و چون روز بلند شد بر او حلال گردید و چون ظهر شد حرام گردد و چون عصر شد حلال گردد و چون آفتاب غروب کرد، حرام گشت و چون وقت عشاء رسید حلال شد و چون نصف شد حرام گشت و چون سپیده صبح دمید بر او حلال شد. بگو این چگونه است و برای چه حرام، حلال می شود؟

یحیی بن اکثم گفت: نمی دانم.

امام فرمود: این زنی است که کنیز مردی بوده و بامداد مردی بیگانه ای او را نگاه کرد و این چنین نگاهی بر مرد حرام بود و چون روز بالا آمد او را از مولایش خرید و بر او حلال شد و چون ظهر شد آزادش کرد بر او حرام شد و بعداً او را برای خود عقد کرد حلال شد و چون غروب شد ظهار کرد بر او حرام شد؛ چون هنگام عشا شد کفاره ظهار را داد بر او حلال شد و چون نیمه شب شد به یک طلاق او را طلاق داد. پس حرام شد و چون سپیده صبح رسید رجوع کرد بر او حلال شد.

«مأمون» به حاضران مجلس، که بیشتر آنها از عباسیان بودند، رو کرد و گفت: آیا برای شما حقیقت مطلب روشن شد.

سپس در همان مجلس دختر خود «ام الفضل» را به عقد ازدواج حضرت

جواد در آورد...(۱)

به گفته «ابن حجر هیثمی» مأمون او را به دامادی خود انتخاب کرد؛ زیرا با وجود کمی سن، آن حضرت از نظر علم و آگاهی و حلم برهمه دانشمندان برتری داشت.(۲)

ص: ۲۳۲

۱- . الصواعق المحرقه، ص ۲۰۴.

۲- . همان کتاب، ص ۲۰۵.

بخش یازدهم :علی بن محمد امام هادی علیه السلام

اشاره

ص: ۲۳۳

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام هادی (ع)

اشاره

نام: علی ۷

نام پدر: امام نهم، امام جواد ۷

نام مادر: بانوی گرامی «سمانه» که کنیزی با فضیلت و با تقوا بوده است.

محل ولادت: در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا» به دنیا آمد.(۱)

تاریخ ولادت: نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری

القاب: «نقی» و «هادی» است که ابوالحسن الثالث نیز می گویند.(۲)

در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر و مقصود از ابوالحسن ثانی امام هشتم می باشد.

امام هادی در سال ۲۲۰ هجری پس از شهادت

پدر ارجمندش بر مسند امامت نشست و در این هنگام «هشت» ساله بود.

مدت امامت: ۳۳ سال

مدت عمر: ۴۱ سال و چند ماه.

محل شهادت: در سال ۲۵۴ در شهر سامرا به شهادت رسید.

۱- . طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۵؛ شیخ مفید الارشاد قم. مکتبهٔ بصیرتی ۳۲۷.

۲- . طبرسی، همان کتاب، ص ۲۵۵.

خلفای معاصر آن حضرت

۱. معتصم، بردار مأمون (۲۱۷-۲۲۷ ه ق)

۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷-۲۳۲ ه ق)

۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲-۲۳۸ ه ق)

۴. منتصر، پسر متوکل (۶ ماه)

۵. مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸-۲۵۲ ه ق)

۶. معتز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲-۲۵۵ ه ق)

امام هادی در زمان آخرین خلیفه مسموم و به شهادت رسید و در خانه خود به خاک سپرده شد.

اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام

اشاره

این دوره از خلافت عباسی ویژگی هایی دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد. به برخی از این ویژگی ها اشاره می کنیم:

۱. زوال هیبت و عظمت خلافت

خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبتی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت.

خلافت همچون گوی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف که می خواستند پرتاب می کردند و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان آن احساس می شد، خلفاو اطرافیان و

عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

۲. خوشگذرانی و هوسرانی درباریان

خلفای عباسی در این دوره به خاطر فضای آلوده ای که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوشگذرانی و میگساری می پرداختند. دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود که صفحات تاریخ، اخبار شب

نشینی های افسانه ای آنان را ضبط نموده است.

۳. گسترش ظلم، بیدادگری و خودکامگی

ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشی ها و خوشگذرانی ها، جان مردم ا به لب آورده بود.

۴. گسترش نهضت های علوی

در این دوره یکی از سیاست های دولت عباسی این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را نابود سازد؛ بدین معنا که هر گاه کوچک ترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می شد، بی رحمانه آنان را سرکوب می کردند و علت هم این بود که دستگاه، با تمام اختناق و کنترل که بر قرار کرده بود، خود را متزلزل و ناپایدار می دید و از این نهضت ها، هر چند بسیار محدود، بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نام نبرند و مردم را به رهبری شخص برگزیده ای از «آل محمد» دعوت نکنند؛ زیرا رهبری نهضت می دید که امامان معصوم

آنان در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت است و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می گردد.

این انقلاب ها بازتاب گسترش ظلم و فساد بر جامعه اسلامی آن روز بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت.

به عنوان نمونه، در دوران حکومت «منتصر»، که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود، کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی شد، قیامی صورت نگرفت. تاریخ تنها در فاصله سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام را ضبط کرده است که این قیام ها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب شدند.

علت شکست قیام ها

۱. ضعف رهبری و فرماندهی این نهضت ها.

۲. طرفداران و یاران این رهبری، که نوعاً دارای برنامه صحیح و کاملی نبودند، افراد سست و بی اراده ای بودند.

۳. قیام آنها صد در صد ماهیت اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود نبودند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیام ها افراد مخلص و شیعیان واقعی بودند ولی تعداد این دسته بسیار کم بود و بیشتر مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند. بلکه در اثر ظلم و سستی که بر آنان وارد شد، در صدد تیرگی اوضاع بر آمدند و این گروه در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته و از طرف او پراکنده می شدند.

بنابراین اگر بسیاری از این انقلاب ها مورد تأیید امامان قرار نمی گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و یا در اهداف رهبران آنها انحراف

ص: ۲۳۷

هایی مشاهده می شد. لذا اگر امام آشکارا آنها را تأیید می کرد در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می گرفت.

انتقال امام از مدینه به سامرا

از میان خلفای عباسی، متوکل بیش از همه با امام هادی ۷ معاصر بوده است. او نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت نشان می داد و به آنان بدگمان بود و همواره بنی هاشم را متهم می نمود؛ زیرا «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز مرتب از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می کرد.

متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای عباسی ربوده بود.(۱)

متوکل عباسی؛ نسبت به علی و خاندانش ۷ کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر به او خبر می رسید که فلان کس به آن حضرت علاقه مند است، اموال او را مصادره و خودش را به هلاکت می رساند.(۲)

متوکل، برای این که خود را از هر جهت راحت کند روشن مأمون را در مورد کنترل فعالیت های امام در پیش گرفت، او از طریق وصلتی که با حضرت برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات های حضرت را زیر نظر داشته باشد.

۱- . ابو الفرج الاصفهانی، مقائل الطالبیین، ص ۳۹۵.

۲- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵.

پس از شهادت امام جواد و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود؛ زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسی نمی داشت، قطعاً برای حکومت وی خطری جدی در بر می داشت.

اینجا بود که کوچک ترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را بر آن می داشت که نقشه نیاکان خود را عملی سازد، چنانکه نامه فرماندار مدینه، خلیفه را به شدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا شد.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (م ۴۶۳)

او صاحب کتاب «تاریخ بغداد» است. وی درباره امام هادی چنین می نویسد:

«علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوالحسن الهاشمی اشخصه جعفر المتوکل علی الله من مدینه رسول الله الی بغداد ثم الی «سر من رآی» و اقام بها عشرین سنه و تسعه اشهر الی ان توفّی و دفن بها فی ایام «المعتز بالله و هو احد من یعتقد الشیعه الامامی فیه و یعرف بأبی الحسن العسکری»

ترجمه: «علی بن محمّد بن علی... ابوالحسن هاشمی که جعفر متوکل او را از مدینه به بغداد و سپس به «سرّ من رای» (سامراء) آورد و در آنجا ۲۰ سال و نه ماه اقامت گزید تا این که در ایام خلافت «معتز» در شهر سامراء رحلت نمود و در همانجا دفن گردید، ازکسانی است که شیعه امامیه به امامت او قائلند و به

ابوالحسن عسکری معروف است».

«خطیب» به سند خود از «محمّد ابن یحیی معازی» نقل کرده است که «یحیی بن اکثم» در مجلس «واثق»، که جمعی از فقها نیز حضور داشتند، گفت:

«من حلق راس آدم حین حج؟ فتعابی القوم عن الجواب...»

ترجمه: «چه کسی هنگام حج سر آدم را تراشید؟ تمامی حاضرین جلسه از جواب عاجز ماندند».

واثق گفت: من کسی را که جواب این سؤال را بگوید حاضر می کنم. پس فرستاد به سوی حضرت هادی ۷ و او را حاضر کرد و پرسید: ای ابوالحسن! خبر بده ما را که چه کسی سر آدم را تراشید وقتی که حج کرد؟

فرمود: ای امیرالمؤمنین! از تو می خواهم که مرا از پاسخ دادن به این این سؤال عفو نمائید.

گفت: تو را به خدا جواب بگوئید؟

فرمود: حالا که قبول نمی کنی، می گویم: پدرم خبر داد مرا از جدم، از پدرش از جدش رسول خدا که فرمود: برای تراشیدن سر آدم، جبرئیل مأمور شد. یاقوتی از بهشت آورد و به سر آدم و موهای سرش ریخت و هر جا که نور آن یاقوت رسید، حرم گردید.(۱)

سبط ابن جوزی حنفی (۵۸۱-۶۵۴ه-)

درباره مهاجرت امام هادی به «سامرا» می نویسد:

۱- . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶.

قـال علماء السـير «انّما اشـخصه المتوکل من مـدینه رسول الله الی بغـداد لانّ المتوکل کان یبغض علیاً و ذرّیته فبلغه مقام علی با المدینه و میل النّاس الیه، فخاف منه فدعی یحیی بن هرثمه و قال اذهب الی المدینه و انظر فی حاله و اشخصه الینا

ترجمه: «علماء تاریخ نوشـته اند؛ متوکل از دشـمنان بزرگ علی و خاندان او بود و چون به خلافت رسید، از ترس آن که مبادا علی بن محمّد الجواد در مدینه با حکومت او مخالفت کند و مردم اطراف آن حضـرت را بگیرد، یحیی بن هرثمه را طلب کرد و به او دستور داد به مدینه برود و اوضاع مدینه و شخصیت علی بن محمّد را بررسی کرده و او را بیاورد.

«یحیی» می گوید: به مدینه رفتم. دیدم مردم مدینه اطراف آن حضـرت را گرفته و جان فدای او می کنند؛ زیرا حضـرت هادی به آنها یاد احسان می کرد.

آن حضرت ملازم رسول خداست، و توجه به دنیا ندارد و دائم در حال روزه و نماز و تربیت مسلمانان می باشد.

یحیی برای این که مقام و موقعیت امام را متزلزل کند، خدمت آن حضـرت آمد و سوگند یاد کرد که خلیفه نسبت به شما نظر بدی ندارد و مشتاق دیدار شماست و میل دارد که شما را از نزدیک ببیند و لذا بهتر است برای دیدن خلیفه به سامرا برویم.

یحیی می گویـد: سـپس منزل او را تفتیش کردم و در آنجا جز قرآن و کتاب دعا چیزی پیدا نکردم و از این لحاظ عظمت امام در چشمم بیشتر شد و به نزدیکانش احسان کردم و آن حضرت را از مدینه حرکت دادم و خودم شخصاً

عهده دار خدمت او بودم. چون به بغداد وارد شدیم، در آن زمان والی بغداد «اسحاق بن ابراهیم طاهری» بود، به دیدن او رفتم او چون مرا دید گفت:

ای یحیی! این مرد، حضرت هادی ۷، فرزند رسول خداست. تو هم عداوت متوکل را می شناسی و دشمنی او با این خانواده را می دانی؟ پس اگر چیزی بگویی که متوکل به کشتن آن حضرت تحریک شود و او را به قتل برساند، پیامبر در روز قیامت دشمن تو خواهد بود.

یحیی گفت: به خدا قسم من از او حرکت و عملی که مخالف میل متوکل باشد ندیده ام، هر چه دیده ام تمامش خوب بود. بعد وارد سامرا شدیم و ابتدا به دیدن وصیف ترکی رفتم، چون مرا دید، گفت:

ای یحیی! به خدا قسم اگر موئی از بدن این مرد کم شود، تو پیش من مسؤل خواهی بود؟ از این سخن او و اسحاق طاهری که سفارش هر دو درباره حضرت هادی یکسان بود تعجب کردم.

«فلمّا دخلت علی المتوکل سألنی عنه فأخبرته بحسن سیرته و سلامه طریقه و ورعه و ذهادته و انی فتشت داره فلم اجد فیها غیر المصاحف و کتب العلم فاکرمه المتوکل و احسن جایزته و اجزل بره. انزل معه سر من رآی».(۱)

ترجمه: «پس نزد متوکل رفتم. وضع او را از من پرسید. از حسن سیرت و سلامت طریقش و ورع و تقوا و زهدش به متوکل خبر دادم و گفتم: من خانه او را بازرسی کردم، جز قرآن و کتاب چیزی نیافتم. متوکل خوشحال شد و او را جایزه داد و در سامرا اسکان داد».

۱- . تذکرة الخواص، ص ۶۰-۳۵۹.

سبط ابن جوزی می نویسد:

«یحیی بن هرثمه» می گوید: در این مدتی که امام هادی در سامراء بود، «متوکل» سخت مریض شد و نذر کرد که اگر بهبود یافت، صدقه بسیار بدهد. او چون شفا یافت، فقهای سامرا را جمع کرد و از آنها پرسید چه مبلغ باید صدقه دهم که نذرم ادا شده باشد؟

علمای سامرا نتوانستند جواب دهند. بناچار کسی را خدمت حضرت هادی فرستاد و مسأله را از آن حضرت پرسید. حضرت فرمود: ۸۲ دینار صدقه بده تا نذر تو ادا شود.

متوکل پرسید: این جواب را از کجا آوردی؟

امام آیه: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین» را تلاوت نمود و فرمود: «مواطن کثیره» یعنی پیامبر در قالب ۲۷ غزوه و ۵۵ سریه جهاد کرد و آخرین غزوه پیامبر یوم حنین بود که مجموع آنها ۸۲ غزوه و سریه می شود.

متوکل دستور داد اموال بسیاری در اختیار امام هادی قرار دهد و گفت: به اختیار خود آن اموال را صدقه بده.(۱)

علی بن محمّد ابن الصباغ مالکی

او فقیه مالکی، از اهالی مکّه و مؤلف کتاب «الفصول المهمه لمعرفه الائمه» است.

وی درباره امام هادی چنین نوشته است:

«فضل ابی الحسن علی الهادی قد ضرب علی المجره قبابه و مدّ علی نجوم

۱- . همان، ص ۳۶۰.

السماء اطنابه و ما تعدّ منقبه الا وله افخرها و لا تذکر مکرمه الا وله فضیلتها...»(۱)

ترجمه: «گنبد فضل ابوالحسن علی هادی بر کهکشانها سر زده و شعاع فضائلش تا ستارگان آسمان ها امتداد یافته است و هیچ منقبت و فضیلتی نیست مگر این که افتخارآمیزترین آنها برای اوست و او از این جهت شایسته این فضیلت است که در جوهر ذات او کرامتی است که از ویژگی های آن حضرت است و سرشت او پاکیزه شده از عیب و نقص و اخلاقش خوش و شیرین است.

سیرت و روش او متعادل و با فضیلت است. او دارای وقار و سکون و پرهیزگاری است. او دارای روی پیامبر و خوی و عادت علوی بود و دارای شرست پاک و همت عالی بود که کسی از مردم به آن حد نمی رسید».

صاحب کتاب «الفصول المهمه» درباره امام هادی و متوکل داستان های زیادی نقل کرده است که بیانگر کرامات آن حضرت است. به یک مورد از آن را توجه کنید:

علی بن ابراهیم طایفی گفت: متوکل عباسی در اثر «دمل» بیمار شد و چنان که در شرف موت بود و کسی هم جرئت نداشت آهنی به بدن او رساند. مادرش نذر کرد که اگر او بهبود یافت، از دارایی خود پول زیادی خدمت ابوالحسن علی بن محمّد بفرستد. «افتح بن خاقان»، وزیر و منشی متوکل، به وی گفت: ای کاش! نزد این مرد (امام هادی) می فرستادی. او راه معالجه را می داند. متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد او دارویی تجویز کرد که حال متوکل خوب شد. مژده بهبودی او را به مادرش دادند. او «ده هزار دینار» برای حضرت امام هادی

۱- . الضوء اللامع، ج ۵، ص ۲۸۳.

فرستاد.

متوکل چون از بستر مرض برخاست، «بطحائی علوی» نزد متوکل از امام هادی سخن چینی کرد و جریان هدیه مادرش را گزارش داد.

متوکل به سعید (دربان خود) گفت: شبانه بر او حمله کن و هر چه پول و اسلحه دارد بیاور.

ابراهیم بن محمد گفت: سعید دربان به من گفت: شبانه به منزل ابوالحسن رفتم... آن حضرت را دیدم لباس پشمی در بر دارد و سجاده حصیری در برابر اوست. یقین کردم که نماز می خواند. به من فرمود: اتاقها را هم بگردید، من وارد شدم و بررسی کردم. چیزی نیافتم. تنها در اطاق آن حضرت کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود. به من فرمود: زیر سجاده را هم بازرسی کن، چون آنجا را بازرسی کردم، شمشیری ساده و در غلاف، در زیر آن بود. آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم. چون نگاهش به مهر مادرش افتاد، که روی کیسه پول بود، کسی را دنبال مادرش فرستاد. مادرش پیش متوکل آمد و گفت: تو هنگامی که بیمار بودی و از بهبودی ات نا امید شدم، نذر کردم که اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او بفرستم، چون بهبود یافتی پولها را نزد او فرستادم و این هم مهر من است. متوکل دستور داد همه را خدمت آن حضرت برگردانند. من هم کیسه را همراه شمشیر خدمت حضرت بردم و عرض کردم: امیرالمؤمنین از این سوء ظن عذرخواهی کرده و پانصد دینار هم بر آن مبلغ افزوده است.

سرور من! امیدوارم مرا نیز عفو فرمائید و من مأمورم و قادر به مخالفت خلیفه نیستم، به من فرمود:

ای سعید! «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»(۱)

احمد بن حجر الهیثمی المکی (م ۹۷۴ ه–)

قال فی الصواعق المحرقه:

«کان ابوالحسن العسکری وارث ابیه علماً و سخاء و من ثم جاء اعرابی من اعراب الکوفه و قال: انّی من المتمسکین بولاء جدك و قد رکبنی دین اثقلنی حمله و لم اقصد لقضائه سواك فقال: کم دینك؟

فقال: عشره آلاف درهمٍ.

فقال طب نفساً بقضائه انشاءالله تعالی، ثم کتب له ورقه فیها ذلك المبلغ دیناً علیه»

ترجمه: «ابن حجر در «الصواعق» آورده است که ابوالحسن علی عسکری در علم و سخاوت وارث پدرش بود. عربی از عرب های کوفه پیش او آمد و گفت: من از چنگ زدگان ولایت جد تو هستم و دین سنگینی به دوش می کشم که حمل آن بر من سنگینی می کند و برای ادای آن جز تو کسی را قصد نکرده ام.

حضرت فرمود: قرضت چقدر است؟

گفت: ده هزار درهم. حضرت هادی ۷ ادای دین او را به عهده گرفت و سپس به همین مبلغ ورقه ای نوشت و خود را بدهکار آن اعرابی ساخت و به او اجازه داد در مجلس عمومی از او مطالبه نماید و در استیفای آن سخت گیری از خود نشان دهد.

۱- . الفصول المهمهٔ، ص ۲-۲۸۱.

اعرابی این کار را کرد و حضرت در حضور جمع از او سه روز مهلت خواست و این خبر به اطلاع متوکل رسید و دستور داد سی هزار درهم به آن حضرت بپردازند و همین که آن وجه به دست حضرت رسید، همه آن را به اعرابی داد. اعرابی گفت: یا بن رسول الله! من ده هزار بیشتر بدهکار نیستم. همین مبلغ ده هزار برایم کافی است و بقیه مال تو باشد.

حضرت نپذیرفت و اجازه نداد که از آن سی هزار درهم چیزی به او برگرداند. اعرابی به سوی موطن خود برگشت در حالی که می گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»(۱)

۱- . الصواعق المحرقه، ص ۲۰۵.

بخش دوازدهم :حسن بن علی امام عسکری علیه السلام

اشاره

ص: ۲۴۸

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام حسن عسکری(ع)

اشاره

نام: امام حسن عسکری ۷

محل ولادت: سال ۲۳۲ ه.ق در مدینه چشم به جهان گشود(۱).

نام پدر: هادی ۷

لقب: عسکری

از آنجا که امام یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامرا» در محله «عسکری» سکونت اجباری داشت به همین جهت «عسکری» نامیده می شود(۲). القاب مشهور دیگر حضرت «نقی» و «زکی»...

کنیه: ابومحمد.

مدت امامت: ۶ سال.

عمر: ۲۸ سال.

محل شهادت: در سال ۲۶۰ هجری به شهادت رسید و در خانه خود «سامرا» در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.(۳)

نام مادر: بانوی با فضیلت و شایسته «حدیثه» که برخی از او بنام «سوسن»

۱- . اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳: ابن شهر آشوب و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۲.

۲- . صدوق، علل الشرایع، ج ۱۰، باب ۱۷۶، ث ۲۳۰، مکتبهٔ الطباطبائی.

۳- . شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۴۵.

یاد کرده اند.(۱)

آن بانوی گرامی از زنان نیکوکار و دارای بینش اسلامی بود و در فضیلت او همین بس که پس از شهادت امام حسن عسکری ۷ پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن مقطع زمانی بسیار بحرانی و پراضطراب بود(۲).

خلفای معاصر آن حضرت

امام عسکری ۷ در مدّت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی همزمان بود:

۱. المعتزّ بالله (۲۵۲-۲۵۵ ه.ق)

۲. المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ ه.ق)

۳. المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹ ه.ق)

چنان که در زنـدگانی امام صادق تا امام هادی ۷ دیدیم، خلفای عباسـی از هر گونه اعمال فشار و محدودیت نسـبت به امامان شیعه دریغ نمی کردند.

فشارها در عصـر امام جواد و امام هادی و امام عسـکری ۷ در سامرا به اوج خود رسـید. شدت این فشارها به قدری بود که سـه امام بزرگوار که در مرکز حکومت آن ها (سامرا) می زیستند در جوانی به شهادت رسیدند؛

امام جواد در ۲۵ سالگی، امام هادی در ۴۱ سالگی و امام عسکری در ۲۸ سالگی.

شهادت مظلومانه این امامان شیعه، بیانگر شدت فشارها و صدمات رسیده بر

۱- . مفید، الارشاد، ص ۳۳۵.

۲- . شیخ عباسی قمی، الانوار البهمیه، ص ۱۵۱.

آنهاست. ولی در این میان فشارها و محدودیت های زمان امام حسن عسکری به دو علت از دو پیشوای دیگر بیشتر بود:

۱. در زمان امام عسکری ۷ شیعه به صورت یک قدرت عظیم درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه به خلفای وقت معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی داند. بلکه معتقد است امامت الهی در فرزندان علی ۷ باقی است و در آن زمان شخصیت ممتاز این خانواده امام حسن عسکی ۷ بود.

دلیل قدرت شیعیان اعتراف «عبیدالله» وزیر «معتمد» عباسی به این موضوع است.

توضیح این که پس شهادت حضرت عسکری برادرش «جعفر کذاب» نزد عبیدالله رفت و گفت: منصب برادرم را به من واگذار که من در برابر آن سالیانه، بیست هزار دینار به تو می دهم. وزیر بر او پرخاش کرد و گفت: احمق، خلیفه آن قدر به روی کسانی که، پدر و برادر تو را امام می دانستند شمشیر کشیده، تا بلکه بتواند آنانا را از این عقیده برگرداند، ولی با تمام کوشش هایی که کرد توثیق به دست نیاورد.

اگر تو در نظر شیعیان واقعاً امام باشی، نیازی به کمک خلیفه یا کس دیگری نداری، ولی اگر در نظر آنان چنین مقامی نداشته باشی، اگر خلیفه با تمام قدرت از تو

پشتیبانی کند، فایده ای برای تو ندارد.(۱)

۱- . علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۹۷ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۲.

۲. خانـدان عباسـی و پیروان آنان طبق روایات و اخبار متواتر می دانسـتند که مهدی موعود، که نابود کننده کلیه حکومت های خود کامه است، از نسل حضرت عسکری ۷ است. به همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند تا بتوانند فرزند او را به چنگ آورده و نابود کنند. مانند تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی موسی. به دلایل یاد شده بالا، فشار و اختناق در مورد امام عسکری ۷ شدید بود.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

محمد بن طلحه الشافعی (م ۶۵۴ ه.ق)

وی صاحب کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» است.

درباره فضایل امام حسن عسکری ۷ می نویسد:

«ابو محمّد الحسن علی الخالص... وأمامناقبه فأعلم المنقبه العلیاء و المزیه الکبری التی خصّه الله عزّوجل بها و قلّده فریدها و منحه تقلیدها و جعلها صفه دائمه لایبلی الدهر حدیدها و لاتنسی الالسنه تلاوتها و تردیدها انّ المهدی محمّد انسله المخلوق منه و ولده المنتسب الیه بضعته المنفصله عنه».(۱)

ترجمه: «ابو محمّد علی هادی، مناقب و فضائلش را خداوند مایه فخر و مباهات بلند و وسیله بزرگ و برتری را به او اختصاص داده است و او را با تمام زیبائی ها آراسته و تمام اوصاف پسندیده را به او ارزانی داشته است. این مناقب و فضایل را صفت دائمی او قرار داده است به طوری که روزگار حدود آن را کهنه

۱- . مطالب السئول، ص ۸، چاپ سنگی.

نمی کند و زبانها تلاوت آن را از یاد نمی برند؛ به خصوص این که محمّد مهدی از نسل او و از او خلق شده است؛ فرزندی که به او منتسب و پاره تن اوست».

سبط ابن الجوزی (۵۸۱-۶۵۴ه-)

وی در کتاب «تذکره الخواصّ» می نویسد:

«فصل فی ذکر العسکری: و هو الحسن بن علی بن محمد... و کان عالماً ثقه روی الحدیث عن ابیه عن جدّه و من جمله مسانیده حدیث فی الخمر. ذکره جدی ابوالفرج فی کتابه المسمی (بتحریم الخمر) و نقله من خطه و سمعته یقول:

ترجمه: «حسن بن علی بن محمد عالم موثق و از پدرش و جدش روایت کرده است.

از جمله مسانیدش حدیثی است که درباره شراب نقل نموده است. ابن جوزی می گوید: این روایت را جدم «ابوالفرج» در کتاب خود موسوم به «تحریم الخمر» ذکر کرده و من از خط او نقل کرده ام و از او شنیدم که روایت را با ذکر سند به امام حسن عسکری رسانده و می گوید:

«أشهد بالله لقد سمعت الحسن بن علی العسکری یقول اشهد بالله لقد سمعت أبی علی بن محمّد یقول أشهد بالله لقد سمعت ابی محمّدعلی بن موسی الرضا یقول: أشهد بالله لقد سمعت أبی علی بن موسی یقول: أشهد بالله لقد سمعت أبی موسی یقول: لقد سمعت جبرئیل یقول: أشهد بالله لقد سمعت میکائیل یقول: أشهد بالله لقد سمعت اسرافیل یقول: أشهد بالله علی اللوح المحفوظ انه قال سمعت الله یقول: شارب الخمر کعابد الوثن.

«سبط ابن جوزی» می گوید: و لما روی جدی هذا الحدیث فی کتاب تحریم

الخمر قال قال ابو نعیم الفضل بن دکین هذا حدیث صحیح ثابت روته العتره الطیبه الطاهره و رواه جماعه عن رسول الله ۶ منهم ابن عباس».(۱)

ترجمه: «جدم پس از روایت این حدیث در کتاب «تحریم الخمر» می نویسد: ابونعیم فضل بن دکین گفت: این حدیث صحیح و ثابت و از طریق عترت پاک پیامبر اکرم ۶ و جمعی از صحابه روایت شده است که ابن عباس یکی از آنها است».

ص: ۲۵۴

۱- . تذکرهٔ الخواص، چاپ سنگی، ص ۲۰۴، چاپ جدید، ج ۳، ص ۳۶۲.

بخش سیزدهم :حجه بن الحسن العسکری عجله الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

ص: ۲۵۵

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی حضرت حجه بن الحسن العسکری امام زمان(عج)

اشاره

نام، (م ح م د)(۱)

نام پدر: امام حسن عسکری ۷

کنیه: ابوالقاسم

محل ولادت: سامرا(۲)

تاریخ ولادت: نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری

القاب آن حضرت: حجت، قائم، خلف صالح، صاحب الزّمان، بقیه الله و... مشهورترین القاب «مهدی» می باشد.(۳)

نام مادر: بانوی گرامی «نرجس» که به نام ریحانه، سوسن، صیقل، نیز از او یاد شده است. میزان فضیلت و معنویت نرجس خاتون تا آن حد بود که «حکیمه» خواهر امام هادی ۷،که آخرین بانوان عالیقدر خاندان امامت بود، او را سرآمد و سرور خاندان خویش و خود را خدمتگزار او نامیده است.(۴)

۱- . پیشوایان معصوم علیهم السلام شیعیان از ذکر نام اصلی او نهی فرموده اند.

۲- . مفید الارشاد، ص ۳۴۶ - فتّال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۲۹۲ - اصول کافی توان، ج ۱، ص ۵۱۴.

۳- . ابن صباغ، الفصول المهمهٔ، ص ۳۱۰.

۴- . فتّال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۲۸۳ - صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۲.

غیبت صغری و کبری

حضـرت مهـدی دو دوره غیبت، «غیبت صـغرا» و «غیبت کـبرا»، داشت که غیبت صـغرا از سـال ۲۶۰ هجری، سال شـهادت امام یازدهم، تا سال ۳۲۹، سال درگذشت آخرین نایب خاص امام، یعنی حدود ۶۹ سال بود.

در دوران غیبت صـغرا، ارتباط شـیعیان با امام به کلی قطع نبود و آنان به گونه ای خاص و محدود با امام ارتباط داشـتند. بدین معنا که در طول این مـدت، افراد مشخصـی، که ذکرشان خواهـد آمـد، به عنوان نایب خاص با آن حضـرت در تماس بودند و شیعیان می توانستند به وسیله آنان مسایل و مشکلات خویش را به عرض امام برسانند و توسط آنان پاسخ دریافت کنند و حتی گاه به دیدار امام نایل شوند.

از این رو می توان گفت در این مدت امام هم غایب بود و هم حاضر.

این دوره را می توان دوران آماده سازی شـیعیان برای غیبت کبری دانست که طی آن ارتباط شیعیان با امام حتی در همین حد نیز قطع شد و مسلمانان موظف شدند در امور خود به نایبان عام آن حضرت، یعنی فقهای واجد شرایط و آشنا به احکام اسلام، رجوع کنند.

اگر غیبت کبرا یک باره و ناگهانی رخ می داد، ممکن بود موجب انحراف افکار شود ذهن ها آماده پذیرش آن نباشد.

امکـان ارتبـاط نایبان خاص در دوران غیبت صـغرا و نیز شـرفیابی برخی از شـیعیان به محضـر آن حضـرت در این دوره مسـئله ولایت و حیات آن حضرت

ص: ۲۵۷

بیشتر تثبیت گردید.(۱)

با سپری شدن دوره غیبت صغرا، غیبت کبرا و دراز مدت امام آغاز گردید که تا کنون نیز ادامه دارد و پس از این نیز تا زمانی که خداوند اذن ظهور و قیام به آن حضرت را بدهد، ادامه خواهد داشت.

غیبت دو گانه امام دوازدهم سالها پیش از تولد او توسط امامان قبلی، بیان شده است.(۲)

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

اشاره

حضرت مهدی (عج)؛ کسی است که بسیاری از علماء اهل سنت، علاوه بر اذعان بر اصالت مهدویت و صحیح دانستن احادیث آن، کتاب و رساله هایی تألیف کرده انـد، تا نسل های بعـدی حقیقت و واقعیتی را که در شـروع مقدس بر زبان رسول اکرم ۶ جاری شده به خوبی بشناسد.

مؤلف کتاب «الامام المهدی» (عج)؛ استاد علی محمّد علی دخیل اسامی ۲۰۵ نفر از بزرگان علمای اهل سنت را در کتاب خود آورده است؛ به این ترتیب که تعداد ۳۰

کتابهای خود فصلی را به روایاتی درباره حضرت مهدی (عج) نوشته اند و ۳۱ نفر دیگر در کتابهای خود فصـلی را به روایاتی درباره حضرت مهـدی (عج) اختصاص داده اند؛ ۱۴۴ نفر از آنهـا به مناسـبت هـای مختلف روایات حضـرت را در کتاب های خود آورده اند که اگر بخواهیم همه این کتابها را ذکر

۱- . صدر، سید صدر الدین، المهدی، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۸، ه.ق، ص ۱۸۳.

۲- . شـیخ سـلیمان قندوزی، ینابیع المودّهٔ، بیروت، موسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، باب ۷۱، ص ۸۲؛ نعمانی، الغیبهٔ، تهران، مکتبهٔ الصدوق، ص ۱۷.

کنیم، سخن به طولانی می شود و از تناسب بحث خارج می گردد، لذا تنها از علماء بزرگ اهل تسنّن نام می بریم که صحت احادیث مربوط به مهدی موعود را پذیرفته اند و از اوصاف و خصوصیات آن حضرت سخن گفته اند:

ابوبکر محمّد بن علی معروف به محیی الدین عربی (۵۶۰-۶۳۸ ه- .ق)

او مولف کتاب «الفتوحات المکیه» است. درباره مهدی موعود (عج) می نویسد: «انّ الله خلیفه یخرج امتلأت الارض جوراً و ظلماً فیملؤها قسطاً و عدلاً لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طوّل الله ذلک الیوم حتّی یلی هذا الخلیفه من عتره رسول الله من ولد فاطمه یواطی اسمه اسم رسول الله ۶».(۱)

ترجمه: «خداوند را خلیفه ای است که روزی ظاهر می شود و ظهورش زمانی اتفاق می افتد که دنیا پر از جور و ستم شده باشد و آن حضرت دنیا را پر از عدل و قسط می فرماید و اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می گرداند تا این خلیفه، که از عترت رسول اکرم ۶ و از اولاد فاطمه زهرا ۳ و نامش با نام رسول خدا یکی است، حکومت را به دست گیرد، ظهور نماید».

سبط ابن جوزی (م ۶۵۴ ه-)

وی صاحب کتاب «تذکره الخواص» است. درباره امام مهدی۴ می نویسد:

«فصلٌ فی ذکر الحجّه المهدی هو محمّد بن الحسن بن علی بن موسی الرضا... کنیته ابو عبدالله و ابوالقاسم و هو الخلف الحجه صاحب الزمان القائم

ص: ۲۵۹

۱- . الفتوحات المکیّة، ج ۳، ص ۳۲۸ - ۳۲۷.

المنتظر و التالی و هو آخر الائمه انبأنا عبدالعزیز بن محمود بن البزاز عن ابی عمر قال: قال رسول الله یخرج فی آخر الزمان رجلًا من ولدی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً فذلک هو المهدی و هذا حدیث مشهور و قد اخرج أبو داود و الزهری عن علی بمعناه و فیه لو لم یبق من الدهر الایوم واحد لبعث الله من اهل بیتی من یملأ الارض عدلاً و ذکره فی روایات کثیره».(۱)

ترجمه: «فصلی در ذکر حجت مهدی؛ محمّد فرزند حسن بن علی بن موسی الرضا... است. کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم و القابش: خلف، حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر و تالی است و او آخرین فرد از ائمه دوازده گانه است.

عبدالعزیز محمود بن بزاز از ابن عمر روایت کرد که می گفت: رسول خدا ۶ فرمود: در آخرالزمان مردی از فرزندان من قیام می کند که نام و کنیه اش مانند نام و کنیه من است؛ زمین را پر از عدالت می کند، چنانکه پر از ظلم و ستم شود و او همان مهدی است.

این حدیث مشهوری است که آن را ابو داوود و زهری به همین معنی از علی ۷ نقل کرده اند و در روایت آنان این جمله هم وجود دارد که اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت مرا برانگیزد تا زمین را از عدالت پر کند و این مضمون در روایات زیادی ذکر شده است.

ص: ۲۶۰

۱- . تذکرة الخواص، ص ۴-۳۶۳.

علی بن محمّد المالکی (ابن الصباغ) (متوفی ۸۵۵ ه- .ق)

وی که صاحب کتاب «الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه» است،

درباره فضایل حضرت مهدی ۷ می نویسد:

«الفصل الثانی عشر فی ذکر ابی القاسم محمّد الحجه الخلف الصالح ابن ابی محمّد الحسن الخالص و هو الامام الثانی عشر...

کان الامام بعد ابی محمّد الحسن انبه محمداً و لم یخلف ابوه ولداً غیره و خلفه ابوه غایباً مستتراً بالمدینه و کان عمره عند وفاه ابیه خمس سنین اتاه الله تعالی فیها الحکمه کما اتاها یحیی صبیاً و جعله اماماًفی حال الطفولیه کما جعل عیسی ابن مریم فی المهد نبیاً و قد سبق النّص علیه فی ملّه الاسلام من النبی محمّد علیه الصلاه و السلام و کذلک من جدّه علی بن ابی طالب و من بقیه أبائه أهل الشرف و المراتب و هو صاحب السیف القائم المنتظر کما...»

ترجمه: «فصل دوازدهم در بیان حالات ابوالقاسم محمّد حجت و خلف صالح فرزند ابو محمد حسن عسکری، که امام دوازدهم است، می باشد.

امام پس از ابو محمّد حسن بن علی، فرزند او بود که هم نام رسول اکرم ۶ است و پدرش جز او فرزندی نه آشکار و نه در نهان از خود بر جای نگذاشت.

امام عسکری، در حالی که آن حضرت در پرده غیبت بود، او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. روزی که پدرش فوت کرد، ۵ سال بیشتر نداشت و در همان ۵ سالگی خداوند او را حکمت عنایت فرمود، چنان که به یحیی در سن کودکی عنایت کرد و هم چنان که عیسی بن مریم را در گهواره منصب نبوت داد

ص: ۲۶۱

او را نیز در طفولیت مقام امامت داد و پیش از آن نص بر امامت آن حضرت از زبان رسول خدا ۶ در میان مسلمین معروف و ثابت شده بود و سپس امیرالمؤمنین بدان خبر داده و تصریح به امامت او کرد و همچنین ائمه اطهار ۷ یکی پس از دیگری تا برسد به پدر ارجمندش همگی بر امامت و ظهورش به طور صریح خبر دادند. او صاحب شمشیر و قیام کننده به حق و همه چشم به راه برپائی دولت او هستند. چنان که در خبر صحیح وارد شده است:

«و له قبل قیامه غیبتان أحدهما أطول من الاخری فاما الاولی فهی القصری فمنذ ولادته الی انقطاع السفاره بینه و بین شیعته و اما الثانیه فهی التی بعد الاولی فی آخرها یقوم بالسیف قال الله تعالی: «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذّکر انّ الارض یرثها عبادی الصّلحون»(۱) و قال رسول الله: «لم تنقض الایام و للیالی حتی یبعث الله رجلاً من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً».

ترجمه: «آن حضرت پیش از قیام خود دو بار غیبت اختیار می کند؛ یکی طولانی تر از دیگری است. غیبت نخستین او به غیبت صغرا مشهور است. مدت آن کوتاه و از ولادت او آغاز و با پایان سفارت در میان او و شیعیانش خاتمه می پذیرد و اما غیبت کبرا و طولانی پس از نخستین غیبت او است که در پایان آن، حضرت به شمشیر قیام خواهد فرمود، چنان که خدای تعالی می فرماید: «پس از ذکر در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث برند».

رسول خدا ۶ فرمود: روزها و شبها نگذرد و دنیا به پایان نرسد تا آن که

۱- . انبیاء: ۱۰۵.

خداونـد مردی از خانـدان مرا برانگیزد که هم نام من است. او زمین را پر از عـدل و داد کنـد، چنان که از ظلم و سـتم پر شـده باشد».

«اما کنیته فأبوالقاسم و أما لقبه فالحجه و المهدی و الخلف الصالح و القائم المنتظر و صاحب الزمان و اشـهرها المهدی صـفته ۷ شابّ مرفوع القامه حسن الوجه و الشعر یسیل شعره علی منکبیه اقنی الانف اجلی الجبهه بوابه محمّد بن عثمان...

و هـذا طرف یسـیر بمـا جاء من النصوص الـداله علی امـام الثانی عشـر عن الائمه الثقات و الروایات فی ذلک کثیره اضـربنا عن ذکرها و قد دونها اصحاب الحدیث فی کتبهم و اعتنوا بجمعها و لم یترکوا شیئاً...»(۱)

ترجمه: «کنیه وی ابوالقـاسم و لقبش حجت، مهـدی، خلف، صالـح، قـائم، منتظر و صـاحب الزمان و مشـهورترین آنها، مهـدی است. آن حضرت، جوان، بلند قامت، زیبا، بینی اش کمی برآمدگی دارد و دربانش محمّد بن عثمان بود.

این بود قسـمتی از نصوصـی است که دلالت بر امامت امام دوازدهم، که از ائمه حدیث رسیده است. روایات در این باره زیاد است که از ذکر آنها صرف نظر کردیم و همه آنها را اصحاب حدیث در کتاب های خود جمع آوری کرده اند».

شیخ محمّد بن ابراهیم الجوینی الخراسانی الحموینی (متوفی ۶۴۴-۷۳۰ ه)

او محدیث، فقیه شافعی و صاحب کتاب «فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین و الائمه من ذریتهم» است.

ص: ۲۶۳

۱- . الفصول المهمهٔ، ص ۲۹۱-۳۰۴.

ولی درباره حضرت مهدی می نویسد:

«بسنده عن شیخ ابی اسحاق ابراهیم بن یعقوب الکلا بادی البخاری بسنده عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: قال رسول الله ۶ من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل علی محمّد و من أنکر نزول عیسی فقد کفر و من أنکر خروج الدجّال فقد کفر(۱)

و فی هذا الکتاب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله ۶ انّ خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الاثنا عشر اولهم علی و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلّی خلف المهدی و تشرق الارض بنور ربها و یبلغ سلطانه المشرق والمغرب.(۲)

ترجمه: «جوینی مؤلف کتاب «فرائد السمطین» به سند خود از شیخ ابو اسحاق ابراهیم کلا بادی بخاری او هم به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت:

رسول خدا ۶ فرمود: هر کس قیام مهدی را انکار کند به دین محمّد کافر شده است و هر کس نزول عیسی برای یاری حضرت مهدی در آخرالزمان و خروج دجّال را انکار کند، کافر است.

در همان کتاب، فرائد السمطین، از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا ۶ فرمود: خلفا و اوصیا من و حجت های خدا بر مردم بعد از من دوازده نفر هستند که اول آنها علی ۷ و آخرشان فرزندم مهدی است.

۱- . فرائد السمطین، ص ۹۲، ج ۵۸۵.

۲- . همان مدرک، ص ۹۲.

[به هنگـام ظهور او] روح خـدا عیسـی پسـر مریم از آسـمان نـازل می شود و پشت سـر مهـدی نمـاز می گـذارد و زمین به نور پروردگارش روشن می گردد و سیره و فرمانروائیش مشرق و مغرب را فرا می گیرد».

اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی معروف به ابن ابی کثیر (۷۰۱–۷۷۴)

وی محدث، مورخ، مفسر، فقیه و مؤلف کتاب «البدایه و النهایه» است. در کتاب خود می نویسد:

«فصـلٌ فی ذکرالمهـدی الـذی یکون فی آخر الزمـان و هو احـد الخلفا الراشـدین و الائمه المهـدیین... فقـد نطقت به الاحادیث المرویه عن رسول الله انه یکون فی آخر الدهر و أظن ظهوره یکون قبل نزول عیسی بن مریم کما دلّت علی ذلک الاحادیث»

ترجمه: «بـدان، مهـدی که در آخر الزمان ظهور خواهـد کرد؛ او یکی از خلفای راشـدین و امامانی است که خداوند آنها را به سوی حق هـدایت فرموده است و این منطوق احادیث است که از رسول خدا ۶ روایت شده که او در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و من هم گمان می کنم ظهور آن حضرت قبل از نزول عیسی خواهد بود چنان که روایات بر این مطلب دلالت دارد».

قـال الامـام احمـد بن حنبل... قال حجاج... سـمعت علیاً یقول: «قال رسول الله۶ لـو لم یبق من الـدنیا الاـ یوم لبعث الله رجلاًـ منّا یملأها عدلاً کما ملئت جوراً»(۱)

ص: ۲۶۵

۱- . کتاب النهایهٔ، ج ۱، ص ۷ – ۱۰۶.

ترجمه: «امام احمد حنبل به سند خود از حجاج نقل کرده که گفت: از علی شنیدم که می گفت: رسول خدا ۶ فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، در همان روز خداوند مردی را از ما بر می انگیزد که زمین را پر از عدل و داد کند. همان گونه که از ظلم پر شده باشد».

جلال الدّین سیوطی شافعی (۷۴۹-۹۱۱ ه-)

وی امام، حافظ، مورخ، ادیب، جامع علوم و صاحب کتاب «الحاوی للفتاوی» است. وی در همین کتاب بخشی را به احادیث مهدی (عج) اختصاص داده و آن را «العرف الوردی فی اخبار المهدی» نامیده است و در آغاز آن می نویسد:

«الحمد لله و سلام علی عباده الذی اصطفی هذا جزء جمعت فی الاحادیث و الآثار الوارده فی المهدی لخصّت فیه الاربعین التی جمعها الحافظ آبونعیم و زدت علیه مافاته»

ترجمه: «سپاس خدای او را و درود بر بندگان برگزیده اش. این بخشی است که در آن احادیث و آثار وارده درباره مهدی را جمع آوری کردم و در آن چهل حدیثی را که حافظ ابونعیم گردآوری کرده است تلخیص نموده و آنچه را که از قلم وی افتاده بود، بدان اضافه کردم».

ناگفته نماند که احادیثی را که سیوطی پیرامون حضرت مهدی (عج) آورده بیش از ۲۰۰ حدیث است و در بین آنها حدیث صحیح، حسن، ضعیف، و مجهول وجود دارد. وی هنگام ذکر حدیث، اسامی کسانی را که آن را نقل کرده اند، نیز ذکر می کند. مثلاً می گوید:

«اخرج ابو داود و الطبرانی عن ابن مسعود عن النّبی ۶ قال: «لو لم یبق من

ص: ۲۶۶

الدّنیا الایوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجل من اهلبیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً».(۱)

ترجمه: «ابو داود طبرانی از ابن مسعود نقل کرده است که پیامبر فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی گرداند که در آن مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که اسم او اسم من و نام پدرش با نام من یکی است و او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد».

الشّیخ الامام علی بن حسام الدّین الشهیر بالمتّقی الهندی (۸۸۵-۹۷۵ه-)

او فقیه، محدث، واعظ و مؤلف «کنز العمال» است که عنایت خاصی به امر مهدی(عج) داشت و در آثاری متعددی اخبار مهدی جمع آوری کرده است:

۱. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان.

۲. تلخیص البیان ایضاً فی علامات مهدی آخر الزمان.

۳. فصل خاصی در «کنزالعمال» را عنوان «خروج المهدی» ترتیب داده است.(۲)

او از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «المهدی رجلاً من ولدی وجهه کالکوکب الدرّی».(۳)

ترجمه: «مهدی از فرزندان من است که چهره اش چون ستاره تابان است».

ص: ۲۶۷

۱- . الحاوی للفتاوی تحقیق: محمّد محیی الدّین عبدالحمید، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- . کنز العمال، ص ۲۰۴ تا ۲۱۹.

۳- . همان کتاب، ج ۱۴، ص ۲۰۹، ح ۳۸۶۶۷۴.

شیخ محمّد بن احمد السفارینی النابلسی (۱۱۱۴–۱۱۸۸ ه–)

وی از فقهای حنبلی، صوفی و ماهر در حدیث و تاریخ و صاحب کتاب «لوائح الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه لشرح الدره المضیئه فی عقد الفرقه المرضیه» است.

در مورد حضرت مهدی ۷ می نویسد:

«و نامگذاری و توصیف آن حضرت به «مهدی». این صفت در چندین روایت ثابت شده است تامی گوید: کنیه او «ابو عبدالله» بوده و نسبش به اهل بیت پیامبر خدا ۶ می رسد.

او درباره حضرت مهدی (عج) به پنج نکته زیر اشاره کرده است:

۱. فی حلیته و صفته؛ قیافه و صفت او

۲. فی سیرته؛ سیرت و روش او

۳. فی علامات ظهوره؛ علائم و نشانه های ظهور او

۴. فی الاشاره الی بعض الفتن قبل خروج المهدی؛ اشاره به بعضی از فتنه ها که پیش از ظهور اتفاق می افتد.

۵. فی مولده و بیعته و مده ملکه؛ تولد، بیعت و مدت حکومت و وسائل مربوط به آن.

وی پس از پایان گفته خود درباره نکات پنجگانه می نویسد:

قد کثرت الاقوال فی المهدی حتی قیل لامهدی الا عیسی و الصّواب الّذی علیه أهل الحق انّ المهدی غیر عیسی و انّه یخرج قبل نزول عیسی (عج) و قد کثرت بخروجه الرّوایات حتّی بلغت حد التواتر المعنوی و شاع ذلک بین العلما

ص: ۲۶۸

السنّه حتّی عدّ من معتقداتهم و قد روی الامام الحافظ ابن الاسکاف بسند مرضی الی «جابر بن عبدالله» عنهما قال: قال رسول الله ۶ من کذّب بالدّجال فقد کفر و من کذّب با المهدی فقد کفر.

ترجمه: «سخن درباره مهدی بسیار گفته شده تا آنجا که نقل شده است: هیچ مهدی نیست مگر عیسی. ولی اهل حق این سخن را رد کرده اند و معتقدند او پیش از نزول عیسی ظهور می کند و مهدی غیر از عیسی است».

درباره قیام او روایات بسیار زیاد است و به حد تواتر معنوی رسیده است.

در میان اهل سنت از معتقدات و باورهای آنان به شمار آمده است و امام «حافظ ابن اسکاف» به سندی که مورد پند است از جابر ابن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: رسول خدا ۶ فرمود: هر کس آمدن دجال را تکذیب کند کافر است و هر کس مهدی را انکار کند به دین خدا کافر گشته است».

وی در پایان می نویسد: ایمان و اعتقاد به ظهور مهدی، آن چنان که نزد اهل علم مقرر است و در اعتقادات اهل سنت و جماعت تدوین یافته، یکی از واجبات است.(۱)

شیخ منصور علی ناصف (معاصر)

وی از علمای «ألازهر» و مؤلف کتاب «التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول» است که در کتاب خود احادیث قابل اطمینان کتب حدیث اهل تسنن را

ص: ۲۶۹

۱- . لوائح الانوار البهیّه و سواطع الاصرار الاثریه لشرح الدره المضیّهٔ فی عقد الفرقهٔ المرضیه، ج ۲، ص ۳۴۸ تا ۳۶۳.

جمع آوری کرده است. وی درباره حضرت مهدی می نویسد:

«اشتهر بین العلماء سلفاً و خلفاً انّه فی آخر الزمان لابد من ظهور رجلٍ من اهل البیت یسمّی المهدی یستولی علی الممالك الاسلامیه و یتبعه المسلمون و یعدل بینهم و یؤید الدین... و قد روی احادیث المهدی جماعه من خیاار الصحابه و خرجها آکابر المحدثین کابی داود و الترمذی. ابن ماجه، و الطبرانی، و ابی یعلی و البزاز و الامام احمد و الحاکم - رضی الله عنهم الجمعین - و لقد خطاء من ضعف احادیث المهدی کلها کابن خلدون و غیره».(۱)

ترجمه: «بین علمای قدیم و جدید، مشهور است که در آخر الزمان مردی از اهل بیت، که مهدی نامیده می شود، به طور حتم ظهور می کند و بر کشورهای اسلامی مسلّط می شود و مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و بین آنها به عدالت رفتار می کند و دین الهی را تائید می نماید... احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده اند و بزرگان محدثین چون ابوداوود، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابویعلی، بزاز، و امام احمد و حاکم (رض) در کتابهای خود استخراج نموده اند و مسلماً آنان که مثل ابن خلدون و برخی دیگر همه احادیث مهدی را تضعیف نموده اند به خطا رفته اند».

۱- . التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۴۱.

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم.

- سید رضی، نهج البلاغه.

. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۵.

. ابن اثیر، اسد الغابهٔ، ج ۲.

. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادق، ج ۶.

. ابن احمد، علامه ابوالمؤید الموفق، مقتل امام حسین۷، ط الغزی.

. ابن تغری بردی الاتابکی، یوسف، النجوم الزاهرهٔ فی ملوک مصر والقاهره، ج ۲، قاهره، مصر.

. ابن تیمیه، المجلس السنیهٔ، التوسل و الوسیلهٔ، ج ۵.

. ابن تیمیه، منهاج النبویهٔ، ج ۲، طبع مصر، سال ۱۳۲۱.

. ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکرهٔ الخواص، چاپ سنگی، چاپ جدید، طبع نجف، ج۳، ۱۳۷۶.

. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، محقق معوض، علی محمد.

. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ط ۲، قاهرهٔ مکتبهٔ القاهرهٔ.

. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۲.

. ابن خلکان، أحمد بن محمد بن أبی بکر، وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، محقق احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۲.

. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲.

. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۳.

. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۴.

. ابن صباغ، الفصول المهمه.

. ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا، الفخری فی الاداب السلطانیه والدول الاسلامیه، مترجم: محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۲ محقق بجاوی، علی محمد، ناشر نهضه مصر، قاهره.

. ابن عساکر، علی بن حسن، ترجمهٔ امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج ۱، محقق محمد باقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.

. ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، البدایه و النهایه، المجلد۱۱، بیروت، مکتبه المعارف ، ۱۴۱۱ق.

. ابن ماجه، صحیح، باب فضل اصحاب رسول الله.

. ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب۷، رقم ۲۴۴.

. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشقی، ج ۲۷.

. ابن ندیم، الفهرست، قاهره المکتبهٔ التجاریهٔ الکبری.

. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف منشورات المکتبهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۸۴، ج ۳.

. ابن کربلایی، حافظ حسین بن کربلایی، روضات

الجنان و جنات الجنان، ج ۳، تبریز، ۱۳۸۳.

ص: ۲۷۲

. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین الأغانی، مقائل الطالبیین، ج ۱، مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی، ناشر دار احیاء التراث العربی، لبنان، بیروت.

. ابو زهرهٔ، محمّد، تاریخ المذاهب الاسلامیهٔ.

. أبو عبد الله، محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی شمس الدین، میزان الإعتدال فی نقد الرجال ، ج ۲، دار المعرفه، بیروت، ۲۰۰۹.

. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳.

. اربیلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفته الائمه، ج۱.

. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱.

. اصم عبد الله إبراهیم، هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹.

. الترمذی، محمد، صحیح ترمذی، ج ۲.

. الحاکم النیشابوری، محمد بن عبد الله، مستدرک الصحیحین، محقق مقبل بن هادی الوادعی، دار الحرمین، ۱۴۱۷.

. الحنبلی، عبد الحی بن أحمد بن محمد ابن العماد العکری، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱.

. الحنفی، أبو المحاسن جمال الدین المَلَطی، یوسف بن موسی بن محمد، المعتصر من المختصر من مشکل الآثار، ناشر عالم الکتب، بیروت، ۲۰۱۰م.

. الشافعی، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، المهذب فی اختصار السنن الکبیر للبیهقی، تحقیق دارالمشکاه للبحث العلمی؛ باشراف ابی تمیم یاسربن ابراهیم، ریاض، دارالوطن، ۱۴۲۲ق.

. الطبرانی، الحافظ أبی القاسم سلیمان بن أحمد، المعجم الکبیر، محقق

حمدی عبدالمجید سلفی، مکتبه ابن تیمیه، چاپ اول، قاهره، ۱۳۹۸ق.

. الطبری، محمّد بن جزیر بن رستم، دلائل الامامهٔ.

. الفاروقی، عبدالباقی العمری، التریاق الفاروقی فی منشأت الفاروقی، مصر، ۱۳۱۶.

. المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ۲۰۰۸.

. الموفق، مناقب ابی حنیفه، ج ۱.

. النبها نی، یوسف بن اسما عیل، جامع کرامات الاولیاء، تحقیق ابراهیم عطوه عوض، ج ۲، لبنان، بیروت، ۱۴۰۸.

. أمین، أحمد، ظهر الاسلام، ج ۴.

. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، غایهٔ المرام، ج۲.

. بخاری، صحیح بخاری، ج۶.

. بستانی، محمود، مختصر تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی، ط ۲، تهران، بنیاد پژوهش های علوم اسلامی.

. بیهقی، حسین، کمال الدین، سنن بیهقی، ج ۴.

. جوینی، علاءالدین ابوالمنظر عطاملک بن بهاءالدین محمد، فرائد السمطین، ج۱.

. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادبا، ج ۱۴.

. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱، لبنان، بیروت، ۱۴۱۷.

. خوارزمی، المناقب، موفق بن احمد، محقق محمودی مالک، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۱۱ه‍-.ق.

. دمیری، محمد بن موسی، حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، محقق بسج احمد حسن، لبنان، بیروت، ۱۴۲۴.

. ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، ج ۱.

. ذهبی، محمّد، التفسیر و المفسرون، ج ۱.

. زمخشری، محمد، تفسیر کشاف، ج ۱.

. سبط ابن جوزی، مطالب السؤول، چاپ سنگی، کتاب تذکرة الخواص.

. سراج، محمد ابراهیم، امام علی۷ خورشیدی بی غروب.

. سید ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، لهوف.

. سیوطی، جلال الدین، عبدالرحمن، تاریخ الخلفا، ط ۳، تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید قاهره مطبعهٔ المدنی.

. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الدرالمنثور، ج ۳.

. سیوطی، جلال الدین، جامع الصغیر، ج ۱.

. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، ترجمهٔ الاتقان فی علوم القرآن، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج ۱.

. سیوطی، جلال الدین، عبد الرحمن بن أبی بکر، الحاوی للفتاوی، دار الفکر، لبنان، بیروت، ۱۴۲۴ ه– ق.

. شریف القرشی، باقر، حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱.

. شوشتری، شهید قاضی نور الله، احقاق الحق، ج۱۸.

. شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمّد سید گیلانی، بیروت دار المعرفهٔ

۱۴۰۲ ه‍.ق، ج ۱.

. شهید مطهری، مرتضی، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار علیهم السلام ، قم انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ه‍.ش.

. شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ترجمهٔ دکتر علی اکبر شبعانی.

. شیبی، مصطفی، المنتظم ابن الجوزی، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ترجمهٔ مرحوم دکتر علی اکبر شهابی.

. شیخ صدوق، محمد، امالی، مجلس ۲۷.

. شیخ طوسی، اختیار معرفهٔ الرجال (مشهور به رجال کشی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، حدیث شمارهٔ ۲۱۹.

. شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبهٔ بصیرتی.

. صدر، سید صدر الدین، المهدی، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۸، ه‍.ق.

. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، الغیبهٔ، تهران، مکتبهٔ الصدوق.

. صدوق، محمد، علل الشرایع، ج ۱۰، باب ۱۷۶، مکتبهٔ الطباطبائی.

. صدوق، محمد، عیون اخبار الرضا، ج ۲.

. صفوری شافعی بغدادی، نزههٔ المجالس، ج ۲، ط قاهرهٔ.

. طباطبایی، سید علی، الریاض، ج۲.

. طبرانی، معجم الکبیر، ج ۳.

. طبرسی، ابوعلی، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

ص: ۲۷۶

. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، احتجاج، چاپ نجف.

. طبرسی، أمین الاسلام فضل بن حسن، إعلامُ الوَری بأعلامِ الهدی، ط ۳، المکتبهٔ الاسلامیهٔ.

. طبری، محب الدین، احمد بن عبدالله، الریاض النضره فی مناقب العشره، ج ۱، دار الکتب العلمیه، لبنان، بیروت.

. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، طبع لندن، ج ۱۱.

. طبری، محمد بن جریر، دلایل الامامهٔ، مطبعهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۳ ق.

. طوسی، محمد، اختیار معرفهٔ الرجال (معروف به رجال کشی) تحقیق حسن مصطفوی،مشهد،دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ ه- ش.

. عسقلانی، ابن حجر، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ط بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه- ق، ج ۱.

. عسقلانی، ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد الکنانیّ، فتح الباری، ج ۸ .

. فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ط بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه- ق.

. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره.

. فخر رازی، محمد بن عمر، المطالب العالیه من العلم الالهی، دار الکتب العربی، لبنان، بیروت.

. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲.

. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، ج ۱.

. قندوزی، شیخ سلیمان، ینابیع الموده، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، باب ۷۱.

. کاندهلوی، محمد یوسف، حیاه الصحابه، مترجمان نصیر احمد سید زاده، انتشارات صدیقی، ج ۲.

. کلینی، الروضهٔ من الکافی، ط ۲، طهران دارالکتب الاسلامیهٔ ۱۳۸۹ ه-.ق.

. کلینی، محمد، اصول الکافی، ج ۱، باب حالات الائمهٔ فی السّن، تهران، مکتبهٔ الصّدوق، ۱۳۸۱ه-.ق.

. الحنبلی، محمد بن أحمد السفارینی الأثری، لوائح الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، ج ۲.

. مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفه الائمه علیهم السلام ، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.

. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۶.

. ابن اثیر، مجدالدین، الکامل، ج ۵.

. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تهران، ط ۲، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ج ۴۷، ۱۳۹۵ه-.ق.

. مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانه الادب، ج ۲.

. مسعودی، اثبات الوصیهٔ، ط ۴، نجف، المطبعه الحیدریه.

. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر ، ج ۳، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق.

. مسلم، صحیح مسلم، ج۴، باب فضائل علی۷، ح ۲۴۰۷.

ص: ۲۷۸

. مفید، مُحمّد بن مُحمّد بن نَعمان، الارشاد.

. منهاج السنة النّبویه، ج ۲، طبع مصر.

. ناصف، منصور علی، التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول و علیه غایه المامول شرح التاج الجامع للاصول، المکتبه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۸۱ق.

. نسائی الشافعی، امام حافظ ابی عبدالرحمان احمد بن شعیب، خصائص امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ، تصحیح محمد هادی امینی نجفی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰.

. نیشابوری، حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، تصحیح عبدالسلام بن محمد علّوش، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۸ق

. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، باب غزوة تبوک؛ ج ۴.

. هیثمی شافعی، نورالدین علی بن ابی بکر،مجمع الزواید و منبع الفواید، ج ۹.

. هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقه فی الرد علی أهل البدع والزندقه، دارالکتب العلمیه، مصر.

. یمنی مکی، امام یافعی، مرأة الجنان، ج ۱.

ص: ۲۷۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹